

نویسنده [همایون کاتوزیان] را به حیرت انداخت. زیرا اولاً این جانب هرگز چنان عصبانیتی از ملکی ندیده بودم، ثانیاً مسئله، مسئله پیش پا افتاده‌ای بود و میزان حساسیت ملکی برای اینجانب قابل فهم نبوده و نیست...»

می‌توان احتمال داد که این فرد خوب جناب همایون کاتوزیان بوده است که «با التماس و التجای دلال سازمان امنیت» تعهدنامه را که متن آن را نوشته است، امضاء کرده است.

به نظر من دفعه دوم که او را بازداشت و محکوم کردند و این بار به گفته کاتوزیان، به دستور شاه بود و مربوط به پس از دوران پرتلاطم سال‌های ۴۰ تا ۴۲ بوده و بدون تردید گوشمالی بود که شاه به ملکی داد. دلیل آنهم بر خوردی بود که ملکی در دوران ضعف و درماندگی شاه، در دیداری که اسدالله علم برای میانجیگری بین شاه و جبهه ملی ترتیب داده بود، با شاه داشت و شاه بعداً خواست به نوعی او را گوشمالی بدهد.

بت سازان ملکی، درباره این دیدار، بر پایه ادعای خود ملکی در نامه‌ای که به دکتر مصدق نوشته و مطمئن بوده که هر دروغی در آن بنویسد، به دست شاه نخواهد افتاد تا قضیه لو برود، خیلی جار و جنجال به راه انداخته‌اند. درباره این دیدار، هیچ مدرکی جز نوشته خود ملکی به دکتر مصدق در دست نیست ولی لحن تملق آمیزی که او در دفاعش در سال ۱۳۴۴ دارد، نشان‌دهنده روحیه اوست. ملکی می‌گوید:

اینجانب برای اولین بار به حضور شاهنشاه شرفیاب شدم و اعلیحضرت همایونی، بدو از مبارزات مؤثر و میهن پرستانه نهضت ملی و همینطور از مبارزه ما علیه کسانی که از بیگانه الهام می‌گیرند (یعنی حزب توده ایران) فصلی بیان فرمودند و از حزب ما که به نام نیروی سوم،

نامیده می‌شد، قدردانی فرمودند. قرار بود برای اینکه بهانه‌ای به دست توده‌ای‌ها نیفتد، این ملاقات علنی نشود. اینجانب در صدد بودم تا جایی که امکان دارد از شکاف بین دربار و دکتر مصدق، جلوگیری کنم و مدت جبهه داخلی نهضت ملی را در برابر بیگانگان حفظ نمایم.

بنابر گفتهٔ ملکی شاه به ویژه در آستانه کودتای ۲۸ مرداد

اعلیحضرت همایونی، به خصوص در آن اواخر، نسبت به نهضت خوشبین بودند و آقای دکتر مصدق و نهضت ملی را تأیید می‌کردند.^۱

جلال آل احمد که بیش از هر کس دیگری با روحیات ملکی آشنا بود، دیدارش را با شاه پیش از ۲۸ مرداد، اینطور ارزیابی می‌کند که ملکی از ترس اینکه مبادا شاه مانند سال ۱۳۲۵ پشتیبانان دکتر مصدق را قتل عام کند به حضور شاه رفت و در دفاعیاتش در سال ۱۳۴۴، آنگونه تملق آمیز از شاه یاد می‌کند و برای راضی نگه داشتن محاکمه‌کنندگان، مبارزه اش را با حزب توده ایران، به رخ می‌کشد.

جلال آل احمد با همان صداقت، دربارهٔ اتهامات دکتر خنجی با ملکی صحبت می‌کند اما دربارهٔ ملاقات دوومی که در دوران ضعف شاه به دلیل بحران اقتصادی رژیم بین ملکی و شاه صورت گرفت، صحبتی نمی‌کند. همانطور که بقایای در چند مورد دربارهٔ روحیه شاه گفته است:

شاه هر وقت در موقعیت ضعیفی قرار می‌گرفت مثل موم نرم می‌شد و حتی تملق می‌گفت. در آن دوران هم که آمریکا از عملکرد او بسیار ناراضی بود و او می‌ترسید که او را کنار بگذارند، به دست و پا افتاد و اسدالله علم را واسطه کرد. علم هم چون می‌دانست که رهبران جبهه ملی حاضر به چنین ملاقاتی نیستند و ظاهراً همانطور که ملکی نوشته است، با

۱. دفاعیات خلیل ملکی، کیهان، ۹ اسفند ۱۳۴۴.

ملکی دوست شده بود و بدون تردید روحیات ملکی را خوب دریافته بود به سراغ او آمد که او را واسطه میان شاه و رهبران جبهه ملی نماید.

ملکی هم ظاهراً روحیه ای مانند شاه داشت یعنی هر وقت احساس قدرت می کرد و با طرفی که در موقعیت ضعیفی قرار داشت برخورد می کرد، به خود اجازه جسارت می داد. با شاه هم طوری صحبت کرده است که گوئی با او برابر است. او شاه را پس از آن همه رویدادها هنوز نشناخته بود و مانند دوران همکاری رهبران حزب توده ایران با دولت قوام ملکی تصور می کرد که دوران سروری جبهه ملی دوباره آغاز شده و عقب گردی در آن نیست به همین خاطر از «موضع قدرت» با شاه صحبت کرده است. شاه هم بعد از تثبیت مجدد موقعیتش و برکنار کردن دکتر امینی، همه رهبران جبهه ملی را بازداشت کرد و ملکی را هم به خاطر همان برخورد جسارت آمیزش در آن دیدار سه ساعته، گوشمالی مختصری داد و دستور داد او را به ۳ سال محکوم کنند بعد از یکسال و نیم هم او را مورد عفو قرار داد و به گوشه خانه فرستاد. خلیل ملکی در نامه ای که پس از دیدار شاه و در آستانه مسافرتش برای معالجه به اروپا نوشته، پس از یک دنیا خودستایی از دیدارش با شاه چنین نتیجه گرفته است:^۱

مجموعه این احوال سبب شد که یک فرصت تاریخی برای نهضت ملی ایران بوجود آید. در صورتی که درست عمل می شد به آسانی ممکن بود نهضت ملی، ابتکار عمل را به دست گیرد و هیأت حاکمه فاسد را از صحنه سیاست خارج کند. ولی متأسفانه به سبب فقدان یک رهبری آگاه و متحرکه و نیرومند و به علت عدم تشخیص شرایط داخلی و خارجی از

۱. همایون کاتوزیان، خاطرات خلیل ملکی، ص ۴۱۳.

طرف سران جبهه ملی، این فرصت تاریخی از دست رفت. او درباره مقدمات دیدار خود با شاه در نامه‌ای به دکتر مصدق چنین نوشته است:

«اینک به بعضی از وقایع سیاسی دوران اخیر اشاره می‌کنم. پس از آنکه شاه، انتخابات اولیه را لغو کرد، آقای علم سه جلسه دو ساعته با من ملاقات کرد و سعی کرد که مرا متقاعد سازد که با شاه ملاقات به عمل بیاورم. مناسبات آقای علم با من از آنجا بود که در یکی از شماره‌های نبرد زندگی (همان مجله‌ای که با اجازه سازمان امنیت ملکی منتشر می‌کرد!) از برنامه اصلاح ارضی که آقای علم بنام حزب مردم مطرح کرده بود، یک انتقاد کوبنده صورت گرفته بود و به دنبال آن آقای علم چندبار از ما تقاضای همکاری کرده بود ولی من به ایشان گفتم که همکاری ما با ایشان در چهارچوب دستگاه حاکم فعلی عملی نخواهد بود. به هر صورت ارتباط دوستانه با ایشان باقی ماند (ایشان دوست آقای علم شدند!) و به سابقه آن آشنائی، ملاقات مزبور به عمل آمد. در آن روزها رژیم حاکم ضعیف بود و در مقابل اوضاع و احوال بین‌المللی و محلی خود را ضعیف می‌دانست. سرانجام من پس از تصویب هیأت اجراییه سازمان و مشورت مستقیم با آقایان دکتر غلامحسین صدیقی دکتر کریم سنجابی به ملاقات رفتم. این ملاقات دو نفره در حدود ۳ ساعت طول کشید و در این ملاقات مانند ملاقات اول که با اطلاع و مشورت آن جناب در گذشته صورت گرفته بود، من با کسب اجازه از لحاظ محتوای بحث، مانند یک انسان با انسان صحبت کردم که مطابق رسوم درباری، مذاکرات، لااقل از طرف من، صریح و رک و ساده بود و نه مطابق رسوم درباری. در طی مذاکرات، شاه تقریباً دوبار عصبانی شد ولی من تسلیم نشدم. مثلاً در یک

مورد او تصور می‌کرد، یا لاقفل تظاهر به این می‌کرد، که نهضتی که آن پدر بزرگوار (دکتر مصدق) در رأس آن هستند، پشتیبان زیادی بین توده مردم ندارد. در جواب گفتم: آنچه که در این مورد به عرض اعلیٰ حضرت رسانده اند صحیح نیست و آن چه که من به عرض می‌رسانم با واقعیت تطبیق می‌کند. خوب، در مقاومت مجدد او در برابر این حرف، گفتم: اگر اعلیٰ حضرت انتظار دارند من هم مانند درباریان، هر چه را فرمودند تأیید بکنم مسئله دیگری است، اما اگر اعلیٰ حضرت مایل هستند از واقعیات موجود اجتماعی، آنطور که هست، اطلاع حاصل کنند، آنچه که من عرض می‌کنم صحیح است. این را انصاف می‌دهم که در تمام مواردی که من مقاومت کردم و توضیح دادم، بالاخره اعلیٰ حضرت قانع شدند. او می‌گفت: برای من چه فرق می‌کند که عمر باشد یا زید باشد (مقصود نخست وزیر است) من هر نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم، صالح‌ها و سنجابی‌ها را می‌خواهند، من حرفی ندارم. او می‌گفت: من فقط از آنها ۲ تا اطمینان می‌خواهم. اول، وضع خود را رسماً نسبت به احترام به قانون اساسی - که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود - اعلام کنند. ثانیاً، وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. بعد گفتم: البته مطلب سومی هم هست که اختلافی در آن نخواهد بود و آن رشد اقتصادی است که لازمه استقلال کشور است. او تأیید کرد در صورتی که دو مطلب روشن شود، برای من صالح‌ها با دیگران فرقی ندارند...^۱

شاه در موقعی که آمریکاییها می‌خواهند امینی را به او تحمیل کنند ادعا می‌کند که همه گونه اختیارات دارد و می‌تواند صالح یا سنجابی را

۱. نامه خلیل ملکی به دکتر مصدق.

نخست وزیر کند!

ملکی این واقعیت را درک نکرد که آمریکا و انگلیس محال است که شاه را حذف کنند. تنها چون او حاضر به اصلاحات ارضی - که آمریکا برای جلوگیری از یک انفجار انجام آن را ضروری می دانست، آمادگی نشان نمی داد، می خواستند به وسیله دکتر امینی به شاه گوشمالی بدهند.

در برابر این فشار آمریکا، شاه برای جلوگیری از نخست وزیری دکتر امینی به دست و پا می افتد و به توصیه انگلیسی ها، که اسدالله علم نماینده آنان در کنار شاه بود، می کوشید تا شاید جبهه ملی را به همکاری با خود جلب کند و اسدالله علم هم که می دانست رهبران جبهه ملی گول این مارمولک بازی شاه را نمی خورند، فرد ساده لوح و خوش باوری مانند ملکی را نامزد کرد ملکی تصور کرد که شاه به علت برجستگی شخصیتش او را برای این واسطه گری دعوت کرده است! تنها یک نفر از بت سازان ملکی، به این خوش باوری و ساده لوحی ملکی اعتراف کرده است، دکتر مصطفی رحیمی. که در مقاله اش در دفاع از ملکی و بقایایی و پاسخ به نوشته انتقادی آرمان تهچیری در مجله نگاه نو، این خوش باوری ملکی را یادآورد شده و آن را اشتباه او دانسته است.

ملکی، خوش باوری خود را دنبال می کند و می گوید:

«در آن زمان که هیأت حاکمه سخت متزلزل بود می شد هر نوع امتیازی را به نفع نهضت ملی از او گرفت. اعلام کردن دو کلمه درباره قانون اساسی و حزب توده، می توانست وضع نهضت را از جنبه داخلی و خارجی روشن و مشخص سازد...»

(ببینید، اصلاً دو کلمه کافی بود. آمریکائی ها هم واقعاً راضی می شدند و آقای صالح نخست وزیر می شد و آقای ملکی هم می شد

معاون او!

«... به هر حال اگر درست عمل شده بود ممکن بود جبهه ملی بجای دکتر امینی روی کار بیاید ولی چنین نشد. در دوره حکومت دکتر امینی هم فرصت دیگری وجود داشت و میان هیئت حاکمه شکاف افتاده بود و به آسانی می شد پس از امینی حکومت ملی تشکیل داد اما رهبران جبهه با اشتباه کاربهای حیرت انگیز، این فرصت را از دست دادند...»

به این ترتیب می بینیم که خلیل ملکی واقعاً ساده لوحی عجیبی نشان می دهد و خیال می کند که آمریکا و انگلستان که با آن همه زحمت و تجهیز تا مرز تدارک نظامی از خارج به ایران، توانستند دولت دکتر مصدق را سرنگون کنند، اکنون صاف و ساده اجازه می دهند در زمانی که هنوز دکتر مصدق زنده و در زندان احمدآباد است، به رهبران جبهه ملی - که شخصیت و نفوذشان در میان مردم فقط و فقط بخاطر پیروی آنان از دکتر مصدق است - این امکان داده می شود که دولت تشکیل بدهند و شاه را به دوران سال های ۳۱ و ۳۲ برگردانند. ظاهراً علت زندانی و محکوم شدنش از سال ۱۳۴۴، هم به مناسبت همین صحبتی است که با شاه کرد و گفته که: من صریح با شما صحبت می کنم. یعنی خودش را با شاه مساوی می دانسته است.

س: سال ۴۲ دستگیر شد؟

ج: نه در پائیز ۴۴ دستگیر شد و محاکمه اش هم در اسفند ماه انجام گرفت. و یکسال و یکی ۲ ماه بیشتر زندانی نبود که با عفو ملوکانه آزاد شد! و چوب این را خورد که خیال کرده علی آباد هم شهری است و حالا که شاه از او تقاضای ملاقات می کند، فکر کرد که: بین ما چه قدر مهمیم و شاه دیگر رفتنی است و خیلی کارش خراب است. حالا دیگر حکومت

جبهه ملی مسلم شده و فقط کافی است دو کلمه درباره احترام به مقام سلطنت و دوسه تا نفرین هم به حزب توده بگویند. هدف شاه این بود که به آمریکائیهایی که می خواستند امینی را به او تحمیل کنند، بگویند که جبهه ملی هم با من همراه است و من اینقدر پایه مردمی دارم!

در دوران امینی هم تحلیل ملکی درباره جناح مرتجع و جناح آزادیخواه هیأت حاکمه و قضاوت ریچارد کاتم را برایتان خواندم که گفته است: ملکی عقیده داشت امینی نماینده جناح آزادیخواه هیأت حاکم است و جبهه ملی باید از او پشتیبانی کند و او را تقویت کند.

آقا، امینی یک مأمور بود برای اینکه با ترساندن شاه او را برای تسلیم شدن در برابر دستور آمریکا آماده کند. من سابقه اصلاحات ارضی را برایتان گفتم که اولش در زمان سهیلی در سال ۱۳۲۲، انگلیسی ها روی این مسئله فشار آوردند. چون می دیدند که کشاورزان تهیدست که از فشار بزرگ مالکان به ستوه آمده اند و هر روز بر اثر تلاش حزب توده ایران آگاه تر می شوند وضع موجود را تحمل نخواهند کرد و خطر یک انفجار انقلابی هر روز بیشتر می شود و این وضع قابل دوام نیست. باید حتماً یک اقدام جدی انجام شود. آنها امینی را آوردند فقط به عنوان یک مترسک برای شاه. برای همین هم شاه وقتی احساس کرد که موضوع جدی است بعد از یک سال به پابوس پرزیدنت کنندی رفت و پس از سپردن تعهد، با احترامات فراوان و با قدرت بیش از پیش، پیروزمندانه بازگشت. امینی را برکنار کرد و اول تصمیم گرفت او را به جرم دزدی محاکمه کند ولی با دخالت آمریکا او را به اروپا تبعید کرد و رهبران جبهه ملی را هم به زندان انداخت و فعالیت جبهه ملی به کلی تعطیل شد. ملکی هم که به عنوان یک آدم برابر شاه با او صحبت کرده بود چوبش را خورد. این جریان نشان

می دهد که ملکی گاهی اوقات، کارش به ساده لوحی به معنی کامل می رسد. کسی که طبق ارزیابی همایون کاتوزیان یک تئوریسین عظیم الشان در مقیاس جهانی بود و یک استراتژی و تاکتیک دان و روشن بین بی نظیر در مسائل سیاسی کسی که هرگز در پیش بینی هایش اشتباه نبود و در تاریخ معاصر ایران از این جهت بی نظیر است، در یک پرتگاه بسیار مهم، این گونه خامی و ساده لوحی از خود نشان داد.

س: پس، دستگیری او به دلیل همان دگرگونی اوضاع بود!؟

ج: بعد از اینکه شاه قدرت گرفت، هم امینی، و هم کسانی را که از او حمایت می کردند و کسانی که در دوران ضعفش، علیه او تظاهرات به راه انداخته بودند (رهبران جبهه ملی) همه را سر جایشان نشانند.

س: خلیل ملکی برادری دارد به اسم حسین ملکی که در این اواخر هم با شاپور بختیار کار می کرد، او به لحاظ فکری در چه حدی است؟ آیا شما از نزدیک با او آشنا هستید؟ در حزب توده چه موقعیتی داشت؟

ج: او را از دوران عضویتش در حزب می شناختم. آنچه از عملکرد او می دانم این است که او چندین بار از این شاخ به آن شاخ پریده است. پس از انشعاب و اظهارات رادیو مسکو، به طوری که خامه ای نوشته، مانند دکتر اپریم، نامه ای به سفارت شوروی نوشته و خود را تبرئه کرد. بعداً به حزب زحمتکشان پیوست. بعد دوباره علیه بقایی و سیاست ضد شوروی و حزب زحمتکشان نامه ای نوشت و می خواست به سفارت شوروی بفرستد، ملکی از او خواهش کرد که نامه را برای درج به خامه ای بدهد و خامه ای آن را در روزنامه خودش «حجّار» منتشر کرد. بعدها هم تا ۲۸ مرداد با ملکی بود و نمی دانم در چه تاریخی به اروپا رفت و در جامعه سوسیالیستهای ایران در اروپا شرکت کرد. جلال آل احمد در همان کتابش

نامه‌ای از جوانی که در آلمان تحصیل می‌کرد درج کرده که در آن این جوان نوشته که حسین ملکی آمده و می‌خواهد ما را به گروه خود جلب کند برویم یا نرویم؟ جلال آل احمد هم به او جواب می‌دهد که من سیاست را بوسیدم و گذاشتم کنار، شما گول نخورید و از این چیزها. به دنبال این چیزها نروید.

س: از نظر فکری کارش در اروپا در چه سطحی بوده است؟

ج: هم از نظر فکر و هم از نظر معلومات تا آنجا که من اطلاع دارم، در حد متوسطی بود ولی از دوستان شنیده بودم که او خود را یک تئورسین، آنهم بالاتر از ملکی بخصوص در مسائل اقتصادی می‌دانست. همایون کاتوزیان هم ادعا کرده است که در زمینه اطلاعات کشاورزی، ما نظیر او را در ایران نداریم. او دانشکده کشاورزی کرج را دیده بود. من از فعالیت او در اروپا اطلاعات قابل توجهی ندارم.

س: در فرانسه چکار می‌کرد؟

ج: نمی‌دانم!

س: بعد از انشعاب، یعنی دوران بعد از ۳۲، هیچ ارتباطی با

حزب توده نداشت؟

ج: خیر، او جزو شدیدترین دشمنان حزب توده ایران بود.

س: می‌دانم. بعداً دیگر هیچ نیامد - تلاشی برای ارتباط با حزب

انجام نداد؟

ج: نه، به هیچ وجه، همیشه با حزب دشمنی داشت.

آقای به‌آذین، در جلد دوم کتاب خاطراتش، تحت عنوان از هر دری، نوشته است که در آستانه انقلاب ۱۹۵۷، عده زیادی اصرار داشتند که به‌آذین را نیز به عنوان یکی از اعضای هیئت مدیره کانون

نویسندگان ایران انتخاب کنند. حسین ملکی با تمام قوا مخالفت کرد و تهدید کرد که اگر به آذین را انتخاب کنند او و گروهش استعفا می دهند و گفته است:

«من تمام زندگی ام را برای مبارزه با حزب توده ایران صرف کردم، حالا بیایم و با حزب توده همکاری کنم؟»

س: چند سؤال در رابطه با افراد حزب برایم پیش آمده که بد نیست قبل از ادامه بحث مطرح کنم، به هر حال برای شناسایی چهره های قدیمی حزب هم بد نیست، مثلاً یکی در مورد پیشه وری، می خواستم بدانم پیشه وری تنها به لحاظ تشکیلات یک نیروی قوی بود یا از لحاظ تئوری هم آدم باسوادی بود؟

ج: از نظر تئوری، آدم باسوادی بود، چون سابقه داشت. عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود و دوره آموزش حزبی «کونف» را هم در شوروی دیده بود. در سطح متوسط دیگران بود.

س: در مقایسه با اردشیر، پیشه وری از اردشیر باسوادر بود؟

ج: البته من با پیشه وری آشنایی چندانی نداشتم، از او نیز فقط یک جزوه کوچک، که خاطرات زندان است و چیز مهمی هم ندارد، خوانده ام، اما فکر می کنم در حد همان اردشیر بود.

س: در مورد اردشیر این سؤال برایم پیش آمد، او بعد از پیروزی انقلاب به ایران نیامد؟

ج: او از جمله کسانی بود که پس از انقلاب، بخاطر سن بالا و وضع ندرستی اش، نمی توانست کاری انجام بدهد و ترجیح داد که در همان خارج بماند، نمی دانم در چه سالی درگذشت؟!
س: ظاهر آ تا سال ۶۹ و ۷۰ زنده بود.

ج: اما در دوران انقلاب نیامد و دخالتی هم در کارها نداشت. ما هم که آنجا بودیم او در پلنوم شانزدهم، شرکت کرد ولی چون در ایران زندگی می کرد با افراد دیگر مهاجر، رابطه چندانی نداشت.

س: از حزب اخراج شده بود یا استعفا داد؟

ج: به هیچ وجه نه اخراج شده بود و نه استعفا کرده بود، فقط در جلسات پلنوم شرکت می کرد. من خیلی مایلیم یکبار دیگر خاطرات او را بخوانم. یک بخشی را من خواندم که پر از خودستایی بود. بیماری دوران پیری!

س: شما یک قسمت آن را دیدید، مثلاً حدود هفتاد یا هشتاد صفحه، اما کل خاطرات، سیصد و خرده ای صفحه است.

ج: تا همانجایی که او وارد جریان حزبی بوده گفته، بعد از آن چیزی نداشت که بگوید:

س: زن و بچه اش همانجا بودند؟

ج: خودش که بچه نداشت. دختری از ایتم را به فرزندپذیری قبول کرده بود که علیرغم محبت کم نظیری که همسر اردشیر نسبت به او روا می داشت، خیلی مادر خوانده اش را آزار داد و بالاخره هم دختر لوس و خودخواهی شده بود و آنقدر آزارشان می داد که گاه زجرش قابل تحمل نبود.

س: رادمنش و روستا کتاب خاطراتی ندارند؟

ج: نه، رادمنش هیچ کتاب خاطراتی ندارد و جای تأسف است. روستا هم همینطور.

س: در بین رهبران حزب، غیر از ایرج و شما و طبری هیچکدام خاطراتی ننوشتند؟

ج: اردشیر هم نوشته، از دیگران هیچ خبری ندارم.

س: تدوین تاریخ حزب چه می شود؟ به هر صورت باید یک آدم بی طرف با صداقت، تاریخ حزب را بنویسد.

ج: اصلاً نه، در مهاجرت در آن دوران همه اش دعوا بود. من که خوب، ۹ سال، نبودم.

س: دعوای بیشتر دعوای تئوریک بوده یا تشکیلاتی؟ یا برای مقام و موقعیت و استفاده از امکانات در بلوک شرق؟

ج: اصلاً در هیچ موردی اختلاف تئوریک وجود نداشت. دعوا بر سر مقام بود. حتی اختلاف دکتر فروتن و قاسمی که به جدا شدن آنان از حزب انجامید، پایه تئوریک نداشت بلکه پایه سیاسی داشت. آنها هوادار موضع گیری حزب کمونیست چین علیه حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از استالین بودند. دعوا عبارت بود از سمت گیری به طرف چین یا شوروی.

س: چه کسانی از دعوای برکنار بودند؟ بین سال های ۳۲ تا ۵۷ را می گویم.

ج: ۲ گروه که همیشه این دو گروه مقابل هم بودند. گروه اول: دکتر رادمنش، اسکندری، روستا، دکتر جودت، بقراطی، دانشیان و گروهش بودند (صفری، لاهرودی، و دیگران) در گروه دیگر کامبخش، کیانوری، قدوه، میزانی، اردشیر، امیر و نوشین و شماری از جوانها که عضو مشاور بودند، از این گروه دوم پشتیبانی می کردند. همین بابک امیر خسروی در تمام جنبه ها از موضع ماهواداری می کرد، علی رغم اینکه با اسکندری مناسبات دوستانه جدی داشت.

اردشیر هم همیشه با ما بود. دکتر فروتن هم، پیش از جدا شدن از

حزب، طرف ما بود، قاسمی هم در اکثر موارد همینطور.
 س: در جریانات عراق و قضایای عباس شهریاری، هیچکدام اینها،
 مثلاً رادمنش، چیزی نوشتند؟

ج: نه، هیچکدام. تنها من این جریان را نوشتم.
 س: آیا صحبت‌ها و جلسات خارج از کشور جایی ثبت و ضبط و
 مکتوب نمی‌شد؟

ج: از صورت جلسات پلنوم‌ها، منشی‌ها به صورت تندنویسی
 یادداشت برمی‌داشتند. نوار هم تهیه می‌شد که در مرکز حزب در لاپزیک
 نگهداری می‌شد. از صحبت‌های هیئت اجراییه هم صورت جلسه کوتاه
 برداشته می‌شد که در جلسه بعد آن را می‌خواندند و بایگانی می‌شد.
 طبری منشی جلسات بود.

س: اینها ارزش چاپ دارد یا نه؟ این مطالب حالا کجاست؟

ج: معلوم نیست که کجا هست و در اختیار کیست، تازه تنها
 گزیده‌ای از آنها به درد بخور هست.

س: در اختیار چه کسانی است؟

ج: همه اینها در مرکز حزب در لاپزیک و در اختیار علی خاوری
 بوده، حالا کجاست، نمی‌دانم!

س: خانه شما بوده و یا خانه صفری؟

ج: نه، در خانه ما نبود، در مرکز حزب بود. دست صفری و علی
 خاوری، حالا با آن چه کرده‌اند؟ نمی‌دانم. تمام نوارهای جلسات
 پلنومها آنجا بود.

س: خاطرات بزرگ علوی هم زیر چاپ است.

ج: نمی‌تواند مثل خاطرات ایرج باشد. چرا که علوی خیلی زود

کنار رفت، و وقتی هم که بود دخالتی نداشت.

س: تا ۱۳۴۳ بود. گویا ایشان در سال ۱۳۴۰ از حزب کناره گیری کرد و به دنبال کار ادبی رفت.

ج: بله، خیلی زود رفت. با برکناری رادمش از مقام دبیر اولی و بعد از جریان شهریاری، استعفا داد.

س: بعد هم رفت دنبال کارهای ادبی، گویا از حزب توده سر خورده شد.

ج: رفت دنبال پول درآوردن از کتابهایی که در خارج چاپ می کرد.

س: در آلمان شرقی با اعضای حزب ارتباطی نداشت!

ج: حتماً با دوستانش، ایرج اسکندری و یا رادمش، رابطه داشته.

س: گویا بیشتر در طیف ایرج اسکندری بود، اینطور نیست؟

ج: بله، همیشه آنطرف بود.

س: حالا دوباره برگردیم به بحث شخصیت ها، مثلاً رزم آرا، که در مبحث ملکی درباره او صحبت شد و چندان هم با بحث ما درباره ملکی و بقایی بی ارتباط نیست. به ویژه آنکه کاتوزیان از ارتباط شما با او در ترور شاه هم صحبت کرده است. درباره رزم آرا، این سؤال مطرح است که او وابسته به انگلیس بود یا آمریکا؟ در جناح بندی قدرت های خارجی به کدام طرف تمایل داشت؟

ج: به نظر من کاتوزیان درباره او تحلیل درستی می دهد، یعنی او نه عامل انگلستان بود و نه عامل آمریکا و نه عامل روسیه. عامل خودش بود، جاه طلب بود و حاضر به هر کاری برای کسب قدرت.

س: برخی عقیده دارند که او وابسته به روسیه بود حتی تلاش می کنند تا نشان بدهند که با حزب توده هم همدستی داشته و با حزب همکاری

می‌کرده، نظر شما چیست؟

ج: همه این تحلیل‌ها را دو نفر به راه انداخته‌اند. یکی انور خامه‌ای و یکی هم همایون کاتوزیان. بد نیست در آغاز این بحث، بخشی از افسانه‌سازی‌های کاتوزیان را نقل کنیم:

«... به نظر می‌آید که رزم‌آرا با سران حزب توده قرار گذاشته بود که حزب در انتخابات دوره شانزدهم شرکت نکند. زیرا اگر چنین می‌کرد این خطر جدی وجود داشت که حزب توده، با وجود عوامل شاه و ارتجاع، برخورد شدیدی با دولت پیدا بکند چرا که با وجود شاه و عوامل ارتجاع، ممکن نبود که حزب توده پیروزی قابل توجهی در انتخابات کسب کند. در این صورت طبیعی است که مطبوعات حزب توده، دولت، یعنی رزم‌آرا را مقصر بشناسند و سخت به او بتازند.

پس قرار شد که حزب توده، انتخابات مجلس شانزدهم را تحریم کند، اما این تحریم، صورت ظاهری بیش نبود، زیرا وقتی یک حزب سیاسی، انتخابات پارلمان را تحریم کند، هم نیروی خود را برای افشاگری فسادی که در انتخابات صورت گرفته یا می‌گیرد به کار می‌بندد. حال آنکه در آن زمان حزب توده، کم و بیش، دست روی دست گذاشته بود و طوری رفتار کرد که انگار اصلاً انتخاباتی در حال تکوین و جریان نیست...^۱ همانطور که از این تحلیل بسیار دانشمندان! برمی‌آید، همایون کاتوزیان در اینجا به غیب‌گوئی روی آورده است! و یا شاید از ما بهتران کنار رود تایمز لندن به ایشان «الهام» فرموده‌اند.

به هر حال همانطور که گفتم، این طور به نظر می‌رسد که رزم‌آرا وابسته به هیچ یک از قدرتها نبود.

۱. همایون کاتوزیان، مقدمه‌ای بر خاطرات ملکی، ص ۸۳ و ۸۴.

برای بررسی دقیق شخصیت و عملکرد رزم آرا، بد نیست که در آغاز خود او را بشناسیم.

سرهنگ غلامرضا نجاتی که از افسران ناسیونالیست هوادار سرسخت دکتر مصدق بود، درباره شخصیت رزم آرا چنین نوشته است:

«در اواخر سال ۱۳۲۶، سپهبد رزم آرا، مقبول ترین چهره نظامی در ارتش ایران بود، وی تنها شخصی شناخته می شد که پس از شکست شهریور ۱۳۲۰ برای ارتش ایران قدرت و اعتبار فراهم ساخت. رزم آرا نه تنها در ارتش نفوذ و قدرت زیادی کسب کرده بود، بلکه در سایر امور مملکت نیز مداخله می کرد ...»

رزم آرا در تهیه و تنظیم برنامه دولت خود، که اهم آن حل مسئله نفت بود، از حمایت و اشنگتن سود برد و چون نخست وزیری او برخلاف تمایل شاه بود، شاه و اطرافیانش را نسبت به مقاصدش نگران ساخت. زیرا سپهبد جوان، باهوش و جاه طلب و آشنا به زد و بندهای سیاسی که ارتش را نیز پشت سر خود داشت، اگر زنده می ماند «توفان نفت» را از سر می گذراند و مسلماً محمدرضا شاه را از میان برمی داشت، چه بسا تاریخ سیاسی ایران در مسیر دیگری قرار می گرفت. ولی با قتل او در اسفند ۱۳۲۹ که شاه قطعاً در آن دست داشت، یکی از چهره های مهم سیاسی ایران از صحنه خارج گردید و محمدرضا شاه از یک تهدید بالفعل علیه خود و سلطنتش رهایی یافت.^۱

واقعیست این است که رزم آرا باسوادترین، پاك ترین و پرکارترین فرد در میان امیران ارتش ایران بود.

اکنون پردازیم به افسانه سازی های «شرکت سهامی دروغ سازان»

۱. سرهنگ غلامرضا نجاتی، تاریخ ۲۵ ساله ایران، جلد اول، ص ۵۱-۵۰.

یعنی امثال انورخامه ای و همایون کاتوزیان .

همایون کاتوزیان در مقدمه ای که بر خاطرات خلیل ملکی نوشته است درباره مناسبات رزم آرا با حزب توده ایران، افسانه زیر را فرض کرده است، درست توجه کنید، او فرض کرده است :

«تجزیه و تحلیل شوروی و حزب توده از رزم آرا، اگرچه هرگز به هیچ صورتی افشاء نشده و حتی (گویا) دکتر کشاورز نیز از آن بی خبر باشد، قطعاً چیزی شبیه به این بوده است :

۱. رزم آرا جاسوس انگلیس و آمریکا نیست .

۲. او سرداری قابل و سیاستمداری باعرضه است که نیروی ارتش را در پشت سر خود دارد .

۳. او علاقمند به تمرکز قدرت در کشور و صنعتی کردن آن است .

۴. به این دلایل او با شاه و «فئودالیسم» و سایر عوامل ارتجاع و امپریالیسم پشتیبان او، روبرو است .

۵. بنابراین او نماینده بورژوازی ملی ایران است و در صورت توفیق، مرحله انقلاب بورژوادموکراتیک را در ایران رهبری خواهد کرد .»

راستی باید به این افسانه ساز گفت : «صد آفرین» . نظر و تحلیل خود را از رزم آرا به نام اتحاد شوروی و حزب توده ایران، جازده است .

اینها برای تمام چیزهایی که به او نسبت می دهند کوچکترین سندی ندارند . مثلاً می گویند که رزم آرا با حزب توده همکاری کرده اما کوچکترین دلیل و سندی ندارند . تنها ادعاهای بی پشتوانه است .

رزم آرا ما را محاکمه کرد، محکوم کرد و به زندان انداخت . بعداً هم برای بریدن ارتباط ما با حزب، ما را به چند تکه تقسیم کرد و هر تکه را به

یک زندان کثیف در یزد و کاشان و بندرعباس فرستاد. این اسمش همکاری است؟

س: حتی در قضایای فرار کردن اعضا؟ سیاست غرب، کوبیدن حزب بود. سیاست دربار هم، اما رزم آرا چرا؟

ج: می گویند که او کمک کرده ولی سفیر انگلیس در گزارش این ادعا را گزافه گوئی دانسته و گفته است:

«در اوایل آذر ۱۳۲۶ فرار اسرارآمیز ده تن از سران حزب توده از زندان، موقعیت او (رزم آرا) را دشوارتر کرد و بسیاری بعداً بر این باور بودند که زندانیان مزبور با موافقت ضمنی رزم آرا گریخته اند.»

«اگرچه اظهار این مطلب که دولت، در فرار زندانیان توده ای دست داشته، خیلی زیاد روی است ولی نشانه هائی وجود دارد که دولت، اعضای حزب توده را با شور و حرارتی که زمانی از خود نشان می داد تعقیب نکرده است.»^۱

در اظهار نظر سفیر بریتانیا به درستی از «شور و حرارتی» یاد شده که رزم آرا برای سرکوب حزب توده ایران به کار می برده است. ولی هنگامی که حزب در پی غیرقانونی شدن مجبور شد، به فعالیت پنهانی پناه برد، دیگر سرکوب حزب به آسانی دوران علنی ممکن نبود و انتظار نمایندگان انگلستان به سرکوب بیشتر حزب توده ایران، زیاد خواهی بود.

امیر خسروی در نقد بر خاطرات من، جریان ترتیب دادن فرار ما را از قول دکتر فروتن که با سرهنگ مشیری این نقشه را طرح و با دقت به اجراء گذاشتند، با تفصیل شرح داده است.

۱. بحران دموکراسی در ایران، ص ۳۱۶، نامه پرو به لوریون ۲ ماه مه ۱۹۵۱.

افسانه سازی های انور خامه ای در مورد همکاری خیالی رزم آرا و حزب توده ایران از این افسانه سازی کاتوزیان هم خنده آورتر است. او درباره قتل محمد مسعود، قتل احمد دهقان و تیراندازی به شاه در بهمن ۱۳۲۷، هر بار بدون ارائه دادن هیچگونه سندی ادعاهای مسخره خود را تکرار کرده است.

در مورد محمد مسعود، اظهارات زنده یاد خسرو روزبه آنقدر روشن است که حتی امیر خسروی هم آن را مسلم و درست تشخیص داده است. در مورد قتل احمد دهقان، مظفر بقایی که وکیل مدافع او بود، یک کلمه درباره شرکت حزب توده نگفته است. در مورد تیراندازی به شاه هم در همه فرض هایی که می کند، کم ترین دلیل و سندی در این باره ارائه نمی دهد.

این افسانه ها را چه کسانی ساخته اند؟ چون یک نیروی عظیمی مخالف رزم آرا بود. شاه، ارفع و زاهدی و بقایی و دار و دسته های آنها مخالف رزم آرا بودند و حزب توده هم که در عین مخالفت با رزم آرا با همه اینها مخالف بود و آنها هم دشمن حزب توده، تنها چیزی را که علیه رزم آرا در آوردند و کوشیدند به او بچسبانند این بود که او با حزب توده ایران بند و بست کرده است.

حالا همایون کاتوزیان گفته است که بله! رزم آرا به وسیله کیانوری به حزب توده خبر می داده. از او باید پرسید بر پایه کدام سند این ادعا را می کند؟ حتی استادان تو در سازمان «ام، آی، ۶» انگلستان هم چنین ادعائی نکرده اند.

میان تمام اسنادی که در انگلستان و آمریکا منتشر شد، حتی یک کلمه هم درباره ادعای این خرده عمالشان نیست. کاتوزیان با وقاحت و

بی شرمی کم نظیری ادعا کرده است:

«اقدام به ترور شاه در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ نتیجه همکاری مستقیم رزم آرا رئیس ستاد ارتش و یک جناح از رهبری حزب توده به زعامت دکتر نورالدین کیانوری بود...»

رزم آرا بی تردید قول هائی به کیانوری و رفقاییش درباره سیاست داخلی و خارجی خود (پس از تشکیل حکومت دیکتاتوری که در نظر داشت) داده بود و گرنه دلیلی نمی داشت که اینان نیروی خود را مفت و مسلم در اختیار رزم آرا بگذارند. ضمناً این نحوه عمل، بی سابقه هم نبود پیش از این، جناح کیانوری تصمیم گرفته بود که با اقدام به یک سلسله عملیات تروریستی در صحنه سیاست ایران، محیط تشنج و اختناق ایجاد کند که بر اثر آن حزب توده، ناگزیر به یک سازمان مخفی تبدیل شود و به این ترتیب جناح کیانوری بتواند قدرت را در داخل حزب در دست گیرد. به همین منظور هم بود که جناح کیانوری، محمد مسعود، نویسنده و روزنامه نگار معروف و مدیر روزنامه مرد امروز را (که روزنامه اش مرتباً به دربار حمله می کرد)... ترور کرد، دکتر فریدون کشاورز هم این واقیعت را در کتاب خودش (من متهم می کنم حزب توده ایران را) اما بدون شرح و تفصیلی که ما در این جزوه آورده ایم بیان کرده است. چون، پیش از انتشار کتاب دکتر کشاورز، از منابع دیگری این امکانات را می داشتیم، در صحت اطلاعات مزبور تردیدی باقی نمی ماند.^۱

از این نوشته باید نتیجه گرفت که همایون کاتوزیان، از منابع معتبری که بدون تردید سازمان جاسوسی برون مرزی انگلستان (ام، ای، ۶) است، دستور گرفته است که این دروغ ها را سر هم کند، آنهم در زمانی که

۱. همایون کاتوزیان، مقدمه، خاطرات ملکی، ص ۸۱.

کیانوری در زندان است و از هرگونه امکانی برای پاسخ دادن بی بهره است. انور خامه ای هم که بسیار مورد احترام همایون کاتوزیان است و دروغ هایش یکی از منابع مهم نوشته های اوست، در همین شرایط، ۳ جلد کتابش را در سال ۱۳۶۳ یا ۱۳۶۴ به وسیله انتشارات هفته، که معلوم شد مؤسسه ای وابسته به امپریالیسم آمریکا است، منتشر کرد. بد نبود اگر همایون کاتوزیان لااقل به نوشته های انور خامه ای درباره دروغ سازی های فریدون کشاورز، که هم در همان چاپ اول کتابهایش و بدتر از آن در جزوه پاسخ به مدعی با دلائل و شواهد نوشته است و هم چنین به ارزیابی ایرج اسکندری از این کتاب فریدون کشاورز، توجه مختصری می کرد. بی مناسبت نیست که نظر ایرج اسکندری را هم در مورد کتاب فریدون «کشاورز» تحت عنوان من متهم می کنم حزب توده ایران را. به نقل از گفتگوی تهران مصور با او بیاورم:

س: نظر شما درباره کشاورز و کتاب او و اتهاماتی که به حزب وارد کرده، چیست؟

ج: چنانکه گفتم، کتابی که از جانب دکتر کشاورز انتشار یافته، قویاً آمیخته به اغراض شخصی و دروغ و جعلیات و تحریف جدی بسیاری از وقایع تاریخی است. برخی از فاکتهای تاریخی نیز در این کتاب، به صورت ناقص و تحریف شده ذکر شده و به طور کلی، این «به اصطلاح کتاب» به منظور لطمه وارد آوردن به حزب و تخطئه کردن برخی از اعضای رهبری حزب، نوشته شده است.

کشاورز می خواهد خود را از تمام اشتباهات حزب تبرئه کند و انحرافات را به گردن دیگران بیندازد، او فرد بی غرضی نیست و جاه طلب و خودخواه است.

از همایون کاتوزیان باید پرسید: بگو دوست کیست تا بگویم که تو کیستی ...

انور خامه ای در جزوه «پاسخ به مدعی» تا آنجا پیش رفته که شرافت فریدون کشاورز را مورد تردید قرار داده است. و اما جالب تر از نوشته کاتوزیان و همانندان او، که خواسته اند دست فریدون کشاورز و انور خامه ای را از پشت ببندند، کشف مهمّ محمود طلوعی است. این جناب در آخرین اثر خود به نام بازیگران عصر پهلوی، کشف بی نظیر زیر را صورت داده است!^۱

«رابطه رزم آرا و حزب توده ایران، که با وجود ضربات وارده بر این حزب در طول سال ۱۳۲۵، هنوز منسجم ترین تشکیلات سیاسی در ایران به شمار می رفت، چنان زیرکانه و پنهانی بود که خبرچینان شاه و مأموران اطلاعاتی شهربانی از آن خبر نداشتند و در گزارشهای محرمانه شهربانی در فاصله سال های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ که اخیراً از طرف سازمان اسناد ملی انتشار یافته و جزئیات مربوط به رفت و آمدها و ارتباطات رجال آن زمان و حتی افراد درجه دو و سه در آن دیده می شود حتی یک مورد اشاره به روابط رزم آرا و توده ای ها، ولو به صورت شایعه، دیده نمی شود. رزم آرا در همین زمان با سفارتخانه های انگلیس و شوروی هم ارتباطاتی داشت. رابط او با انگلیسی ها میس لمپتون معروف و خط ارتباطی او با آمریکایی ها جرالد دوهر مستشار سیاسی سفارت آمریکا بود که ریچارد کاتم نویسنده کتاب ناسیونالیسم در ایران و مأمور سیا در ایران در آن سالها، در کتاب خود صریحاً به آن اشاره کرده است ...

به راستی که دلایل این جنابان برای ساختن این تهمت بی شرمانه و

۱. بازیگران عصر پهلوی، محمود طلوعی، جلد اول، ص ۳۷۲.

به هر حال یعنی مخالفت شخصی تا حد قتل؟

ج: بله، تا حد قتل، چون بقایی بیش از اندازه جاه طلب و ماجراجو بود و برای رسیدن به نخست وزیری، رزم آرا را بزرگترین سد راه خود می دانست. او در مورد دکتر مصدق هم تا حد کشتن پیش رفت. هم در نهم اسفند و هم در ۲۸ مرداد.

س: فدائیان اسلام فلسفه دیگری دارند و تحلیل دیگری مطرح می شود، ولی وقتی پای بقایی به میان کشیده می شود یا دربار، در اینجا ما نقش قدرتها را نمی توانیم نادیده بگیریم، فدائیان اسلام به دربار و آمریکا و انگلیس توجهی نداشتند، ایدئولوژی و هدف آنها، دشمن ستیزی و دربار ستیزی و نهایتاً حکومت اسلامی بود.

ج: باز هم تکرار می کنم. کم نیستند افرادی که زیر چتر قدرتهای بزرگ هستند اما میان خود مناسبات آشتی ناپذیر و رقابتهای تادم مرگ دارند. یعنی بقایی در راه نخست وزیری رزم آرا را مانع خود می بیند و بعد از رزم آرا هم، مصدق را. در نهم اسفند می خواستند دکتر مصدق را بکشند. در هر دو مورد، هم نهم اسفند و ۲۸ مرداد، احمد عشقی ها و شعبان بی مخ ها و دار و دسته چاقویشان بقایی نقش داشتند. شاه، در زمان مرگ رزم آرا، خبر داشت که رزم آرا، امتیاز پنجاه پنجاه نفت را گرفته و شرکت نفت انگلیس کاملاً از او حمایت می کند اما با این وجود، رزم آرا را کشت. یعنی با وجودی که خود شاه هم مطلقاً تابع انگلستان بود و دستوراتش را از انگلیس می گرفت. معذک رزم آرا را به قتل رساند.

این رقابت پائین دست ها را نباید نادیده گرفت. مصدق را هم اگر موفق به فرار نشده بود می کشتند.

س: درباره مصدق می‌توان تحلیلی ملی اجتماعی داشت. حساب ساعد و صدر الاشراف و رزم‌آرا با حساب مصدق جداست. مصدق در حول و حوش نهضت نفت و قیام عمومی طلوع کرد.

ج: ساعد، صدر الاشراف، حکیمی و منصور، چهره‌هایی که بتوانند در مقابل بقایی بایستند، نبودند. اینها فقط عاملین درجه دوم بودند که مستقیماً سرسپرده انگلیسی‌ها به حساب می‌آمدند و از آنجا دستور می‌گرفتند و هرچه شاه می‌خواست انجام می‌دادند. به همین دلیل هم سفیر انگلستان گفته است: شاه فقط به دنبال نخست‌وزیرهای بی‌عرضه است. شاه در عین حالی که تابع انگلستان بود حاضر نبود کسانی را که از او حرف شنوی نداشتند، تحمل کند. به همین دلیل با قوام و رزم‌آرا و دکتر مصدق با تمام نیرو مخالفت می‌کرد. او همیشه به دنبال برقراری نظامی مانند دوران پدرش بود. همانطور که بعد از ۲۸ مرداد عمل کرد. او از سال ۱۳۲۲، با سفرای آمریکا و انگلیس صحبت می‌کرد که دموکراسی در ایران بی‌معنی است و قانون اساسی مشروطیت به آن شکل سودمند نیست و باید یک دیکتاتوری مانند پدرم در ایران برقرار باشد.

س: حالا بد نیست که کمی هم درباره دادگاه نظامی سال ۱۳۴۴ ملکی صحبت کنیم. ظاهراً جلال آل احمد هم در این باره مطالبی دارد.

ج: محاکمه خلیل ملکی، رضا شایان و حسین سرشار و علی جان شانس، در ۱۶ بهمن ۱۳۴۴ شروع و در ۵ اسفند به پایان رسید و طی آن ملکی به ۳ سال زندان، شایان و شانس هرکدام به ۱۸ ماه و سرشار به ۱۲ ماه زندان محکوم شدند که البته یکسال و نیم بعد، ملکی مورد عفو قرار می‌گیرد. جز جلال آل احمد هم هیچکس به دادگاه نمی‌رود، جلال

و خود را قهرمان مبارزه با حزب توده قلمداد کرده است.

از میان افرادی که به انشعاب پیوستند تنها آخرین همکاران ملکی، ۳ نفر بودند: جلال آل احمد، میرحسین سرشار و علی اصغر خیره زاده، فقط همین. هیچکس نیست. بعداً خیره زاده به جلال گفته است که بهتر است به خودت عذاب ندهی! آخر حضور در این جلسات، چه فایده ای دارد و چه کاری از دست من و تو برمی آید؟ حالا ببینید همایون کاتوزیان درباره دفاعیات ملکی چه می گوید:

... پاره ای از دفاعیات او به دلیل فشار افکار عمومی (کدام افکار عمومی؟) در خارج ایران و البته با دستبرد و تحریف و سانسور سازمان امنیت، در روزنامه های دولت خواه اطلاعات و کیهان، انتشار یافت و عده ای از دوستان ایران ملکی را متعجب کرد که چرا در آن روزگار وانفسا، در محکمه نظامی شاه، ملکی با آن تفصیل درباره سوابق خود در حزب توده و حقانیت خود نسبت به رهبری آن سخن می گوید. از جمله، نگارنده (کاتوزیان) توسط امیر پیشداد و جلال آل احمد، که ملکی را در زندان ملاقات می کردند - برای ملکی پیغام فرستادم و از او در این مورد انتقاد کردم ...^۱

(ببینید ملکی در دفاعیاتش چقدر افتضاح بالا آورده که بت سازانش هم به او انتقاد کردند) خلاصه پاسخ ملکی به این اعتراضات این بود که من ناچار باید در دفاع از خود، متن کیفرخواست دادستان را رد می کردم، دفاع ملکی تا آنجا نفرت آور بود که حتی نزدیک ترین دوستان او هم به او اعتراض کرده اند و برای همین هم دفاعیاتش را منتشر نکردند.

۱. همایون کاتوزیان، مقدمه خاطرات خلیل ملکی، ص ۱۵۸.

خیلی بجا خواهد بود اگر شما مطالب مربوط به ملکی را در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان آن زمان که اقدام به چاپ این دفاعیه کرده‌اند پیدا کرده و یا از طریق برادر جلال، شمس‌آل‌احمد که بایگانی برادرش و از جمله متن کامل بدون سانسور دفاع ملکی را داشته، آن را یافته و همه را منتشر کنید.

نکته دیگر همانطور که قبلاً هم گفته، این است که در فروردین ۱۳۴۴، پیش از آنکه ملکی زندانی بشود نامه مفصلی برای دکتر مصدق نوشته و جالب اینکه دکتر مصدق حتی یک کلمه به این نامه جواب نداده است! و چنین چیزی از دکتر مصدق نه تنها بعید است، بلکه غیرممکن است، چرا که او به هر نامه‌ای که به او نوشته می‌شد جواب می‌داد، حتی بانو مریم فرمانفرمائیان به وسیله دکتر غلامحسین مصدق، در زمانی که دکتر در احمدآباد بود، نامه‌ای برای مصدق نوشت و مصدق به این نامه هم از همان طریق پاسخ داد و از اظهار همدردی او تشکر کرده بود. اما به نظر من علت اینکه به نامه ملکی جواب نداد این بود که دید ملکی از علم تعریف کرده و از مطالب نامه و از ساده لوحی ملکی که حرفهای توخالی و بدون پشتوانه شاه را باور کرده، خنده‌اش گرفته است.

س: مثل اینکه بعد از زندانی شدن حقوقش را قطع کردند و بعد از آنکه دست به دامن علم شد، درست شد.

ج: اینها مسائل جزئی است. شاه به کسانی که گوشمالی می‌داد بعداً به نشانه مثلاً «بزرگواری خود» کمک می‌کرد دیدیم که با بقایی چه کرد؟ در دورانی که زاهدی او را به زاهدان تبعید کرد، شاه برایش با هواپیما غذا می‌فرستاد. اختلاف بین زاهدی و شاه هم از همین شکاف شروع شد.

آن همه طرفدار مصدق بوده، بدون قید و شرط پول بدهد!

س: رقمش چقدر بوده؟ حتماً بیش از مقداری بوده که بتوان ۲۵ شماره با آن چاپ کرد!

ج: خیلی، بیشتر، پنجاه هزار تومان بوده، پنجاه هزار تومان در آن زمان ثروتی بود. مثلاً پول ده اتوموبیل خارجی شیک و نو، چون در آن زمان اتوموبیل خارجی نو، پنج هزار تومان بود. در گفته‌های خود بقایای خواندیم که هر شماره روزنامه شاهد حدود پانصد تومان هزینه داشت. این تازه یکی از مبالغی بوده که گرفته است. بقیه‌اش را نمی‌دانیم.

س: بحثی هم هست و آن این که بعد از این که اینها به اسرائیل رفتند و از اسرائیل به عنوان یک حکومت سوسیالیستی تجلیل کردند اسرائیل هم یک مدّت مخارج نشریه‌شان را می‌داد.

ج: من نمی‌دانم، اما برایم این نکته جالب است که هم همایون کاتوزیان و هم عبدالله برهان، درباره‌ی حزب زحمتکشان و نیروی سوم و استحکام تشکیلاتی و عقیدتی آن، تعریف و تمجیدها کرده‌اند اما می‌بینیم وقتی که با اعتراض دو نفر روبرو می‌شوند، تشکیلات آنها از هم می‌پاشد این دو نفر خنجی و حجازی بودند. همایون کاتوزیان در این باره می‌نویسد:

اما خنجی و حجازی، بخصوص حجازی، گوششان به این حرفها بدهکار نبود، آنها می‌گفتند، در ابتدا باید بخاطر تمامی اتهامات ملکی، با صدور اعلامیه‌ای او را خائن بشناسید و از حزب اخراج کنید تا ما حاضر به ادامه همکاری با حزب بشویم. نتیجه این شد که کار از اختلاف نظر به تصادم و خشونت کشید. عده زیادی از اعضای حزب زحمتکشان ملت

ایران، نیروی سوّم، که حاضر نبودند در آن شرایط سخت، برای اینگونه مناقشات بیهوده، در جلسات مخفی شرکت کنند و خود را مفت و مسلّم بیندازند، خسته و دلسرد شدند و عطای این مبارزه سیاسی را به لقای خنجی و حجازی بخشیدند.

به این ترتیب ظرف چند ماه، سازمان بزرگ و متشکّل حزب زحمتکشان ملت ایران، نیروی سوّم، که بخصوص در ماههای اوّل پس از کودتا، وقتی که رژیم کودتا هنوز ضعیف و وحشزده بود و می توانستند به راحتی در برابر کودتاچیان بایستند، از هم پاشید.

خنجی و حجازی به همراهی چند تن دیگر که گویا تعدادشان ۱۲ نفر بود، پی کار خود رفتند و فقط گروه کوچکی از فعالین زنده، با زحمت زیاد، چراغ آن محفل را روشن نگهداشتند...^۱

یعنی از تمام آن حزب «بزرگ» نیروی سوّم! آن حزب متشکل! فقط یک عده کوچک ده بیست نفری باقی ماند.

و این ماجرا نشان دهنده این است که این افراد تا چه حد اعتقاد درست و حسابی داشتند و تا چه حد می توانستند در این جریانات ایستادگی بکنند و بمانند. دیدیم که همه فرار کردند و رفتند. ولی حزب توده ایران علیرغم ضربه های کمرشکنی که یک بار پس از آذرماه ۱۳۲۵ و بار دیگر در بهمن ۱۳۲۷ خورد، هر بار بلافاصله پس از مدّت کوتاهی سرپای خود ایستاد و با سرعت بیش از پیش به حرکت خود ادامه داد. مطلب بسیار جالب درباره خلیل ملکی، اظهارنظری است که او در خاطراتش که کمی بیش از درگذشتش آغاز کرد و نتوانسته است به پایان برساند درباره سیاست

۱. گفته های نقل شده از همایون کاتوزیان از مقدمه ای که او بر خاطرات خلیل ملکی نوشته است گرفته شده است، ص ۱۱۳.

طرح کننده این بحث خود من بودم و نظرم از این قرار بود: هر چند ما دارای نقاط مثبتی در این مورد نسبت به رهبران حزب توده هستیم که آنها این وضع را به ما تحمیل کردند. معذالک امروز که من به گذشته نگاه می‌کنم و قضایا را بی‌حقد و حسد و کینه از مدنظر می‌گذرانم آرزو می‌کنم که کاش ما، هم درباره رژیم شوروی و هم درباره رهبری دنباله‌رو حزب توده، عینی بودن و واقع بینی بیشتری به کار می‌بردیم.

من برای نظر خود مثالی از خارج و از داخل زدم، مثال خارج یوگسلاوی بود.

آنها بخصوص در آغاز صبر و حوصله و خونسردی بیشتری از خود نسبت به رژیم شوروی نشان دادند. مثال داخل من مربوط به دوران کوتاهی بود که ما را خواهی نخواهی می‌خواستند در برابر جبهه ملی قرار دهند عده‌ای از خیانتکاران که به احتمال قوی، دستگاه رهبری حزب توده ارتباط داشتند، به موازات عوامل توده‌ای مدتها ما را خواهی نخواهی می‌خواستند در برابر جبهه ملی قرار دهند، اما رفتار ما در این دوران با جبهه ملی بسیار بسیار واقع بینانه بود.

در این نوشته که نشانه‌هایی از اعتراف به اشتباه در موضع گیری اش هم نسبت به حزب توده ایران و رهبری آن و هم نسبت به اتحاد شوروی دیده می‌شود، متأسفانه در پایان باز همان اتهام و دروغ را به کسانی مانند دکتر خنجی که در پی گرفتن پول از دربار و ضعف‌های دیگر او از او بریدند نسبت می‌دهد. دکتر خنجی نه تنها کوچکترین ارتباطی با حزب توده ایران نداشت بلکه تا آخرین لحظه عمرش با همان کینه‌توزی آموخته شده از خلیل ملکی با ما دشمنی می‌کرد. من از ته دل

درباره آخرین جمله نوشته بالا تأسف می خورم و آرزو داشتم که ملکی این جمله را نمی نوشت و به همان نمونه بردباری یوگسلاوی بسنده می کرد. ملکی جریان مخالفت خنجی و حجازی را، آن طور که کاتوزیان نوشته توطئه سرلشگر دادستان رئیس نیروهای امنیتی می دانست:

ملکی شخصاً معتقد بود که تمام مسأله انشعاب، ناشی از اقدامات سرلشگر فرهاد دادستان، رئیس نیروهای امنیتی رژیم در آن زمان بود و خواسته است بدین وسیله نیروی سوم را از درون تهی سازد. او بیانیه منتشر شده از فرهاد دادستان را نقل می کرد که بدون ذکر نام به چنان توطئه ای اذعان کرده بود.^۱

مطلب دیگری که در مورد این نوشته باید یادآور شد این است که اولاً من تاکنون از هیچکدام از یاران آخرین ساعات زندگی ملکی چیزی درباره این گفت و گو نخوانده ام و افزون بر آن دیگر شاگردان خلیل ملکی نه تنها به این توصیه ها توجهی نکردند بلکه برعکس حتی برخلاف شیوه مراد و مرشدشان که «دروغ سازی» نمی کرد به زشت ترین و رذیلانه ترین دروغ سازی ها متوسل شده اند. همایون کاتوزیان و عبدالله برهان نمونه های سرشناس این شاگردان هستند از شاگردان خلیل ملکی تنها و تنها جلال آل احمد است که من در نوشته هایی که از او خوانده ام اثری از چنین شیوه ها ندیده ام، به احتمال زیاد این هم ناشی از ویژگیهای انسانی شخص او بوده است.

۱. البته قدر مسلم آن است که خنجی از هیچ توطئه ای اطلاع نداشته و مسایل صرفاً روانشناسی - که در اغلب موارد دست در گریبان او بوده، در این امر نقش قاطعی داشته اند. مصدق و نبرد قدرت، ص ۳۸۲ - ۳۸۳.

ناراضیان که انسانهای شریفی هم هستند و با گروه اوّل تفاوت آشکار دارند، مانند بسیاری از روشنفکران ناراضی از اوضاع، به علّت محدودیت‌هایی که از جانب نظام برای آنها، ایجاد شده، یا رأی نمی‌دهند و یا اگر فرصتی پیدا بکنند با اینکه می‌دانند مثلاً فلان رقیب انتخاباتی چهره و کاندیدای اصلی، ابدأ شخصیت مورد قبولی ندارد و یا اینکه شانسی ندارد، برای نشان دادن مخالفت خود به او رأی می‌دهند. گردانندگان سیاست هم نیروی ذخیره امپریالیسم هستند. امپریالیسم از این افراد در یک لحظه بحرانی استفاده می‌کند و آن وقتی است که مردم عاصی و ناراضی شده‌اند و دیگر کسی که رهبری مردم را به دست بگیرد وجود ندارد. امپریالیسم، در چنین شرایطی، این نیروهای ذخیره را با امکانات تبلیغاتی گسترده و وسیع به عنوان ناجی و رهبر به میدان می‌آورد. آنها با شعارهای جذّابی که مورد نظر مردم است. این شیوه کار، مردمی و توده‌ای نیست. شیوه درست، آن است که یک حزب آزاد باشد تا بتواند برنامه‌ای مشخص و تدوین شده و قابل پذیرش برای مردم و جامعه را تدوین و ارائه دهد، و این امر هم وقتی صورت واقع به خود می‌گیرد که امکانات آزاد فعالیت مناسب سیاسی وجود داشته باشد.

س: در این بحث‌ها یک سؤال هم مطرح شد و آن این که چرا احزاب در ایران به عنوان یک نهاد سیاسی نتوانستند پا بگیرند؟ گرچه حزب در ایران به وجود آمد، اما از محتوا خالی بود، و ما همیشه شکل احزاب را در کشور داشته ایم.

ج: علّتش این است که هیچ وقت فرصت نشد. تا حزبی آمد پای بگیرد، دیکتاتوری شروع شد.

احزابی که پیش از مشروطه به وجود آمدند و یا در دوران مشروطه تشکیل شدند، هیچکدام فرصت کافی برای پیدا کردن پایگاه توده ای نداشتند و به همین خاطر و با وجودی که با اتکاء به موج نیرومند نارضایتی مردم، توانستند در صحنه سیاست روز عرض اندام کنند و استبداد حاکم را هم به عقب نشینی های محدودی وادارند، اما دوران فعالیت آنان، بسیار کوتاه بود.

س: ولی شانزده، هفده سال بود.

ج: می دانم، اما شانزده، هفده سال برای پا گرفتن و ریشه دار شدن یک حزب سیاسی در میان توده مردم، به هیچ وجه فرصت کافی نیست. در ایران، فعالیت حزبی در این چهارچوب، بی سابقه بوده است. مردم اصلاً چیزی درباره حزب نمی دانستند. با امکانات محدودی که احزاب داشتند، مثل چاپ شب نامه آنها با چاپ سنگی و در شماره های بسیار محدود و تازه در برخی شهرهای بزرگ، چگونه ممکن بود صدای آنان به اکثریت مردم برسد!

احزاب در کشورهای پیشرفته اروپا، صد و پنجاه تا دویست سال سابقه دارند و به همین دلیل است که پا گرفته اند. اما در ایران، هیچگونه شناختی در مورد اهمیت وجود احزاب سیاسی وجود نداشته است.

این، به اصطلاح احزاب، تنها، محافلی بودند که توده مردم ناراضی در یک دوره بحرانی، به دنبال آنان می رفتند.

اصلاً آقای طباطبائی و آقای بهبهانی که حزب نداشتند، مردم به عنوان اینکه روحانیون محترمی بودند و به آنها اطمینان داشتند به دنبالشان رفتند.

نمونه دیگر، افرادی مانند پدر من، به هیچ سازمانی که بتوان نام

حزب روی آن گذاشت، وابسته نبودند. تنها افراد مبارزی بودند که آماده بودند تا علیه استبداد حاکم مبارزه و جانبازی کنند. یا صوراسرافیل، ملک المتکلمین و دیگران. هیچکدام از اینها، حزب سیاسی نداشتند.

س: حزب اعتدالیون و اجتماعیون که وجود داشت با، نامگذاری‌های مشابه احزاب کشورهای غربی. مثلاً اعتدالیون یعنی محافظه کاران و اجتماعیون یعنی سوسیالیست‌ها.

ج: همه اینها گروه‌های بسیار کوچکی در تهران و برخی از شهرستان‌ها بودند و حیات آنان بسیار کوتاه بود.

س: اما اجتماعیون یا حزب دمکرات که تقی زاده در رأس آن قرار داشت، پانزده سال سابقه داشت.

ج: آخر تقی زاده، جز شمار محدودی از روشنفکران، چه کسانی را می‌خواست جذب کند؟

س: ولی افرادی مثل حیدر عمو اوغلی جذب شدند.

ج: ببینید، تنها حزبی که در آن وقت واقعاً حزب بود و برنامه و انسجام داشت، حزب کمونیست ایران بود که بر الگوی حزب عدالت تشکیل شده بود آخر تقی زاده و عمو اوغلی که هیچ‌گونه وجه مشترکی با هم نداشتند. این را هم بیفزایم که من از اینکه حیدر عمو اوغلی در حزب تقی زاده شرکت کرده باشد اطلاعی ندارم.

س: پس چه طور می‌آیند و با حزب مساوات همکاری می‌کنند؟

ج: ببینید، تمام اینها نوعی سازش موقتی برای یک هدف نزدیک است. به همین دلیل است که ما می‌بینیم عناصر کاملاً متضادی در یک گروه جمع می‌شوند. اما به اعتقاد من، حزب به معنای واقعی آن، تنها در دوره بعد از ۱۳۲۰ در ایران به وجود آمد.

س: قبل از آن چه؟

ج: قبل از آن که دوره رضاخان بود!

س: قبل از آن حزب سوسیالیست را داشتیم. سید محمدصادق طباطبائی یا سلیمان میرزا اسکندری.

ج: بله، اینها حزب سوسیالیست بودند ولی هیچ کدام از اینها پایه مردمی و توده ای نداشتند.

س: چرا نداشتید؟

ج: دلیل آن را به تفصیل گفتم. جامعه ایران در آن زمان، یعنی چند سال قبل از تحکیم دیکتاتوری رضاخان، در وضعی بود که گروه های سیاسی، زمانی کافی و امکانات لازم را برای ارتباط با توده مردم نداشتند. آنها نمی توانستند با مردم که نیروی عمده و تعیین کننده یک حزب سیاسی هستند، تماس بگیرند. به همین دلیل بود که توده مردم هم شناختی از حزب نداشتند، مردم برای شرکت در احزاب آمادگی نداشتند. یعنی درک سیاسی نداشتند. وقتی مردم درک سیاسی ندارند نمی توانند مسایل سیاسی و اشکال مبارزه را تشخیص بدهند.

به همین امروز نگاه بکنید! در شهرها شاهدیم که بسیاری از مردم از اوضاع اقتصادی ناراضی اند و چپ و راست انتقاد می کنند و بدوبیراه می گویند. از وضع روستاها خبر ندارم اما احتمالاً نباید بهتر از شهرها باشد. پاره ای از مردم آرزوی زمان شاه را می کنند و این مطلب را نه در خفا که بلند بلند هم می گویند. این که درک سیاسی نیست! این فقط عصیان و نارضایتی از وضع موجود است. عصیان که درک سیاسی درست نمی کند.

س: دوباره برگردیم به دوران بعد از مشروطه، در این دوره، ما حزب

عدالت و حزب همّت را داشتیم و حزب کمونیست را؛ البته قبل از اینها مراکز «قیمی» در قفقاز و ماوراء قفقاز هم بودند که بعد حزب همّت را تشکیل می دهند، حزب عدالت را تشکیل می دهند و بعد هم حزب کمونیست را. فاصله اینها چیزی نزدیک به پانزده سال است، یعنی تاریخچه تشکیل حزب عدالت و حزب کمونیست ایران.

ج: حزب عدالت بر اساس تصمیم کمیته حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه، در باکو تشکیل شد. هدف اولیه این حزب، فعالیت سیاسی در میان کارگران ایرانی بود که از آذربایجان ایران برای کار به باکو مهاجرت کرده و در آنجا کار می کردند. از جمله مؤسّسین این حزب، بهرام غفّارزاده، حاجی اوف، صادق زاده، یوسف زاده و دیگران بودند. حزب عدالت به عنوان یک سازمان منظم در ماه مه ۱۹۱۷ (فروردین ۱۲۹۶) پس از انقلاب ماه فوریه در روسیه به وجود آمد. حزب عدالت جدا از کار در میان کارگران در باکو و چند شهر آسیای میانه در آذربایجان ایران، به ویژه در حاجی ترخان (استراخان) و مناطقی در قفقاز و ایران فعالیت بسیار محدودی داشت.

در ماه ژوئن ۱۹۱۷ (اردیبهشت ۱۲۹۶) روزنامه ارگان حزب عدالت به نام «پرچم عدالت» در باکو به زبان فارسی و آذری، چاپ و در ایران و روسیه منتشر شد. رهبران حزب عدالت در کمیته منطقه ای بلشویکها در قفقاز شرکت کردند.

در سال ۱۲۹۹، حزب عدالت در شوروی، در سازمان های حزب سوسیال دمکرات روسیه «بلشویک» ادغام شد و سازمان های کمونیستی «گومت» به وجود آمد. در خاڪ ایران، به ویژه در تبریز، تهران، انزلی، و رشت سازمان حزب عدالت باقی ماند و یک واحد کشوری را بوجود

آوردند که در آن کارگران، پیشه‌وران و دیگر زحمتکشان شهری شرکت داشتند. خواسته‌های بنیادین این حزب عبارت بود از:

۱. مبارزه با امپریالیسم انگلیس و دولت شاه و بزرگ مالکان.
 ۲. تقسیم زمینهای قابل کشت میان دهقانان بی زمین و کم زمین.
- در فروردین و اردیبهشت سال ۱۲۹۹، جنبش رهائی بخش ملی در ایران، سازمان‌های حزب عدالت در آذربایجان و گیلان علنی شد. در اولین کنگره حزب عدالت در ایران، این حزب به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد. در مهرماه ۱۲۹۹ حیدر عمو اوغلی به رهبری حزب کمونیست ایران برگزیده شد. پس از کودتای رضاخان، حزب کمونیست ایران زیر فشار شدید قرار گرفت و مجبور شد به زندگی نیمه مخفی روی بیاورد و در سال ۱۳۰۴ به کلی مخفی شد. پس همانطور که گفتیم عمر حزب کمونیست ۱۵ سال نبود، بلکه تنها ۵، ۶ سال بود. در ۱۳۰۶ کنگره حزب کمونیست به کلی در شرایط مخفی تشکیل شد. یعنی امکان رابطه‌گیری کمونیست‌ها با توده مردم در مدت چند سال، به مرز صفر رسید.

س: حتی پانزده سال هم کم نیست.

ج: می‌گویم ۱۵ سال نبود. حزب عدالت در ۱۲۹۶ بوجود آمد. آن هم در قفقاز نه در ایران. نمی‌دانم شما ۱۵ سال را از کجا پیدا کرده‌اید؟ دوران فعالیت آزاد حزب کمونیست ۵ تا ۶ سال بود. آن هم در شرایط بی اندازه نامساعد آن زمان ایران. من هرچه می‌گویم تر است شما بگوئید بدوش!

س: حالا می‌رسیم به سال‌های ۱۳۲۰ تا ۳۲ و احزابی که در این دوره داشتیم. اراده ملی، حزب توده، و حزب زحمتکشان، حزب عدالت

و حزب ایران هم بودند. تا می آئیم به جبهه ملی. حالا جبهه ملی را جدا بحث می کنیم که به قول شما اصلاً حزب نبود. خوب، حزب توده خودش را وارث حزب همت و حزب عدالت و حزب کمونیست و ۵۳ نفر می دانست.

ج: یعنی از گروههای بسیار کوچکی که هیچ وقت پایه توده ای پیدا نکرده بودند! ولی برنامه ای را که حزب توده ایران به مردم عرضه کرد موجب شد که این حزب، در عرض چند سال به بزرگ ترین حزب، نه تنها در ایران بلکه در تمام خاورمیانه مبدل شود. چون امکان تماس گرفتن با توده مردم وجود داشت. امروز هم، افرادی که در درگیری های سال های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ شریک نبودند وقتی از احزاب آن دوره صحبت می کنند، تنها و تنها از حزب توده نام می برند. حزب توده در ایران در آن دوران، به رغم اشتباهات بزرگی که در ارزیابی های سیاسی اش مرتکب شد توانست نفوذ قابل توجهی در میان توده واقعی مردم، یعنی کارگران و کشاورزان و روشنفکران و دیگر زحمتکشان شهر و روستا به دست آورد. درباره احزاب دیگری که نام بردید، بد نیست ماهیت و سرنوشت یک، یک آنها را کمی زیر ذره بین بگذاریم:

حزب اراده ملی سیدضیاء الدین، حزب دمکرات قوام السلطنه، حزب عدالت، حزب زحمتکشان، حزب ایران و گروه منشعب شده از آن، حزب ملت، جامعه سوسیالیست های خلیل ملکی، حزب پان ایرانیست (محسن پزشکپور و داریوش فروهر)، حزب سومکا (داریوش همایون و کیومرث منشی زاده)، حزب سوسیالیست (مصطفی فاتح)، فرقه دمکرات آذربایجان (پیشه وری)، حزب دمکرات کردستان (قاضی) و ... از بین تمام این احزاب، تنها و تنها یک حزب، به رغم

اشتباهات بزرگی که داشت، توانست پایه مردمی پیدا کند و آن هم حزب توده بود که اگر این اشتباهات را مرتکب نشده بود به مراتب نفوذ بیشتری پیدا می کرد. آنهم در شرایطی که نه فقط شاه و ارتش و پلیس و دادگستری، بلکه مالکان و سرمایه داران و همه مقامات دولتی و قدرت های امپریالیستی خارجی مثلاً انگلستان و آمریکا و همه احزاب دیگر هم دشمن او بودند و شرکت قدر قدرت نفت جنوب هم دشمنی تام و تمام با آن داشت.

س: یعنی سایر احزاب چیزی نبودند؟ بالاخره زمانی نیرو داشتند.

ج: خیر، هرگز، نیروی مردمی نداشتند، بسیاری از اینها مثل حزب دمکرات قوام، حزبهای من درآوردی بودند که از عده ای عامل دستگاه حاکم به وجود آمده بودند. نیروی مردمی اینها هم مردمی نبودند. در درجه اول قشرهای وازده اجتماعی بودند که با پول اجیر می شوند و کارشان برهم زدن تظاهرات مخالفین، چاقوکشی، غارت مراکز احزاب مخالف و از اینجور کارها بوده. یعنی کاری که عوامل اجیر شده سازمان سیا در ایران، مثل گروه «بدامن» می کرد و محققین آمریکایی از آن پرده برداشتند.

حزب طباطبائی و امثال آن چه نیرویی داشتند؟ پشتوانه آنها شماری از بزرگ مالکان و نمایندگان فرمایشی مجلس و برخی از کارمندان عالیرتبه ادرا ت دولتی و امثالهم بودند. از مردم که کسی در آنجا نبود. تنها اسم حزب را روی خود گذاشته بودند. حزب ایران، همانطور که دیدیم، محفلی از عده ای از روشنفکران، مهندسین و دانشگاہیان بود. سومکا یا پان ایرانیست ها که تا قبل از جدایی گروه فروهر از گروه پزشکیور، تنها گروهی چاقوکش و چماقدار بودند. در میان همه

این احزاب، تنها گروهی که توانست برای مدت کوتاهی، سازمان محدودی به وجود بیاورد، حزب زحمتکشان بقایی و خلیل ملکی بود که این تشکیلات و این حزب هم از چارچوب روشنفکران و دانشجویان نتوانست پا به بیرون بگذارد و کوتاه و موسمی بود و بیش از یک سال و چند ماه عمر نکرد. من برای نشان دادن موقعیت حزب توده ایران در آن دوران، به ذکر چند اظهار نظر بسنده می‌کنم که از سوی کسانی است که با انصاف یا بی‌انصاف، مخالف و حتی دشمن سرسخت حزب توده ایران بوده‌اند.

اظهار نظر آقای هاشمی رفسنجانی.

اظهار نظر آقای مهندس عزت‌الله سحابی.

اظهار نظر آقای جلال آل احمد.

اظهار نظر آقای بابک امیر خسروی.

اظهار نظر وابسته نظامی آمریکا در ایران.

اظهار نظر سرتیپ هاشمی از افسران بالای «ساواک».

این اظهار نظرهای کسانی که جملگی به حزب توده ایران مخالفت دارند، مؤید میزان نفوذ حزب در جامعه سیاسی ایران است. از کدام حزب سیاسی دیگر در تاریخ سیاسی ایران، چنین اثری باقی مانده است؟ همه آن با اصطلاح احزاب، یا کمی پس از انحلال و یا حداکثر دو یا سه سال بعد از آن، به کلی در جامعه ایران فراموش شدند و علت آنهم این است که نتوانستند ریشه مردمی پیدا کنند. به هر حال مجله آدینه، در شماره آبان ۱۳۷۲، بحثی را تحت عنوان «آزادی احزاب» مطرح کرد که مهندس عزت‌الله سحابی، یکی از شرکت‌کنندگان در این بحث بود، بخشی از اظهار نظر او را نقل می‌کنم:

«... فکر دموکراسی، ناشناخته بود و احزاب، ریشه در ساختار اجتماعی و فرهنگی ما نداشتند. بعدها هم این بی‌ریشه‌گی ادامه یافت. در این میان و همانطور که گفتم تنها استثناء، حزب توده بود. اما دلیل ریشه دار بودن و تداوم حضور این حزب در عرصه سیاسی ایران را نیز نه در ساختار درونی جامعه و تجربه اجتماعی مردم ما که باید در عوامل بیرونی یافت. حزب توده در بدو تشکیل خود وارث فرهنگ و تجربه یک نهضت جهانی بود که حداقل صد و پنجاه سال از عمر آن می‌گذشت. مارکسیسم و ادبیات سیاسی و فلسفی مربوط به آن، دست‌آورد یک جنبش جهانی بود که در همان آغاز تشکیل حزب، پایه‌گذاران آن این میراث جهانی را به ارث بردند، و حزب توده متکی به فرهنگ جهانی، رشد کرده عضویت در حزب فقط یک تعلق سازمانی نبود، وقتی کسی به عضویت حزب توده درمی‌آمد در واقع با یک جهان بینی نو آشنا می‌شد و عضویت او صرفاً عضویت در یک سازمان نبود بلکه چشم اندازهای جدیدی بر روی او گشوده می‌شد. بر این عوامل باید پشتیبانی مادی و معنوی و سیاسی شوروی آنروز را هم افزود. هیچ‌یک از آثار فلسفی منتشر شده در حزب توده، حاصل تفکر رهبران آن نبود. بیشتر آثار نظری حزب توده، یا ترجمه آثار جهانی بود یا برگرفته و تقلید شده از آنها. در زمینه سیاسی، شوروی سابق در مقاطع گوناگون از این حزب پشتیبانی کرد. البته حزب توده به دلیل قدرتی که در سال‌های ۲۰ تا ۳۲ به دست آورد توانست تحولاتی را در جامعه ما به وجود آورد. قانون کار ایران که در سال ۱۳۲۵، زمانی که اعضای حزب در کابینه قرار داشتند به همت و پیشنهاد این حزب به تصویب رسید. آن قانون در آن شرایط شاید متناسب با سطح تکامل

تولید صنعتی در جامعه نبود و می توان گفت که این قانون خدمتی به صنعتی شدن و ترقی زیربنائی کشور نکرد اما بهر حال بد نبود و طبقه کارگر ایران در خاطره جمعی و تاریخی خود، این نکته را همواره به یاد خواهد داشت. تحولاتی که این حزب در ایران بوجود آورده است مانند نمونه هایی که ذکر کردم نیز از دلایل دوام نفوذ حزب توده در ایران بود. مرادم از طرح این مسئله این است که حزب سیاسی علاوه بر دوام در جامعه و مقاومت رهبران و اعضاء و نیز کسب اعتماد مردم، باید حرفی برای گفتن داشته باشد و چشم انداز ذهنی و فکری اعضاء خود را دگرگون سازد.»

حالا از گفتگوی صریح و صمیمانه رئیس جمهوری با دانشجویان درباره مسائل سیاسی و اقتصادی کشور نمونه ای دیگر ذکر می کنم:

... اصولاً در این چهل پنجاه سال گذشته به شدت ادبیات سیاسی و اجتماعی دنیا تحت تأثیر تحرك مارکسیستی قرار داشت. و کمتر واژه انقلابی جوان پسندی را پیدا می کنید که از آن سرچشمه نگرفته باشد. این حرکت در ایران، دو بعد داشته، یکی بعد توده ای که برای عامه مردم با شعارهای سطحی و امیدوار کننده برای قشر محروم و ضعیف کشور همراه بوده است و یک بعد علمی و استدلالی برای نفوذ در دانشگاه و مراکز تحقیقی. آن موقع افکار تقی ارانی واقعاً میداندار بوده و با پشتوانه مبارزاتی و سوابق زندان و پشتوانه تهاجم فرهنگی کمونیستها در سراسر دنیا، محیط فکری روشنفکرهای ایرانی را کاملاً قبضه کرده بودند و از این جهت نیروهای اسلامی سخت تحت فشار بودند.

تعبیراتی مانند: ماتریالیسم تاریخی و امثال اینها را کافی بود که جوانان یاد بگیرند و در استدلال، با گفتن این کلمات طرف مقابل خود را

کند کنند. لذا شما می‌بینید که افکار جوانان و طبقه روشنفکر ما تحت فشار قرار داشت.

در محیط کارگری و کشاورزی و روستاها نیز شعارهای مصادرهٔ اموال خانها که در آن زمان مردم واقعاً به شدت از آنها ناراضی شده بودند، باعث شده بود که در روستاهائی که در آن موقع به سختی می‌شد در آن رفت و آمد کرد، کمیته حزب توده تشکیل شود. اگر کتابهای آن زمان را بخوانید شما، من چون خودم بعداً وارد میدان شدم می‌دانستم چه مبحث‌هایی حساسیت خاص خودش را در چه محافلی دارد بعد سیاسی قضیه هم که بعد از ۲۵ شهریور باز شد محیط باز سیاسی هم که به وجود آمد مذهبی‌ها ابتدا خیلی میداننداری نمی‌کردند. جبهه ملی هم پیش تازی می‌کرد.

اما کمونیستها و توده‌ای‌ها در یک بخش انقلابی‌تر پیش‌تاز بودند، ملی‌گرایان در یک سطح کم‌تر با طرح مسائل ملی و ضداستعماری، آنها هم موقعیت حزبی کسب کرده بودند. بخصوص که نفت آن زمان مسأله اول کشور بود.

جدای این اظهارنظرها، جلال آل‌احمد هم درباره حزب توده اظهارنظری دارد که بر همین اهمیت حزب توده در آن دوران، تأکید می‌کند:

... و اما حزب توده ایران که چنین جمعیت‌ها و احزابی را به دنبال می‌کشید و خود به دنبال چنان جاذبهٔ مغناطیسی کشیده می‌شد، گرچه در یک دوره کوتاه از صورت پاتوق روشنفکران به درآمد و دستی به مردم یافت اما چون نتوانست صورت بومی و محلی به خود بدهد، به روی امواج می‌ساخت نه در عمق اجتماع. با این همه، چون اصولی داشت و

طبقات را می‌شناخت و دنیایی می‌نمود و مطبوعات و تشکیلاتش وحدت نظری را در فکر و عمل اشاعه می‌داد، اثری که تنها این حزب در بینش سیاسی مردم مملکت گذارد در تمام دوره مشروطه سابقه نداشت گرچه به علت دنبال روی از جذبۀ مغناطیسی سیاستهای مسلط زمان، قادر به حل هیچ یک از مشکلات مملکت نشد ولی خود طرح‌کننده بسیاری از مشکلات بود ...

حالا از مصاحبه امیرخسروی،^۱ کینه‌توزترین دشمن حزب توده ایران با فصل‌نامه کنکاش در نیویورک، این مطالب را برای تکمیل بحث، بشنوید:

س: دستاوردهای تاریخی چپ ایران را چه می‌بینید، به عبارت دیگر هنگامی که چنین جنبش چپ ایران را با دیگر جنبشهای سیاسی مقایسه کنید کدام میراث تاریخی قابل دفاع را با آن مربوط می‌دانید؟

ج: برای پاسخ دادن به این سؤال ناچار باید به حزب توده ایران برگشت. زیرا جنبش چپ ایران ۵۰ سال پیش با تشکیل این حزب پا به عرصه سیاسی مؤثر گذاشت. همین حزب، در طول دهه‌ها، تقریباً یک‌تاز میدان و نماد چپ در ایران بود. حزب توده، چون در ۱۲ سال زندگی سیاسی آغازین خود از امکانات علنی و نیمه‌علنی برخوردار بود، توانست به مثابه یک جریان سیاسی مردمی در توده‌ها نفوذ کند و آنها را متشکل سازد و به میدان مبارزه بکشاند و بر اساس یک برنامه مترقی برای زمان خود تأثیرات به‌سزائی در جامعه ایران بگذارد. حزب توده یا جریان اصلی چپ سنتی ایران، در فردای سقوط رضاشاه و باز شدن در زندان‌ها، تحزب را در جامعه ایران باب کرد. حزب‌سازی بر اساس

۱. در خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۴۸۷.

برنامه و اساسنامه و تشکیلات منظم را جاری ساخت. تشکیل اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه‌های صنفی برای دانشجویان، معلمان، کارمندان، جوانان، دانش‌آموزان، زنان، افسران ارتش و نویسندگان و غیره را با برنامه‌های مطالعاتی ویژه به راه انداخت. اردشیر آوانسیان در خاطراتش بر اساس آمار آن روزها می‌نویسد که در سال ۱۳۲۴ بیش از یک میلیون نفر در حزب و سندیکاها و اتحادیه‌های مربوط به آن سازماندهی شده بودند. با توجه به جمعیت آن روز کشور و سطح آگاهی مردم، این رقم شگفت‌آور است.

جنبه‌های مثبت آن که عواقب آن هنوز پابرجاست و بخشی از فرهنگ و شیوه کار مبارزان ایران را تشکیل می‌دهد انکارناپذیر است. چپ ایران، فرهنگ مترقی و انسان‌دوستانه و مبارزه با استبداد و ظلم فساد و استعمار و حشیانه زحمتکشان و همه آرمانهای بشر دوستانه و عدالت خواهی را با تمام قوت در جامعه مطرح ساخت.

فرهنگ لغات اجتماعی و سیاسی و اصطلاحات نویسی را در سطح کشور مطرح ساخت که قبل از آن در ادبیات سیاسی وجود نداشت.

در چنین مکتبی، شعرا و نویسندگان و روزنامه‌نگاران برجسته‌ای تربیت شدند و یا از آن متأثر گردیدند.

به جرأت می‌توان گفت که کم‌پیدا می‌شوند شاعران و نویسندگان آزاداندیش و مترقی حتی مردان سیاسی برجسته تجددخواه که سن آنها بالای پنجاه باشد و روزی یا مدتی عضو حزب توده یا سازمان جوانان توده نبوده باشند. و یا در انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و جمعیت‌های وابسته به حزب توده فعال نبوده و یا در حول و حوش آن قرار نگرفته باشند: نوشین، بزرگ علوی، مهدی اخوان ثالث، احسان طبری، ایرج اسکندری، احمد

شاملو، جلال آل احمد، فریدون توکلی، سیمین بهبهانی، محمد جعفری، دکتر امیرحسین آریان پور، نادر نادرپور، کریم کشاورز، ابراهیم گلستان، محمدجعفر محجوب منوچهر محدبی، هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرائی، فریدون تنکابنی، صادق وزیری، محمد قاضی، شاهرخ مسکوب، محمود اعتمادزاده (به آذین) دکتر حمید عنایت، دکتر غلامحسین ساعدی، بیژن جزنی، پرویز داریوش، جهانگیر افکاری، رحیم نامور، علی نقی منزوی، هوشنگ کشاورز، هوشنگ پزشک نیا، پرویز شهریاری، هوشنگ گلشیری، دکتر صدرالدین الهی، پروین گنابادی، احمدی مدنی و ... که اگر ادامه بدهم سر به صدها می زند.

اگر شخصیت هائی چون صادق هدایت، نیما یوشیخ و دیگران را که در اطراف حزب بودند و در جمعیت ها و کانونهای مختلف که به ابتکار حزب توده برپا می شد شرکت می کردند، به اینها اضافه کنیم، رقم بسیار بزرگی به دست می آید. و نیز جمعیت هائی نظیر جمعیت هواداران صلح که در آن شخصیت هائی چون ملک الشعراى بهار، آیت الله سیدعلی اکبر برقى، و سرلشگر فیروز فعال بودند. بدین ترتیب یک جریان فکری و فرهنگی نو و گسترده ای در جامعه ایران راه می افتد که در طول دهه ها تحول می یابد و عناصر ملی و آزادیخواه در آن زیانه می کشد. این فرهنگ نوپا نهضت فکری سیاسی بزرگ دیگری که توسط دولت فناناپذیر دکتر مصدق پایه ریزی می شود گره می خورد و فرهنگ کنونی مترقی و آزادیخواهانه ای را تشکیل می دهد ...^۱

حالا به نقل چند گزارش سفارت آمریکا در تهران درباره حزب توده ایران و اتحادیه های کارگری می پردازم:

۱. فصلنامه کنکاش، دفتر ۸، ص ۱۱۹-۱۲۱.

۱. در دوره معاصر، نخستین بار حزب توده وضع موجود را با خطری جدی روبرو کرد که به وسیله شاخه کارگری اش دست به نخستین کوشش موفق برای متشکل ساختن کارگران زد و تلاش واحدی را به جانبداری از غول برانگیخت.^۱

۲. راهبران راستین کارگری که این کشور تاکنون ارائه داده است و تنها رهبران کارگری را که آماده بودند خود را به سود کارگران در وضع دشواری قرار دهند، متأسفانه بیشترشان عضو حزب توده بودند.

شاید فلاکت اقتصادی و اجتماعی که تنها با اوضاع انگلستان یک قرن پیش قبل مقایسه است، آنان را به آن زیاده رویها واداشته است.^۲

با آنکه شورای متحده مرکزی دیگر نمی توانست عهده دار نمایندگی کارگران باشد هیچ اتحادیه کارگری دیگری نمی توانست یا اجازه نداشت که جای آن را بگیرد.

بنابراین تعجبی نداشت که شورای متحده مرکزی محبوبیت خود را در میان شمار عظیمی از کارگران حفظ نماید با آنکه سرکوب شورای متحده مرکزی آن را از بخش عمده اعضای فعال خود محروم کرده بود، با وجود این در سال ۱۳۳۴ برآورد شد گروهی از رهبران اصلی آن که شمارشان به نزدیک پانصد تن می رسید سازمانی از کارگران یعنی اتحادیه را همچنان حفظ کرده اند تا هرگاه زمان مناسبی فرارسد بتوان آن را با اندکی تلاش فعال کرد.^۳

۱. اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، ص ۳۵۴-۳۵۵.
u. s Government Basicsurrey of labor 28.

۲. اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، ص ۳۵۴-۳۵۵.
us government labor Affairs in laan 5.

۳. اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، ص ۳۵۶.

این اظهارنظرات را با نوشته سر‌تیپ منوچهر هاشمی معاون ساواک و مدیرکل اداره ضدجاسوسی آن سازمان پایان می‌دهم که از کتاب او به نام سخنی در کارنامه ساواک که در سال ۱۳۷۳ از سوی انتشارات «آرس» در لندن چاپ شده نقل می‌کنم:

در مناطقی که مناسبات اجتماعی و روابط اقتصادی طبقات و گروه‌ها در چارچوب سنت‌ها، با معیارهای روز بسیار ظالمانه بود و منطقه لرستان یکی از همین مناطق به حساب می‌آمد، حزب توده توانسته بود، با انگشت گذاشتن به مناسبات مالک و رسمیت و مناسبات تبعیض‌آلود دیگر نفوذ قابل توجهی در بین دهقانان و کشاورزان و گروه‌های دیگر شخصی و اجتماعی از جمله کارگران که به درستی هم تحت استثمار قرار داشتند و هیچ قانونی مدافع حقوق آنها نبود، و اگر هم بود اجرا نمی‌شد، اتحاد کند.

«شاید‌گرایش تعدادی از افسران و درجه‌داران ارتش به ایدئولوژی‌های باب روز و عمدتاً به ایدئولوژی حزب توده، از این نابسامانی و بهم‌ریختگی اوضاع کشور ناشی می‌شد که از این رهگذر به دنبال چاره‌ای برای نجات مردم و میهن خود بودند.»

این اظهارنظرها، نشان‌دهنده اهمیت و نفوذ حزب توده ایران است و اگر برخی محدودیت‌ها و اشتباهات سنگین حزب که محصول بی‌تجربگی رهبران آن بود، نبود دامنه گسترش حزب به مراتب بیشتر بود. زمانی هم که حزب در صدد جبران اشتباهات گذشته برآمد، با کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد روبرو شد، به هر حال، پایگاه مردمی حزب توده از هر حزب دیگری در تاریخ ایران بیشتر بود.

س: البته تنها حزب نبود، بعد جبهه ملی هم بود.

ج: درست است که جبهه ملی توانست برای دوره کوتاهی نیروی بزرگی را به وجود بیاورد ولی بی انصافی است اگر شرایط مساعدی را که برای جبهه ملی وجود داشت به حساب نیاوریم. شعار ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور، شعار بسیار تجهیزکننده‌ای بود و مخالفت حزب توده با این شعار و محدود کردن آن به شعار ملی کردن صنعت نفت جنوب، یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات حزب توده بود که برایش بسیار گران تمام شد.

اگر حزب توده، مرتکب این اشتباه نشده بود و علیه شعار ملی کردن صنعت نفت ایران در سراسر کشور و علیه شخصیت‌هایی مثل دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی که نهضت ملی را رهبری می‌کردند و محبوبیت و نفوذ عظیمی در میان مردم پیدا کرده بودند آن تبلیغات زننده و چندان‌آور را که لکه سیاهی بر کارنامه حزب توده ایران گذاشته است، در پیش نمی‌گرفت، بدون تردید گسترش دامنه نفوذ حزب آن چندبرابر می‌شد. این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که حزب، به رغم شکست بزرگی که در ارتباط با فرقه دموکرات آذربایجان خورد و به رغم انشعاب و شکست دیگری که در ارتباط با تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن تحمل کرد، در فاصله ۱۵ بهمن تا ۲۸ مرداد که همان دوران بزرگ‌ترین اشتباهات سیاسی حزب در مورد شعار ملی کردن نفت در سراسر کشور بود، گسترده‌ترین رشد و نفوذ را پیدا کرد. اعتراف انور خامه‌ای که در دشمنی کینه‌توزانه اش علیه حزب توده ایران، نمی‌توان تردیدی کرد، در این باره گویا است. او در این مورد، در کنار همه دروغ‌سازی‌ها که خاصیت اساسی تمام کتاب پر حجم اوست، مجبور شده است که حقایقی را اعتراف کند. در زیر بخشی از آن را نقل می‌کنم:

«شرایط سیاسی و اجتماعی پس از ۱۵ بهمن، با ویژگیهایی که ذکر کردیم، ظاهراً حزب را محدود و مقید ساخت روزنامه‌های آن را گرفت کلوئهای آن را بست، عده‌ای از رهبران آن را زندانی کرد و شمار دیگری را وادار به فرار کرد، ولی سودهائی برای این حزب داشت که به مراتب بیش از آن زیانها بود:

۱. به حزب توده و رهبران آن اجازه داد که مظلوم نمائی کنند. دولت و دستگاه حاکم نه تنها این حزب را گرفته و بسته بودند، بلکه علت آن را ترور شاه ذکر می کردند و این اتهامی بود که در آن زمان هیچ کس حتی خود وزیران کابینه نیز آنرا باور نداشتند.

ملت ایران طرفدار مظلوم است، به ویژه اگر او را بی گناه بدانند. رهبران حزب توده، هم مظلوم به نظر می رسیدند و هم بی گناه.

۲. این شرایط به رهبران حزب توده که محاکمه شدند اجازه داد که قهرمان نمائی کنند. هنگامی که مردم در روزنامه، جریان دادگاه را می خواندند و می دیدند که متهمین با گردن افراشته در برابر قضات ایستاده و علیه هیئت حاکمه اعلام جرم می کنند، طبیعتاً خوش بینی آنها به سوی ایشان جلب می شد. بدیهی است وقتی کیانوری ها و قاسمی ها می دیدند که ۲۱ نفر از سرشناس ترین و برجسته ترین وکلای دادگستری را برای آنها معین کرده اند و هرچه بخواهند در اختیار آنها می گذارند از این موقعیت استفاده کرده و قهرمان نمائی می کردند ...

به این علل، سال ۱۳۲۸ سال گسترش و استحکام حزب توده بوده است. در این سال عده نسبتاً زیادی به حزب پیوسته و عده‌ای از اعضای سابق فعال تر شدند.^۱

۱. انور خامه‌ای، خاطرات، صفحات ۷۴-۷۷.

س: البته یک اشتباه حزب هم مربوط به آذربایجان است. که آن انشعاب را به دنبال داشت. قضایای پیشه‌وری شکست آن موجب شد که شماری از روشنفکران از حزب گریختند. بهر صورت وابستگی در جامعه ما از اهم گناهان است.

ج: دو جریان بوجود آمد که هر یک ضربه خیلی زیادی به پیشرفت حزب زد. یکی جریان آذربایجان و دومی اشتباه حزب در مسئله ملی شدن نفت. البته پیش از جریان آذربایجان، موضع‌گیری نادرست حزب درباره درخواست شوروی در مورد نفت شمال هم، صدمه قابل توجهی به حزب زده بود.

درباره پایگاه مردمی جبهه ملی گفته‌ای که در زیر از دکتر حسین فاطمی می‌آورم بسیار گویا است:

«دکتر فاطمی خیلی خودمانی ما را پذیرفت و به دقت به حرفهای ما گوش داد. محور گفت و گوها، توطئه‌های دربار و مخاطراتی بود که از جانب امپریالیسم، مجموعه جنبش و دستاوردهای آن را تهدید می‌کرد...»

دکتر فاطمی پس از آنکه با دقت همه حرفهای ما را شنید، بدون هیچ گونه سیاست مآبی با کمال خلوص به بیان نظریاتش پرداخت و در همین جا ما دریافتیم که او هیچ گونه ابائی ندارد که همه آنچه را که می‌اندیشد با ما در میان بگذارد. او در این مذاکرات مطلبی را برای دومین بار عنوان کرد که ما تا آن زمان در هیچ یک از سران جبهه ملی و آقایان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی نشنیده بودیم. خلاصه مطلب این بود:

آقای دکتر فاطمی قدرت حاکم و مدیره مملکت را به یک هرم Heram

تشبیه می کرد که دکتر مصدق و دستیاران نزدیکش به زحمت به رأس هرم چسبیده اند و تلاششان این است که خود را همچنان در آن مکان حفظ کنند بدون اینکه هیچگونه پیوند یا سنخیتی با ساختار هرم، یا مجموعه عوامل تشکیل دهنده آن داشته باشند. به نظر او کافی بود که این هرم دچار تکانی شود تا به قول او «همه ما با سر به زمین بخوریم».

خلاصه توضیحات تفصیلی او خلاصه بود که: دستگاه حاکم در اختیار دکتر مصدق و همکارانش نیست و هر لحظه این خطر هست که این تکان به وجود آید و آقایان به بیرونی از هرم پرتاب شوند...

او آگاهانه و واقع بینانه اوضاع سیاسی و نیروهای موجود در صحنه را ارزیابی می کرد و نتیجه می گرفت که نقش نیروهای چپ در برهم زدن توطئه های امپریالیسم نقش اساسی و تعیین کننده دارد و به همین جهت به انواع و اقسام کنایات و استعارات و گاه با صراحت ما را به هوشیاری و آمادگی روزافزون برای مقابله با توطئه های دربار و امپریالیسم تشویق می کرد...

او ما را از این توهم برخوردار داشت که گویا نیروهای عمده ای غیر از نیروهای متشکل خود ما در اطراف مصدق وجود دارد. حداقل او کارائی سایر هواداران را منطقاً زیر سؤال می برد.

این نقل قول از صفحات ۱۴۵-۱۴۸ کتاب انتقادی بانو فریده خلعت بری به خاطرات کیانوری به نام کیانوری و ادعاهایش گرفته شده است، نویسنده کتاب نامبرده آن را از نوشته یکی از اعضاء هیئت مدیره «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» که با نام مستعار ا. مکرری منتشر ساخته است گرفته است.

در هر صورت جبهه ملی مدت کوتاهی پس از گسترش وسیعی که از

آغاز تشکیل در سی تیر ۱۳۳۱ کرد در اثر جدایی و خیانت تنی چند از چهره‌های سرشناس آن و همچنین بر اثر شدت گرفتن مشکلات اقتصادی، به میزان زیادی هواداران خود را از دست داد. مهم‌ترین نشانه آن تظاهرات سی تیر ۱۳۳۲ به مناسبت سالگرد قیام ملی ۳۰ تیر در یک سال پس از آن ماجراست که در این تظاهرات، عده کمی به دعوت جبهه ملی برای شرکت در تظاهرات پاسخ داده بودند، گرچه بعد از ضربه سنگین بعد از کودتا به حزب توده، جبهه ملی، حیاتی در مبارزه داشت اما پس از سال ۴۳، تقریباً از بین رفت و گروه‌های جوانان انقلابی به راه‌های دیگری رفتند، و با وجود تمام محدودیت‌هایی که ساواک برای حزب توده به وجود آورده بود حزب توده، تنها تشکیلاتی بود که توانست در سال ۱۳۵۵ یک روزنامه مخفی مداوم به نام «نوید» در ایران درست کند که ساواک با تمام تلاش و کوشش خود نتوانست محل چاپ و مسئولان آن را پیدا کند.

س: اما جبهه ملی حضور دارد. با توجه به اندیشه‌های مارکسیستی حزب توده که در بین مردم پایگاهی نداشت و نیز آن دو اشتباه بزرگ، جبهه ملی سعی کرد که حرکت ضد‌مذهبی نداشته باشد.

ج: البته این شاخص درست است. یکی از نقاط مثبت جبهه ملی و نقاط منفی حزب توده، شاید همین بود و دشمنان داخلی و خارجی، از این حربه به میزان وسیعی علیه حزب بهره برداری کردند ولی اکثریت مطلق کارگران و کشاورزان که در حزب جمع شده بودند، کاملاً مذهبی بودند. علیرغم همه تبلیغات دشمنان، برنامه تحولات اجتماعی حزب، آنان را جلب کرده بود. نداشتن چنین برنامه‌ای و نداشتن آمادگی برای به خطر انداختن خود برای تحقق آن، موجب شد که جبهه ملی پایگاه مردمی

پیدا نکند.

س: یعنی فقط به این خاطر که برنامه نداشت، موفق نبود؟ یعنی اگر برنامه داشت موفق می شد؟

ج: برنامه نداشت. به نظر من اگر برنامه داشت، همان وقتی که آزادی وجود داشت، امکانات هم بود، می توانست اتحادیه کارگری درست کند، می توانست اتحادیه های دهقانی درست بکند، می توانست نیروهای مردمی جدی را دور خود جمع بکند.

س: ایدئولوژی اش ملی و محدود بود. در جامعه مذهبی، ایدئولوژیهای ضدمذهبی و یا غیرمذهبی به جایی نمی رسند.

ج: درست است. جبهه ملی فقط می گفت می خواهیم نفت را ملی بکنیم. تنها اقدام دکتر مصدق برای تغییر وضع، تصمیم او درباره کم کردن بیست درصد از بهره مالکانه و تقسیم آن به ده درصد برای بالا بردن سهم کشاورزان و ده درصد برای آباد کردن روستاها بود که آن هم به علت دشواریهای موجود، در هیچ روستایی عملی نشد.

س: خوب، احزاب حاشیه ای هم وجود داشت مثل حزب ملت ایران، حزب ایران و ...

ج: باز هم مانند گذشته درباره حزب ایران به «بوکسوات» افتاده ایم! ببینید، اینها هیچ کدام برنامه سیاسی و اقتصادی نداشتند. آخر مردم را با چه می شود جلب کرد؟ با آن چیزهایی که به آن نیاز دارند. اکثریت مردم ایران، کارگران و دهقانان هستند. هر حزبی که نتواند به اینها جواب بدهد، نمی تواند ریشه پیدا کند. پس از ۱۵ بهمن، همه احزاب بی پایه مانند باقیمانده حزب دمکرات قوام، حزب اراده ملی سیدضیاء، حزب عدالت، علی دشتی و جمال امامی به کلی از بین رفتند و حتی اتحادیه به

اصطلاح کارگری اما بدون کارگر «اسکی» به رهبری خسرو هدایت و «امکا» به رهبری آشتیانی زاده هم تعطیل شدند. حزب ایران و حزب عدالت ایران هم بسیار محدود شدند. تنها حزبی که در این فاصله بوجود آمد و جانی گرفت، حزب زحمتکشان بقایی و ملکی بود که در اردیبهشت ۱۳۳۰ تشکیل شد و در تیر ۳۱ بعد از آنکه چند ماهی چراغش روشن بود، به سوسو افتاد و تعطیل شد. در جناح بقایی تنها چند رهبر چند چاقوکش مزدور باقی ماندند و در جناح ملکی هم نیروی بسیار محدودی باقی ماند که به تدریج تحلیل رفت و در تیرماه ۳۲، نیروی قابل ذکری برای عرض اندام نداشت.

س: بعد از ۲۸ مرداد، مجدداً احزاب تعطیل می شوند و تنها دو حزب ناسیونالیست (ملیون) و مردم را داریم که به شاه مربوط است و دیگر هیچ. اما باز بین سال های ۳۸ تا ۳۹، این جبهه ملی است که با تمام احزابش به میدان می آیند و تا سال های ۴۱ و ۴۲، چند سالی فعالیت دارند.

ج: به نظر من در گفته های شما ۲ نقص وجود دارد، یکی در مورد «احزاب» جبهه ملی و یکی هم در نظر نگرفتن بخش توده ای در تظاهرات جبهه ملی.

جبهه ملی بدون حزب می آید، حزبی نداشت. ببینید باز شما می گوئید که آنها چی بودند. آنها غیر از نام چه نیروی توده ای داشته اند؟ نیروی عمده جبهه ملی را در این دوران، دانشجویان دانشگاه و بخشی از بازاریان و قشرهای متوسط و شمار محدودی روشنفکران آزادیخواه تشکیل می دادند. دانشجویان دانشگاه و بخشی از مبارزان انقلابی غیردانشجو مخلوطی بودند از هواداران جبهه ملی و غیروابسته به احزاب

و اعضاء غیرمتشکل حزب توده. رهبری حزب در خارج به هواداران حزب در ایران توصیه کرده بود که از جبهه ملی پشتیبانی کنند. یکی از شکایات خلیل ملکی از رهبران جبهه ملی، دقیقاً مربوط به همین موضوع است که شرح آن اینجا کاملاً لازم است. من آن را عیناً از گفته های ملکی نقل می کنم:

خلیل ملکی در نامه اسفندماه ۱۳۴۱ خود به دکتر مصدق که در حقیقت یک شکوه نامه علیه رهبران جبهه ملی و یک خودستائی غیرقابل تصور است، درباره دیدار و مذاکراتش با شاه، که اسدالله علم آن را ترتیب داده بود، چنین می نویسد:

«او (شاه) می گفت، برای من چه فرق می کند که عمر باشد یا یزید. من همه نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم اللهیار صالح ها و سنجابی ها را می خواهند، من حرفی ندارم.» او می گفت من فقط از آنها ۲ اطمینان می خواهم: اولاً رسماً موضع خود را نسبت به قانون اساسی، که منظور ایشان احترام به مقام سلطنتش بود، اعلام کنند. ثانیاً موضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. من این مطلب را به آقایان اطلاع دادم ولی آن روزها بازار منفی بافی مطلق رواج داشت. در آن زمان که هیئت حاکمه سخت متزلزل بود و همه گونه امتیاز به نفع نهضت ملی می شد گرفت، اعلان کردن دو کلمه درباره قانون اساسی و حزب توده می توانست وضع نهضت را از جنبه داخلی و خارجی مشخص و روشن سازد. ولی رهبران این دو موضوع را مسکوت نگه داشتند.^۱

از این نوشته کاملاً روشن می شود که حضور نیروی بالفعل حزب توده در تظاهرات آن زمان به هواداری از جبهه ملی، هم برای شاه

۱. خاطرات خلیل ملکی، ص ۴۲۱-۴۲۲.

مسئله بود و هم برای رهبران جبهه ملی. آنها به این جهت حاضر به محکوم کردن حزب توده نبودند که نمی خواستند حمایت این نیروی بالفعل را از دست بدهند.

این واقعیت را باید پذیرفت که در اینجا حزبی که موضع گیری علنی ضد دینی یعنی مارکسیستی نداشته باشد ولی جداً طرفدار اصلاحات اجتماعی عمیق باشد، می تواند در میان توده ها گسترش وسیع پیدا کند. نهضت آزادی هم برنامه ای برای اصلاحات عمیق اجتماعی نداشت. تا آنجا که من اطلاع دارم، در زمینه تحوّل اقتصادی جامعه هیچ برنامه روشنی که بتواند توده های زحمتکش و استثمارشونده، یعنی اکثریت مطلق مردم ایران را جلب کند، نداشت.

س: جبهه ملی چه طور؟

ج: هیچ، یعنی دیگر در جامعه ایران ریشه ای نداشت.

س: خود آقای نجاتی می گوید که سایه جبهه ملی در ایران حرکت

می کرد، مثل شبیح.

ج: بله شبیح، عین همان که مارکس گفته: شبیحی در اروپا دارد می گردد... شبیح کمونیسم. ولی آن شبیح، یک شبیح واقعی بود که کم کم رشد کرد و نظام سرمایه داری غارتگر جهان را به خطر انداخت، اما درباره جبهه ملی فقط شبیح بود. چون بعد از دکتر مصدق واقعاً چیزی از جبهه ملی نماند. یک عده از شخصیت های اسمی همانجا مانده بودند و بس. از جبهه ملی تنها گروه بسیار کوچکی به نام حزب ایران مانده بود که در این حزب هم بختیار و دار و دسته اش، شدیداً علیه دکتر سنجابی که رهبر حزب بود، دسته بندی می کرد. عده ای هم، مانند فرزند دکتر میتن دفتری، به نام جبهه ملی از مهاجرت آمده بودند. در تظاهرات عظیمی که

در احمدآباد برای بزرگداشت دکتر مصدق برگزار شد، همه کسانی که به آن بزرگمرد احترام می گذاشتند، شرکت داشتند و اکثریت مطلق آنان به جبهه ملی تعلق نداشتند. افرادی هم که از اعضای کنفدراسیون، از مهاجرت آمده بودند، پنجاه تکه بودند. همه توی سر همدیگر می زدند و هیچ نقش مؤثری نداشتند.

به خاطر همین است که می گویم باید حزبی انقلابی با یک برنامه اجتماعی روشن و دقیق و درازمدت باشد و بگوید این کارها بایستی انجام بشود که این هم امروز و فردا حاصل نمی شود و پنجاه سال و یا شاید صد سال زمان می خواهد. مثل حزب کمونیست در همه کشورهای جهان کنونی. مثل حزب کمونیست ایتالیا یا فرانسه یا هند. مگر اینکه یک دوره ای مصادف با یک بحران اجتماعی بشود و مردم عصیان کنند و به یک برنامه بخصوص گرایش پیدا کنند، مثل انقلاب اکتبر روسیه.

س: اینها هم آماده باشند و قدرت را به دست بگیرند.

ج: بله، اینها آماده باشند و قدرت را در دست بگیرند و توانایی نگهداری قدرت را هم داشته باشند. در کشوری عمیقاً مذهبی مانند ایران باید حزب که ضد مذهب نباشد و به معنای واقعی کلمه، کامل باشد و مردمی باشد و به اقشار مهم مردم، یعنی کارگران، دهقانان و روشنفکران آزادیخواه جواب بدهد.

س: در توجیه این مشکل، یک توضیح این است که در ایران روحیه تخریب و نظم گرایی وجود ندارد که همه در یک تشکیلات قرار بگیرند و کارنامه احزاب هم نشان می دهد که مردم از حزب گریزانند، یعنی روحیه تحزب در مردم نیست.

ج: من چنین نظریه ای را درست نمی دانم. مگر ایران با پاکستان و یا

هند چه تفاوتی دارد؟

س: شاید علتش این باشد که همه احزاب در ایران، به نوعی وابستگی‌هایی به خارج داشته‌اند. یعنی یک سر یک حزب اینجا بود و سر دیگرش معلوم نبود که در کجاست. لذا جامعه ما به جای جاذبه، نسبت به احزاب دافعه داشت. چون می‌دید هرکسی که داخل حزبی شد سرنوشتش به نوعی با بیرون مرزها گره می‌خورد. مسئله دیگر احزاب در ایران، نردبان ترقی بودن آنها بود و یا اینکه وسیله رسیدن به حکومت و یا اهداف سیاسی خاص دیگر.

حزب در ایران، به عنوان پایگاه مردمی و یا محلّ و امکانش برای رشد و گسترش فرهنگ سیاسی و اندیشه اجتماعی مطرح نبود و تنها به عنوان یک نردبان ترقی برای رسیدن به حکومت مطرح بود و فکر می‌کنم این مطلب به ساختار اجتماعی و سیاسی ایران برمی‌گردد، آنهم با تجربه‌های تلخ سیاسی در صد سال اخیر.

ج: من با این برخورد و این طرز تلقی موافق نیستم. اصولاً هدف یک حزب سیاسی این است که به حکومت برسد تا بتواند برنامه‌ای را که به مردم ارائه داده است عملی کند. غیر از این نمی‌تواند باشد.

حزب سیاسی که جمعیت فرهنگی نیست تا بخواهد فقط فرهنگ جامعه را بالا برد. یا مثلاً مردم را باسواد کند. ماهیت یک حزب مردمی به طور کلی عبارت است از: گروهی که دارای یک برنامه مشخص سیاسی هستند و براساس آن برنامه برای تغییر ساختار جامعه و از بین بردن کمبودها و نواقص نظام موجود و دست‌یابی به رفاه و خوشبختی اکثریت مردم، فعالیت می‌کنند.

مسئله نردبان ترقی شدن، تنها در مورد احزاب وابسته به هیئت حاکمه

و در مورد احزاب توده‌ای و مردمی پس از اینکه به قدرت می‌رسند، صدق می‌کند.

افراد زیادی از قبیل یلتسین و همانندان او به حزبی که در قدرت بود روی آوردند برای اینکه به مقامی برسند. وقتی حزب دموکرات قوام السلطنه درست شد، حتی مخالفینش هم عضو حزب او شدند تا وکیل شوند و پس از وکیل شدن علیه او توطئه کردند. در بعضی احزاب، گروه‌بندی درونی به وجود می‌آید که هم ممکن است بر پایه جاه‌طلبی باشد و هم ممکن است بر پایه اختلاف نظر در مسائل عمده سیاست و شیوه عملکرد حزب (استراژی و تاکتیک).

گاه ممکن است در درون یک حزب، گروه‌های دارای منافع اقتصادی متضاد وجود داشته باشند. مثلاً اگر سرمایه‌داران صنعتی و زمین‌داران در یک حزب باشند، مسلماً میانشان تناقض پیدا می‌شود. سرمایه‌داران، مایلند که قیمت زمین برای ساختن کارخانه‌هایشان ارزان باشد ولی زمین‌داران مایلند قیمت زمین هرچه بیشتر بالا رود. در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته هم دو شکل وجود دارد. یا مانند آمریکا است که در آن دو حزب که هر دو به سرمایه‌داری بزرگ وابسته هستند و تنها درباره مسائلی کاملاً فرعی است به جنگ زرگری باهم می‌پردازند، قدرت را دست به دست می‌کنند. و یا مانند کشورهای اروپایی است که در آنجا معمولاً دو حزب بزرگ یکی به نام محافظه‌کار و یا یک نام دیگر، رسماً نماینده سرمایه‌داران بزرگ است و دیگری زیر نام «حزب کار» (انگلستان و کانادا) و حزب سوسیالیست و سوسیال‌دمکرات (در فرانسه و آلمان و دیگر کشورها) فعالیت می‌کند اما هر دو حزب از نظام سرمایه‌داری کلان دفاع می‌کنند و تنها اختلافشان درباره کم و زیاد کردن

بودجه برای مصارف اجتماعی است. در عمل هم کاملاً عیان است که با جابه جا شدن این احزاب، هیچ تغییر ریشه‌ای در سیاست دولت پیدا نمی‌شود. اما در بسیاری از کشورهای اروپائی، در کنار دو حزب بزرگ، احزاب دیگری هم وجود دارند که در شرایط تکامل عادی اجتماعات، از منافع توده‌های زحمتکش مردم دفاع می‌کردند. این احزاب مترقی و پیشرو در آغاز، گروه‌های کوچکی از روشنفکران و کارگران آگاه و پیشرو بودند و مدت بسیار طولانی مبارزه کردند تا به صورت یک حزب نیرومند تکامل یافتند.

شخصیت‌های بزرگ اجتماعی مثل: مارکس و انگلس، پایه‌گذاران مکتب سوسیالیسم علمی، تلاش بسیاری کردند تا یک حزب به وجود آورند. حزب آنها تا مدت‌ها نتوانست در برابر احزاب وابسته به طبقه حاکم عرض اندام کند. تنها پس از سال‌های دراز تلاش و مبارزه بود که این احزاب توانستند جای پای محکمی در جامعه پیدا کنند. زیرا آمادگی لازم در جامعه وجود نداشت.

هر حزب، برای اینکه جا بیفتد، به برنامه درست و پاسخ‌دهنده به نیازهای کوتاه‌مدت و درازمدت توده‌های مردم و عمر کافی و بسیار دراز، نیاز دارد. مگر این که بحران‌های اجتماعی موجب رشد سریع و یا به حاکمیت رسیدن یک حزب شود.

س: حالا با این توصیف، فکر نمی‌کنید با توجه به فرهنگ موجود در کشور ما، یا کشورهایی نظیر ما، باید دوران طولانی رشد اندیشه سیاسی طی شود تا جامعه آماده پذیرش فرهنگ حزبی بشود؟

ج: رشد اندیشه سیاسی در شرایط عادی - و نه در شرایط بحرانی - تنها در جریان مبارزه آزاد و برخورد عقاید و روبرو شدن نظریه‌های

مختلف سیاسی در یک جامعه امکان پذیر است. صاحب نظران سیاست در درجه اول باید آزادی داشته باشند تا نظریات خود را به جامعه منتقل کنند. هیچ نظریه سیاسی را نمی شود در جامعه ای که در آن آزادی وجود ندارد، فراگیر کرد.

در جامعه ای مثل جامعه ایران، اگر بدون یک آماده سازی حداقل چند ماهه، مسئله آزادی احزاب را مطرح کنیم و مثلاً شب بخوابیم و صبح اعلام کنیم که مردم در ابراز عقیده آزادند و احزاب می توانند بدون هیچ مانعی، فعالیت کنند، نتیجه بلاواسطه بدون تردید، هرج و مرج سیاسی است. برای تحقق آزادی فکر و اندیشه در جامعه ای چون ایران، باید گام به گام عمل کرد.

س: چه طور؟ چون اگر این هرج و مرج سیاسی ادامه یابد. اساس جامعه متزلزل می شود.

ج: قدر مسلم با برقراری آزادی فکر و اندیشه و عمل، تغییراتی در نظام به وجود می آید این تصور که ممکن است با وجود حفظ وضع کنونی و بدون کوچکترین تغییری در شرایط کنونی، امکان آزادی اظهار عقیده و فعالیت آزاد سیاسی وجود آید، تصور غلطی است.

چنین امری تنها در جایی ممکن است که بخش عمده و تعیین کننده ای از نارضایی گسترده موجود، در سایه اصلاحات ریشه ای در زمینه های اقتصاد، فرهنگ و سیاست، از بین رفته و اکثریت تعیین کننده جامعه، پس از داشتن آزادی اظهار عقیده و فعالیت سیاسی و اجتماعی، از نظام کنونی پشتیبانی کنند.

س: چه تضمینی وجود دارد که کشور ما مثل لبنان نشود؟ به هر حال رهبران احزاب و اعضای آن باید به اصولی پای بند باشند. اصولی مثل؛

قانون اساسی، منافع ملی، تمامیت ارضی و ...

ج: بله، همانطور که گفتم چنین کاری اگر بدون تدارك، انجام بشود، نتیجه اش هرج و مرج است. هیچ تضمینی هم وجود ندارد که در پی این هرج و مرج، آرامشی منطقی برقرار شود. شاید هم از آنچه می ترسید، وضع بدتر بشود. در طول ۱۲ سال گذشته، وضع طوری شده که امکان تغییر ناگهانی از وضع موجود به جامعه مدنی بسیار دشوار شده است. و چنین تغییری، همانطور که گفتم، باید گام به گام و بر پایه یک نقشه همه جانبه و فکر شده انجام گیرد.

پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ در کشورمان برای آنکه خرده ریزها غربال شده و به زمین ریخته شود و تنها در دانه درشت ها باقی بمانند و شکل بگیرند، زمان می خواست. برای اینکه احزاب جا بیفتند. زمان لازم بود که حکومت بوجود آمده در پیامد انقلاب، بتواند از یک سو گروههایی را که در چهار گوشه کشور تفنگ برداشته و با کمک تفنگ می خواستند نظریات خود را به کرسی بنشانند، سر جایشان بنشانند و از سوی دیگر به آن گروهها و احزابی که می خواهند فعالیت سیاسی منطقی بکنند، آزادی فعالیت و تبلیغات بدهد.

در این جریان، برگزیده شدن فرد ماجراجوئی مانند بنی صدر به ریاست جمهوری و فرماندهی گل قوا، یک اشتباه بزرگ و سرنوشت ساز بود و نتیجه اش همان وضعی شد که پس از برکناری او و انفجار دفتر حزب و جمهوری اسلامی بر کشور حاکم شد و تا امروز، روز بروز شدت یافته است. البته تجاوز عراق به ایران و آغاز جنگ هشت ساله و پیامدهای آن، نظیر محاصره اقتصادی و کمک های خارجی به عراق و غیره، در کنار اشتباهاتی که در حکومت جمهوری اسلامی در دوران این جنگ صورت

گرفت. که خود بحث مفصل جداگانه‌ای دارد که در گفتگوی ما نمی‌گنجد. سهم بسیار سنگینی در پیدایش و تحکیم وضع کنونی دارد. نداشتن سابقه مدیریت سیاست و اقتصاد کشور و لزوم ریشه کن کردن پایه‌های نظامی که سرنگون شده بود در زمینه‌های نظامی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جانشین کردن آن با نظامی که هنوز در هیچ جای دنیا و در هیچ تاریخی تجربه نشده بود، باعث شد که دولت جمهوری اسلامی نتواند از عهده این تحول آرام و صلح‌آمیز در درون کشور، یعنی حفظ نظم و تأمین آزادی فعالیت سیاسی برآید.

س: چرا نتوانست؟

ج: دلیلش را گفتم. نداشتن تجربه سیاسی برای اداره کشور و نبود الگوی تجربه شده در شرایطی نظیر شرایط آن روز ایران.

س: این یکی، فقط همین؟

ج: همین، عامل تعیین‌کننده همین بود. پیروزی انقلاب ایران، خیلی آسان به دست آمد، مانند انقلاب روسیه نبود که در پی خرابی عجیب جنگ چهارساله و پس از پیروزی انقلاب با دوسال جنگ داخلی و دخالت مستقیم ارتش‌های ۱۸ کشور سرمایه‌داری از غرب و شرق و شمال و جنوب کشور همراه باشد.

اگر حزب کمونیست روسیه (بلشویکها) توانست بر این مشکلات فائق آید، برای این بود که علاوه بر چهل سال کار دشوار سازمانی در سخت‌ترین شرایط اختناق رژیم تزاری، تجربه بسیار با ارزش شرکت در یک انقلاب (انقلاب ۱۹۱۵) و بررسی همه‌جانبه علل شکست را در انبان تجربیات خود داشت.

ولی در ایران چه بود؟ البته امام بود. با یک اراده بسیار قوی و تیزبینی

قابل ستایش. ولی همان امام، همانطور که در گفته خوشان هم هست اشتباه کردند و به افرادی مانند بنی صدر و قطب زاده اعتماد کردند و مهم ترین مسئولیت های اداره کشور را به آنان واگذار کردند.

س: ببینید، ما اینجا به دو مشکل برخوردیم. یکی این که حکومت تازه به قدرت رسیده بود و ابعاد توطئه از داخل، بسیار وسیع بود. ما بعضی افراد را داشتیم که مثلاً به ظاهر عضو کانون نویسندگان بود اما تئورسین چریکهای فدایی خلق (اقلیت) هم بود! یک بحث این بود. دوم اینکه روسیه به نسبت ایران، قبل از انقلابش، فرهنگ سیاسی و فکری قوی تری داشت. در اینجا احزاب و گروههای ما حتی به کلیت منافع ملی و حاکمیت ملی معتقد نبودند. آن یکی با صدام می ساخت، دیگری با ترکیه، آن یکی با پاکستان.

ج: اینها گروههای کوچکی بودند و نقش تعیین کننده ای نداشتند. من به عنوان مثال، فهرست احزابی را که - «دره احزاب»^۱ کردستان عراق - مسلحانه علیه جمهوری اسلامی می جنگیدند، ذکر می کنم تا ببینید تا چه اندازه ناچیز و کم اهمیت بوده اند. این آمار را فردی که از اتحادیه کمونیست ها با ما زندانی بود و خود، در دره احزاب بود و بعد تسلیم شد، ارائه داده است.

۱. حزب دموکرات کردستان ادعا می کرد ۱۲ هزار نفر پیشمرگه دارد که مسلماً ادعای گزافی است.

۲. سازمان مجاهدین ۱۵۰۰ نفر.

۳. حزب کمونیست (کومله + سهند) ۳۰۰۰ نفر.

۱. «دره احزاب» نامی است که بین گروهک ها برای آن منطقه از عراق نزدیک مرز ایران گذاشته بودند.

۴. چریکهای فدایی خلق، گروه اشرف دهقان ۲۰ نفر.
 ۵. چریکهای فدایی خلق، گروه اقلیت ۶۰ تا ۷۰ نفر.
 ۶. چریکهای فدایی خلق، گروه ارتش رهایی بخش خلق های ایران ۱۵۰ نفر (۱۳۶۰).
 ۷. چریکهای فدایی خلقهای ایران ۶۳ نفر (۱۳۶۳) هیچ نفر (۱۳۶۴).
 ۸. اتحادیه کمونیستهای ایران ۲۰ نفر.
 ۹. گروه جلال حسینی (برادر عزالدین حسینی) ۲۰۰ تا ۳۰۰ پیشمرگه.
 ۱۰. راه کارگر ۲۰ نفر.
 ۱۱. گروه شیخ عزالدین حسینی در آغاز سال ۶۳، ۲۰ نفر، گروه شیخ عزالدین حسینی در سال ۶۴، ۸ نفر.
 ۱۲. گروه کومله لیسائی ۱۰ نفر.
 ۱۳. حزب رنجبران ایران به دبیرکلی دکتر صدیقی ۲۰ نفر.
 ۱۴. سکائیان (منشعب از چریکها) ۱۲-۱۷ نفر.
 ۱۵. سازمان انقلابی دموکراتیک حسن ماسالی، یکنفر-خود او-.
 ۱۶. سازمان هرمزگان- انشعابی از چریکها ۱۰-۱۵ نفر.
 ۱۷. سازمان چریکهای فدایی پیرو برنامه وحدت علی کشتگر ۱۰-۱۵ نفر.
- و نیز چند نفری از سازمان پیکار و فرقان.
- این آمار نشان می دهد که تا چه اندازه این گروه ها- غیر از حزب دموکرات کردستان ایران و حزب کمونیست (کومله + سهند) و تا اندازه ای مجاهدین- ناچیز و طبل تو خالی بوده اند.

س: اما بحث آزادی، همچنان باقی است. آیا آزادی باید دارای حدودی باشد یا خیر؟ مفهوم آزادی چیست؟ آیا آزادی دادنی است و یا گرفتنی؟ و یا رسیدنی؟ عده‌ای از جامعه‌شناسان می‌گویند که اگر جامعه‌ای به آزادی رسید، می‌تواند رشد کند. خوب، در جامعه‌ای که به قول شما یک فرهنگ صد در صد بسته داشته، اگر یک مرتبه درها باز شود برای این که جلوی انحراف‌ها و ارتباط‌های مسموم و توطئه‌ها گرفته شود و به آزادی لطمه نخورد، چه باید کرد؟

ج: ببینید. ما الآن دو نمونه دیگر، همین کنار خودمان، داریم. پاکستان و هند اینها کشورهای زیرسلطه استعمار بودند و شرایطشان به مراتب بدتر از ایران بود.

س: خیلی بدتر نبود.

ج: چرا بود. استعمار انگلستان در آنجا وحشتناک بود. آنجا انقلابیون را به دهانه لوله توپ می‌بستند و شلیک می‌کردند. شما تاریخ کشف هندوستان نوشته جواهر لعل نهرو را بخوانید تا شرایط حاکم در دوران استعمار انگلیس را دریابید. شرایط بسیار سختی بود. هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی، و هم از نظر فرهنگی.

س: اما فرهنگ سیاسی پاکستان جلوتر از ما بود. با این که مستعمره بود اما فرهنگ سیاسی قوی تری داشت. حزب مسلم لیگ در سال ۱۳۱۰، یک قدرت بزرگ بود که در صحنه سیاسی علیه استعمار مبارزه می‌کرد و ما در آن دوران تازه در اول راه هم نبودیم.

ج: شما غلطی کنید. در همان سال ۱۳۱۰، دولت، اولین گروه از بهترین دانش‌آموزان دیپلم ایران و از آن جمله مهندس بازرگان و دکتر ارانی و عده‌ای دیگر را به اروپا فرستاد و دانشگاه تهران افتتاح شد. میزان

بی سوادی در هند و پاکستان به مراتب از ایران بیشتر بود. هندوستان قدرت بزرگی بود اما نه در خدمت ملت هند، بلکه در خدمت استعمار انگلستان.

س: شاید علت این بود که در مستعمرات انگلستان، شاید هم تحت تأثیر نوع حکومت انگلیس، رشد سیاسی بالاتر بود. حتی در مصر یک حزب سیاسی به نام «وفد» به وجود آوردند. در هند، رهبران کنگره همیشه در زندان بوده و حزب کنگره غیرقانونی بود اما در ایران، به علت مجاورت با شوروی و نامرئی بودن استعمار، آزادی را سرکوب کردند و توجیه شان هم این بود که نظام خودکامه می تواند جلوی نفوذ شوروی را سد کند و یا جلوی روحانیت و حرکت های مستقل را بگیرد. حتی به بهانه مبارزه با کمونیسم، جلوی هر حرکت مستقل را بگیرد.

ج: یعنی اگر یک ذره آزادی بدهی، شوروی می خورد!

س: البته آمریکا و انگلستان، برای برقراری سلطه خود، از شوروی یک مترسک درست کرده بودند و شاید اشتباهات مکرر چپ و یا وابستگی های خاص به شوروی هم به این قضیه کمک کرد تا چنین شرایطی فراهم بیاید و رشد سیاسی پیدا نشود.

ج: درست است که جامعه ایران، مثل هندوستان رشد سیاسی نداشت ولی اکنون ما می بینیم که در هندوستان، با وجودی که صد، صد و پنجاه مذهب و فرقه وجود دارد اما، گروهها و احزاب گوناگون در آنجا فعالیت دارند و اصلاً با ایران قابل مقایسه نیست. دموکراسی در آنجا ریشه گرفته است.

درباره گسترش فرهنگ و به ویژه سوادآموزی به مردم هند به دست فرمانروایان انگلیس نباید از واقعیات تاریخی دور افتاد.

واقعیت این است که سوادآموزی ابتدائی همگانی اجباری در خود انگلستان تنها از سال ۱۸۷۰ قانونی شد و توده مردم از آغاز سده بیستم به خواندن روزنامه رو آوردند. نوشته زیر گواه این گفته است:

«تا سال ۱۸۹۰ در انگلستان تنها وابستگان به خانواده‌های مرفه و تحصیلکرده یا روزنامه می خواندند. تنها از پایان سده نوزدهم توده مردم که در پی «قانون آموزش ابتدائی همگانی» که از سال ۱۸۷۰ در انگلستان به کار گرفته شد به خواندن روزنامه رو آوردند. ولی از آنجا که انشای روزنامه‌ها در آن زمان برای تحصیلکرده‌ها بود فهم آنها برای توده مردم تازه سواد آموخته دشوار بود. در سال ۱۸۸۵ یک روزنامه عصر به نام «ستار» (ستاره) آغاز به انتشار کرد که جرج برنارد شانو نمایشنامه نویس نامدار از نویسندگان آن بود. اما این تنها آغاز کار روزنامه نویسی در انگلستان بود. در سال ۱۹۰۶ روزنامه بامدادی «دیلی میل» آغاز به انتشار کرد با این آماج که روزنامه‌ای باشد که توده مردم تازه سواد آموخته بتوانند آنرا بخزند و بخوانند.»

به این ترتیب چگونه فرمانروایان انگلیسی که در کشور خودشان تا پایان سده نوزدهم اکثریت مردم بی سواد بودند، در مستعمره خود هندوستان به گسترش فرهنگ عمومی دست یازند؟ به دید من رشد افکار سیاسی و تحمل دیگراندیشان در هندوستان پایه اعتقادات دینی دارد. در این کشور پیروان آیین‌های گوناگون در کنار یکدیگر زندگی کرده و می‌کنند و گذشته از برخی درگیری‌ها که بیشتر در پی تحریکات نیروهای امپریالیستی بیگانه و وابستگانشان در درون کشور و همچنین طبقات سودجوی حاکم در اقتصاد کشور به وجود می‌آید مردم به طور کلی با بردباری به سر می‌بردند و در نبرد با دشمن مشترك یعنی امپریالیسم

انگلستان در کنار هم قرار می گرفتند. کارگزاران بریتانیا بسیار کوشیدند از این چندگونگی آئینی برای جدائی انداختن میان خلقهای هندوستان و محکم کردن فرمانروائی خود بهره گیری کنند و در پایان هم با جدا کردن پاکستان از هندوستان تخم دشمنی و کین را در این دنیای بزرگ کاشتند و اکنون امپریالیسم آمریکا از آن بهره برداری می کند.

چیز دیگری که در این قاره بزرگ به چشم می خورد شرکت زنان در سیاست و حکومت و فعالیت های اجتماعی است. اتفاقی نیست که پس از آزادی این قاره بزرگ نه تنها در هندوستان و سریلانکا که آئین اسلام حاکم نیست بلکه حتی در پاکستان و بنگلادش که نزدیک به ۹۵ درصد مردم مسلمان هستند، نقش زنان در میدان سیاست چشمگیر است. هم اکنون در پاکستان نخست وزیر برای دور دوم یک بانو است در بنگلادش رهبر دو جنبش بزرگ سیاسی کشور دو بانوی مبارز (بانو ضیا) و بانو «حسینیه» دختر ضیاءالرحمان هستند و در سریلانکا هم رئیس جمهور و هم نخست وزیر بانوان «باندرانایکه» دختر و همسر جناب «باندرانایکه» رئیس جمهور مقتول پیشین آن کشور می باشند.

این جریان را در کشورهای میانمار (برمه) و اندونزی هم می توان دید. در میانمار، رهبری مبارزه با حکومت دیکتاتوری نظامیان را بانو «سان سوسی» برنده جایزه نوبل در دست دارد و در اندونزی این مبارزه را بانو سوکارنو دختر دکتر سوکارنو اولین رئیس جمهور آن کشور که به دست ژنرال «سوهارتو» سرنگون شد رهبری می کند.

س: ببینید! موقعی که در صدر مشروطه ما در اینجا نمی توانستیم روزنامه چاپ کنیم، در کلکته و بمبئی روزنامه چاپ می کردند. به نوعی ارتباط و فعالیت ها در آنجا بیشتر بود.

ج: می‌دانم. به همین دلیل است که من می‌گویم آنها زمان بیشتری برای رشد و نمو داشتند. ما چنین زمانی را در اختیار نداشتیم.

س: آنها حتی زبان می‌دانستند. خود دانستن زبان انگلیسی بسیار مهم بود.

ج: من می‌گویم زبان را هم توانستند به کار بگیرند. نهر و گاندی رهبران بی‌اندازه فهمیده‌ای بودند و نقش تاریخی مهمی بازی کردند. ما گاندی و نهر و نداشتیم گاندی و نهر و افرادی نبودند که در یک انفجار اجتماعی مانند حبابهایی روی موج خروشان مردم قرار گرفته باشند. آنها و دیگر رهبران جنبش استقلال طلبانه هند که با جنبش آزادیخواهانه پیوند ناگسستنی داشت - در یک جریان دراز مدت مبارزه با دشمنانی بیرونی و درونی استقلال و آزادی رشد کرده و در پیشاپیش این جنبش نیرومند جای گرفتند.

در کشور ما، در پی هزاران سال فرمانروایی خودکامگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و بیش از صد سال حکومت سلسله قاجار که با بی‌لیاقتی‌اش راه را برای راهیابی سلطه‌گرانه امپریالیستهای روس و انگلیس هموار ساخت و دوش به دوش آن فرمانروایی بدون رقیب آئین اسلام که می‌توان آن را ریشه‌نبودن بردباری برای دگراندیشان دانست - در وضعی به کلی متفاوت با هندوستان داشت. دوران‌های کوتاه انقلاب مشروطیت و سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به دلیل کوتاهی شان نتوانستند دگرگونی ریشه‌داری در وضع جامعه ما به وجود آورند. در پی حاکمیت یک نظام خودکامه دست‌نشانده به امپریالیسم بیگانه از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، انفجار اجتماعی عظیم انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ پیش آمد.

کسانی که در کنار امام در رأس حکومت اسلامی قرار گرفتند،

همانطور که آقای هاشمی در گفته‌ها با دانشجویان گفته است تا پیش از اوج گیری جنبش نارضایتی مردم در زمینه مبارزات سیاسی شرکت نداشته‌اند. امام یک استثنا بود.

امام، رهبر یک عصیان بزرگ مذهبی و اجتماعی است. اما مگر امام برای تغییر ساختار جامعه چه امکاناتی داشت؟ آیا برنامه لازم برای اجرای شعارها و اهداف زیبایش را داشت؟ آیا نیروی آماده، چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی برای عملی ساختن شعارهای زیبایی که مطرح می‌کرد داشت؟ خیلی زود پس از پیروزی انقلاب با راهنمایی و پشتیبانی امریکا به عراق جنگ هشت ساله به میهن تحمیل شد.

هنگامی هم که جنگ تمام شد و امکان اقتصادی و اجتماعی مناسبی برای عملی ساختن آن شعارها به دست آمد، امام دیگر نبود.

س: شاید آمادگی آن فراهم نشده بود.

ج: این طور نیست، مسأله آمادگی نیست. همان دوران اولی که امام زنده بود و انقلاب استمرار داشت کسانی که در کنار امام قرار گرفتند، همگی به گونه‌ای پیشینه مبارزاتی داشتند و طبعاً نوع این مبارزه سیاسی بوده است. برخی از آنها با ناخالصی‌ها و تندرویها که داشتند در گردونه انقلاب بیرون انداخته شدند و از میان آنها که به انقلاب وفادار ماندند کمتر کسی را می‌توان سراغ گرفت که پیشینه مبارزه سیاسی نداشته باشد. ولی متأسفانه کم کم آن جنبه مردمی و انقلاب استمرار پیدا نکرد. جنبه‌ای که در قرآن می‌گوید «مساوات». این مطلب استمرار پیدا نکرد.

امام می‌خواست آئین اسلام را در تمام جوانب آن پیاده بکند ولی نشد. عمرش وفا نکرد. اینکه او همواره می‌گفت انقلاب ما انقلاب پابره‌نه‌هاست. همان مفهوم انقلابی اسلام است. هنگامی که این ویژگی

از مذهب اسلام گرفته شد، جهت ایجاد محدودیت آن باقی می ماند. البته این را ناگفته نگذاریم که در طول تاریخ پشتیبانی آئین اسلام از «پابره‌ها» تنها در شعار باقی ماند و هرگز به پرچم مبارزه برای رسیدن به این اماج پرارزش گامی برنداشت چرا؟ پاسخ به این پرسش را اگر بیابیم می توانیم به بسیاری پرسش های دیگر پاسخ درست بدهیم.

به همین خاطر است که من معتقد هستم باید این مسئله را بسیار عمیق تر مورد بررسی قرار داد چرا که بحث خیلی عمیق است. اما آنچه که در سال های اخیر علیرغم تمامی شعارهای زیبا و جذاب در رابطه با عدالت اجتماعی و مساوات دیده می شود، برخلاف این شعار است. تن دادن به نقشه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تحت عنوان تعدیل اقتصادی که در اصل سیاست امپریالیسم برای تسلط بر اقتصاد کشورهای در حال توسعه است و ایجاد محدودیت برای مخالفین این سیاست ها، عکس آن شعار است، نزدیکتر از موسوی خوئینی ها به امام چه کسی بود؟ اگر او به مجلس می رفت چه اتفاقی می افتاد؟ اما او و امثال او حذف شدند چرا؟ او و همانندان او کنار زده شدند چون با این گرایش که گردانندگان بازار ایران خواستارش بودند سازگاری نداشتند.

س: اما الان روزنامه دارد، روزنامه سلام.

ج: اما روزنامه سلام هم به خود سانسوری مجبور شده است. جرأت انتقاد ندارد. از لابلای نوشته های سلام آوای دردناک نداشتن آزادی برای نوشتن آنچه به آن ایمان دارند به گوش می رسد.

س: چه جور خود سانسوری می کند؟ من فکر می کنم که اینها همه به نوعی دچار یک نوع روشنفکرزدگی شده اند، به جای اینکه بیابند فرهنگ سیاسی جامعه را بالا ببرند و روی فرهنگ فکری جامعه کار کنند، آمدند

روی برخورد سیاسی با افراد کار کردند.

ج: راستش من نمی فهمم که مقصود شما از بالا بردن فرهنگ سیاسی جامعه چیست و چه روشی را برای آن پیشنهاد می کنید؟ فرهنگ سیاسی جامعه ما تنها از طریق برخورد عقاید و آراء درباره مسایل مهم سیاست داخلی و خارجی و اقتصاد و فرهنگ و آموزش کشور، بالا می رود و نه فقط از طریق انتشار یک روزنامه محدود با خوانندگانی محدود. بلکه باید از راه بحث آزاد در رادیو و تلویزیون، آنهم نه ساعت ۲ بعد از نیمه شب بلکه در ساعات اولیه شب و یا در روزنامه های کثیرالانتشار مثل اطلاعات و کیهان، فرهنگ سیاسی را بالا برد. کار بسیار محدودی که روزنامه سلام می کرد این بود که سیاست اقتصادی و سیاسی دولت را مورد انتقاد قرار بدهد و عواقب این سیاست را پیش بینی و خطر آن را گوشزد کند.

س: یعنی شما فکر می کنید باید به جو سال های ۵۹ و ۶۰ و آن بلبشوی آزادی احزاب برگردیم؟ کارنامه احزاب و گروهها در آن سالها چه بود؟ آثار شیسم، ترویج فاشیسم رشد اختلاف و تشتت.

ج: به نظر من اگر مدتی آزادی حزبی و آزادی تبلیغ سیاسی یک مرام و با سخت گیری همه جانبه علیه خرابکاران و آشوب طلبان، استمرار پیدا می کرد، رفته رفته اوضاع به سمتی می رفت که هم اکنون در هندوستان و پاکستان شاهد آن هستیم.

س: این اشکال در خود احزاب و جریانها بود و یا در نظام؟ به نظر می رسد صداقت انقلابی و روحیه انقلابی و صبر در خود احزاب وجود نداشت.

مثلاً حزب ایران مدعی ایران دوستی است و می خواهد کار کند اما

یک سرش در دست بختیار بود و یا جبهه ملی، که در اینجا به عنوان جریان لیبرالیستی کار می کرد و سر دیگر آن در غرب بود.

ج: اینها را می دانم. تا بختیار رفت کارش تمام شد اما نهضت آزادی که بختیار نبود. اکثریت مجلس که بختیار نبودند اما حذف شدند. اکنون سالهاست که از فروپاشی اتحاد شوروی می گذرد و دیگر حزبی که وابسته به کمونیسم حاکم در شوروی باشد و پایگاهی هم در خارج داشته باشد نمی تواند به وجود آید.

رهبری گروه مجاهدین که ناسازگار بود خیلی زود با بنی صدر از ایران خارج شد. همان حزب جمهوری اسلامی اگر بود و مانند دوران آیت الله بهشتی اداره می شد می توانست با ادامه روش او که وسعت مشرب داشت و برای جلسات بحث و گفتگوی آزاد از بسیاری کارشناسان رشته های مختلف دعوت می کرد، می توانست اثر قابل توجهی داشته باشد.

به نظر من حزب جمهوری اسلامی چون یک حزب بود آنها هم با رهبری با ارزش، و با بسیاری از همکاران با ارزش از جمله شهید محمد منتظری که من برایش احترام بسیار قائلم. با او بارها به گفت و گو نشستیم و او با حوصله به حرف های ما گوش می کرد و نظرات جالبی هم ارائه می داد، می توانست موفق شود. اما پس از شهید شدن دکتر بهشتی، آن حزب به نردبان ترقی تبدیل شد. ولی اگر حتی چند حزب اسلامی تشکیل می شد و بین آنها یک برخورد عقاید و آرای آزاد انجام می گرفت. حتی بدون احزاب غیراسلامی، چنین وضعی می توانست در تربیت سیاسی مردم نقش مؤثری بازی می کند.

س: چون فرهنگش نیست همان حزب اسلامی هم تبدیل به نردبان

ترقی شد و شاید هم ...

ج: اینطور نیست. باید در این زمینه صبر داشت، باید گذاشت این احزاب جان بگیرند، تجربه پیدا کنند. با هم در جلب هوادار رقابت کنند نه اینکه رقابت با فحش و توهین و دروغسازي و اتهام. مانند دعوای احزاب دموکرات و جمهوریخواه در آمریکا.

س: به چه قیمتی؟

ج: به همان قیمتی که در هندوستان به دست آمد. اگر از این راه نرویم با پیشنهاد شما، تربیت سیاسی جامعه کنونی ایران، بدون وجود احزاب سیاسی و برخورد عقاید و آراء آنان تا هزار سال دیگر هم نمی‌تواند بوجود بیاید.

س: می‌دانم، نخیر، بحث اینست که نحوه کار را چگونه پیدا کنیم؟ ما با آدم‌های سیاسی مواجه نیستیم، با سیاسی‌کارها سروکار داریم.

ج: نحوه کار این است که باید بگذارید این کج رویها بشود تا فرهنگ سیاسی پدید بیاید. و برای پیدا کردن آغاز این تحول در شرایط کنونی، همانطور که چند دقیقه پیش گفتم، باید صاحب نظران با همه تفاوت دیدگاهها، با شرکت در یک گفتگوی سازنده و آزاد بهترین راه را جستجو کنند.

س: یک مرتبه مورد خاصی است - فرد خاصی است، می‌توان برخورد کرد. اما جریان وابسته چی؟

ج: اینطور نیست. اگر همانطور که گفتم نقشه دقیقی برای تحول پیدا شود، کاشانی‌ها راهی به اوج مدیریت جامعه پیدا نمی‌کنند. ولی اگر این وضع ادامه یابد، توکلی جای کاشانی را می‌گیرد که به نظر من در بسیاری از جنبه‌ها تفاوت زیادی با او ندارد. من معتقد هستم تنها در درون کسانی

که مدعی هواداری از خط امام هستند، ممکن است چند حزب تشکیل شود. یک حزب به اصطلاح خط میانه. از شماری از نمایندگان اکثریت دوره سوم یک جریان دیگر، نهضت آزادی است که دارای نظریات دیگری است ولی در هر حال میهن پرست است و علاقمند به پیشرفت واقعی کشور. جریان دیگر به اصطلاح، راست است که نماینده کامل بخش خصوصی است و اکنون فعالیت دارد. یک حزب دیگر هم ممکن بود از مجموعه همکاران آقای هاشمی یعنی طیف متوسط و معتقد به سازندگی و به وجود آید^۱ که به جای واژه بازده ترجیح می دهند (از کلمه «راندمان» استفاده کنند و به جای طرح، پروژه- یا پور پروژه- را به کار می برند) و یک حزب هم از مدافعان خواست های طبقات زحمتکش در درجه اول کارگران و دهقانان.

س: اما هندوستان فرهنگ قوی تری داشت.

ج: خیر، تعداد باسوادهای انگلیس در صد و پنجاه سال پیش، از تعداد باسوادهای ایران به مراتب کمتر بود، بد نیست کتاب های چارلز دیکنز را بخوانید و با وضع انگلستان در قرن گذشته آشنا شوید و همینطور کتابهای جواهر لعل نهرو را بخوانید تا با وضع هند آشنا شوید در صد و پنجاه و دو سال قبل انگلستان، ایران و آفریقا را تحت سیطره مستقیم و غیرمستقیم داشت.

س: می دانم. ولی سطح سواد در آن وقت چه بود؟

ج: شما کتاب وضع طبقه کارگر در انگلستان، نوشته فردریک انگلس را که یکصد و پنجاه سال پیش نوشته شده بخوانید و ببینید چقدر از

۱. چنین تشکلی تحت عنوان کارگزاران نظام، بعدها، البته به صورت نیمه رسمی، به وجود آمد.

وضع امروز ایران، عقب تر بودند.

در گزارش وابسته کارگری سفارت آمریکا، اوضاع ایران در سال های ۱۳۲۰ تا ۲۲، با اوضاع ۱۵۰ سال قبل انگلستان یکی دانسته شده است. یعنی وضع انگلیس آنقدر بد بود.

س: جنگ های داخلی و کشت و کشتار.

ج: یک وقتی بود که اصلاً تمدن در اروپا نسبت به تمدن در ایران صفر بود، رفقای آلمانی به ما می گفتند، آنوقتی که شما بالاترین تمدن جهان را داشتید ما بالای درختها مثل میمونها زندگی می کردیم. و این یک واقعیت است. اگر ما به جریان تاریخی نگاه بکنیم در زمانی که ما دانشمندانی مانند خوارزمی، ابوعلی سینا، رازی، بیرونی و خیام، نیشابوری را داشتیم، اروپا نیمه وحشی بود. دوران رستاخیز (رنسانس) در ایتالیا، در قرن پانزدهم میلادی آغاز شد. کتاب شفای ابن سینا تا قرن هیجدهم کتاب درسی دانشکده های پزشکی در اروپا بود. جبر و مقابله خوارزمی پایه علوم ریاضی در غرب شد.

س: خوب، آزاد هم که می گذاشتیم، حوادث سی خرداد تکرار شده

بود.

ج: چنین نیست. کارگران هرگز جریان، سی خرداد را به وجود نمی آورند. باز هم تکرار می کنم که اگر جریان اقتصادی یا اجتماعی خط امام، یعنی خط مردمی تکیه کردن به حقوق کارگران و زحمتکشان و دهقانان به صورت یک جریان سیاسی حزبی درمی آمد، در جامعه حاکم می شد و جلوی همه گونه هرج و مرج را هم می گرفت.

یعنی هم آزادی را تا مرز معینی تأمین می کرد و هم جلوی هرج و مرج را می گرفت. این نظر قاطع من است، شما هرچه می خواهید بگوئید.

به نظر من اگر بعد از امام، خط بهشتی، یعنی خط توده ای مردمی و خط اقتصادی مبتنی بر قانون اساسی که بهشتی آن را تنظیم کرده بود، حاکم می شد و همان رویه ادامه می یافت، هیچ ناامنی و هرج و مرجی که قابل ملاحظه باشد، ایران را تهدید نمی کرد.

www.iran-archive.com

فهرست اعلام

www.iran-archive.com

آزاد - عبدالقدیر ۳۱۴، ۲۳۶، ۷۲	
۳۶۳، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷	
۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۶	
آزمون - منوچہر ۱۷۱، ۱۷۲	
۳۲۱، ۳۲۰، ۱۷۹	
آشوری - داریوش ۶۷، ۶۶، ۲۹	
۴۹۶، ۳۵۸، ۷۹	
آقی اولی - فرج... ۱۹۷، ۴۱۸	
آگاہی (پروفیسور) ۱۲۲	
آل احمد - جلال ۶۷، ۶۰، ۱۷	
۳۰۶، ۲۳۵، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۶۹	
۳۵۰، ۳۴۹، ۳۲۹، ۳۲۵، ۳۲۴	
۲۱۰ آتاتورک	۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۴۵۴، ۵۰۰
۳۲۲ آچسن - دین	۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۳۱
۱۷ آدمیت - فریدون	۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۳، ۵۵۳
۱۲۲، ۱۲۴ آذراوغلو	۵۵۶، ۵۵۹
۱۱۵، ۱۲۵ آذرنور - فریدون	۵۳۵
۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳	آلن ژرژ ۲۷۲، ۲۷۹، ۱۸۹
۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵	آلندہ (دکتر) ۳۰۰
۱۶۷، ۲۴۶	آندرود ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸
۴۸۴ آرام - احمد	آورست اف - اف ۲۴۹
۵۱، ۴۲۹، ۴۳۰ آرامش - احمد	آوانسیان - اردشیر ۱۱۶، ۱۰۸، ۲۷
۴۶۹	۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۸، ۱۱۷
۳۰۰ آربنز (دکتر)	۱۴۳، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲
۵۵۹ آریان پور - امیرحسین	۴۵۳، ۴۵۴، ۴۷۱، ۵۱۶، ۵۱۷

۴۶۱، ۴۸۸، ۴۹۷، ۵۵۵، ۵۸۰	۵۱۸، ۵۵۸
۴۱۷ اردلان - سیف...	۲۹، ۶۳، ۲۳۹ آیت - سیدحسن
۳۹۸ ارسنجانی	۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۲
۴۳۷، ۵۲۵ ارفعزاده	۲۰۱، ۲۰۲ آبرونساید - ادموند
۹۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶ استالین	۹۷، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹ آیزنهاور
۲۲۲، ۲۴۹، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷، ۳۵۴
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۴۴۶، ۴۶۱	۸، ۱۱ آینه‌وند - صادق
۵۱۸	«الف»
۱۸۱، ۳۸۷ استایکل	۱۲ ابن اثیر
۱۳ استرآبادی - مهدی‌خان	۵۰، ۵۱، ۴۷۷ ابتهاج - ابوالحسن
۲۵۱، ۲۵۲ استونمن - بیتر	۵۲، ۵۵۹ ابتهاج - هوشنگ
۱۴ اسفندیار	۴۱۷ ابراهیم‌خانی - حسین
۱۱۲ اسفندیاری	۴۱۸ ابطحی (دکتر سرهنگ)
۲۰ اسفندیاری ثریا	۱۱، ۱۲ ابن‌خلدون
۸۴، ۱۴۶ اسکندرانی	۵۹۱ ابوعلی‌سینا
۲۰، ۲۸، ۲۹ اسکندری ایرج	۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۲ ایریم (دکتر)
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳	۵۱۴
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱	۱۴۱ اتابکی - منصور
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶	۲۵ احمد - اشرف
۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳	۱۲ احمدبن ابی‌یعقوب
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶	۱۵، ۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵ احمدشاه
۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰	۵۵۹ احمدی‌مدنی
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷	۴۱۸ اخوان - جواد
۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۰	۵۵۸ اخوان ثالث - مهدی
۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۷	۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷ ارانی - تقی

۵۵۹	افکاری - جهانگیر	۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۹، ۴۴۷
۵۲	اقبال - خسرو	۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴
۴۱۷	اقبال - عبدالوهاب	۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۳
۴۱۸	اکرمی	۴۷۴، ۴۸۳، ۴۹۱، ۵۱۷، ۵۱۸
۲۷۸	اکو امبرتو	۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۷، ۵۵۸
۴۵۰	الموتی - ضیاء	۳۲۳، ۳۲۴ اسکندری عباس
۲۶	الموتی - مصطفی	۳۹۴، ۴۵۳
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۲۱، ۴۴۵		۴۶۹ اسکوانین س.ب
۴۵۱، ۴۷۴	الموتی - نورالدین	۴۱۸ اسکویی - حسین
۴۱۷	الهی - محمد	۲۴۸، ۲۴۹ اسمیت - بیدل
۵۵۹	الهی - صدرالدین	۲۰۱، ۳۳۱ اسمیت سیدنی - ازمیتاژ
۱۴۷، ۲۳۹، ۲۹۱	امامی - جمال	۴۱۰ اشرافی - امیر
۳۸۵، ۵۶۷		۴۱۷ اشرف - اسماعیل
۳۸۱	امانپور (سرلشکر)	۴۱۸ اشرفی - عبدا...
۴۴۶، ۴۴۷	امید - علی	۵۷، ۵۸ اعضادی (ملکه)
۱۶۹	امیدوار - محمود	۱۰۸، ۵۱۵ اعتمادزاده - محمود
۵۱۸	امیر	۵۵۹
۱۶۱	امیرانی	۱۳۳، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۶۰ شهناز - اعلامی
۵۴، ۹۶، ۱۰۸	امیر خسروی - بابک	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶
۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲		۲۸، ۱۸۲ افتخاری - یوسف
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲		۱۸۳، ۳۷۳، ۳۷۷، ۴۴۶
۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۰		۷۷، ۲۳۴ افشارطوس - محمود
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵		۲۴۳، ۳۱۷، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۶
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱		۴۲۰، ۴۲۱، ۵۲۹
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۴۶، ۲۸۲		۴۱۸ افطسی (سرتیپ)

۲۵۷	اوپنهايمر	۳۲۹، ۳۱۸، ۳۰۱، ۲۸۶، ۲۸۳
۴۳، ۴۱۵	ايدن - آتونى	۳۴۱، ۳۴۰، ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۳۵
۲۸۹	ايلچى - بيگ	۳۵۶، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۵
۲۷۴	اينورچيل	۴۷۳، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۰۰، ۳۵۷
	«ب»	۴۹۶، ۴۹۱، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۳
۴۱۷	بابائيان - آردامش	۵۲۴، ۵۱۸، ۵۰۰، ۴۹۸، ۴۹۷
۵۳، ۲۴۵	باتمانقليج (سپهبد)	۵۵۷، ۵۵۳، ۵۲۵
۴۱۸	باتمانقليج - نادر	۴۵۱
۶۳، ۸۹، ۱۰۳، ۲۲۸	بازرگان	۷۹، ۶۷، ۶۶
۳۰۴، ۳۰۵، ۵۸۰		۲۸۸
۴۱۷	باستانی - عباس	۴۱۷
۳۸۸، ۳۹۰	باغچه بان	۱۳۱، ۱۳۰، ۲۵
۲۸۲، ۲۸۹	باقراوف	۲۹۵، ۲۹۳، ۲۰۷، ۱۹۱، ۱۶۸
۳۱۱	باقرخان	۳۲۱، ۳۱۵، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۶
۵۸۳	باندرا نايقه	۵۱۱، ۵۰۸، ۴۳۷، ۴۳۰، ۴۲۹
۴۱۴	باوکر	۵۳۶، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۱۲
۴۲۲	باهرى - محمد	۲۴۳
۲۴۹	بايرود - هانرى	۴۴۲
۳۷، ۲۷۰	بتھوون	۵۳، ۵۱ (دکتر) ... انتظام
۴۱۷	بحيانى - عليرضا	۴۲۹
۱۴۴، ۱۷۲، ۱۷۹	بختيار - تيمور	۴۱۷
۲۶، ۷۹، ۱۵۶	بختيار - شاپور	۴۱۸
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸		۴۱۸
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴		۵۷۴
۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۸۱، ۳۰۴		۴۲۸
		انگلس
		انوشيروانى
		امير خيبرى - على
		امير شاهى - مهشيد
		امير كبير
		امينى - جواد
		امينى - على
		انتظام - عبد...
		انتظام وزيرى - على
		انصارى - على
		انصارى - ولى

۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰	۳۰۵، ۳۰۷، ۳۳۶، ۳۶۲، ۴۹۸
۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷	۵۱۴، ۵۷۰
۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳	۴۱۷ بختیاری - شهاب الدوله
۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۱، ۳۷۲	۳۵۸، ۵۵۲ بدامن
۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹	۱۹۳ برهانی - رضا
۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴	۳۵ براون - ادوارد
۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹	۴۲، ۵۶ برژینسکی
۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰	۱۵۸، ۵۵۹ برقی - سیدعلی اکبر
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸	۴۹، ۹۳(آیت... العظمی) بروجردی
۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵	۵۸۲ برناردشانو - جرج
۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲	۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹... عبدا...
۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰	۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۱۰۴، ۱۰۵
۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶	۳۰۲، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۷۱، ۴۸۵
۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۳	۴۹۷، ۵۳۸، ۵۴۳
۴۴۴، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۵	۳۲۰ بزرگمهر - جلیل
۴۹۷، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۲۵	۴۱۸ بزند - دارا
۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۴۴، ۵۵۳	۴۱۸، ۵۳۰ بقایی (سرلشکر)
۵۶۸	۴۴، ۵۷، ۶۳ بقایی کرمانی - مظفر
۱۵۴، ۴۵۱ بقراطی - محمود	۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱
۴۷۳، ۴۷۴، ۵۱۸	۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۵، ۸۶
۱۲۷، ۱۲۸ بلاچابکین	۸۸، ۹۴، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵
۳ بلعمی ابوعلی	۱۴۷، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶
۴۱۷ بنی آجوری رویانی	۲۳۷، ۲۳۹، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۹۵
۱۴۱ بنی احمد احمد	۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵
۴۱۸ بنی زاده	۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۵

۱۴۰، ۳۴۵، ۳۶۹	بیل - جیمز	۵۷۶، ۵۷۸	بنی صدر
۳۷۰، ۳۷۳		۲۱۳	بوش جورج
۳۳	بیهقی - ابوالحسن	۱۰۰، ۳۶۲، ۴۱۷	بوشهری جواد
۸، ۱۳	بیهقی - ابوالفضل	۴۶۴	بولارد
	«پ»	۴۱۵	بولن چارلز
۱۵۷	پاکروان	۱۷۴	بونکر (پروفیسور)
۴۰۶	پایمن		به آذین — اعتمادزاده محمود
۲۰۷	پرون ارنست	۳۷۳، ۵۵۹	بهار - ملک الشعرا
۳۵۰، ۳۵۱	پرویزی عبدالرسول	۲۵، ۱۴۷	یهودی - سلیمان
۴۳۱، ۴۳۳، ۴۸۶		۵۵۹	بهبهانی - سیمین
۵۵۱، ۵۵۲	پزشکپور - محسن	۹۳، ۹۴، ۲۶۶ (...)	بهبهانی (آیت...)
۵۵۹	پزشک نیا - هوشنگ	۳۱۱، ۵۴۶	
۲۹	پسندیده - سید مرتضی	۱۱۷، ۱۲۸، ۴۵۰	بهرامی - محمد
۳۵، ۵۹	پطروشفسکی	۴۵۱، ۴۷۳	
۳۶	پلخانف	۴۱۸	بهرامی - مهدی قلی
۱۶، ۲۶۴	پورداد - ابراهیم	۴۱۸	بهریزی - حیدر قلی
۴۱۸	پورکارگشا (سرتیپ)	۴۱۷	بهریزی - مهدی قلی
۳۵۰، ۳۵۱	پوروالی - اسماعیل	۴۱۷	بہزادی - ابوالقاسم
۳۷۷، ۴۸۶، ۴۸۷		۵۸۸، ۵۹۲	بهشتی (آیت...)
۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۹	پهلوی - اشرف	۲۳۸	به نگار - منصور
۴۳۲، ۵۳۶، ۵۷۹		۲۳، ۸۶، ۳۵۴	بهنود - مسعود
۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹	پهلوی - رضا	۴۶	بهنیا - عبدالحسین
۳۴۱، ۴۹۸، ۴۹۹		۵۹۱	بیرونی - ابوریحان
۴۱۸	پیرایش (بانو)	۴۶۰، ۴۶۱	بیریا
۱۶	پیرنیا	۱۳	بیک منشی - اسکندر

۵۵۹، ۵۸۹	۱۶	پیرنیا - مشیرالدوله
۲۷۰	۵۳۴	پیشداد - امیر
۳۷، ۲۶۵، ۲۷۰	۱۲۲، ۱۲۴	پیش‌نمازی
۴۳۱	۸۴، ۱۱۱، ۱۵۶، ۲۵۵	پیشه‌وری
۷۳، ۷۴	۲۹۱، ۴۴۶، ۴۵۴، ۵۱۶، ۵۵۱	
۳۶۰، ۳۶۱	۵۶۴	تیتو
۳۳۲	۳۰۰	پینوشه
۴۱۷		«ت»
۴۱۷	۴۱۷	تالبرگ - فردریک
	۷۷	تختی - غلامرضا
۶۱	۲۳۸	تراب‌ترکی - علی
۱۳	۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۰	ترات - آلن
	۱۹۳، ۱۹۴	تروتسکی - لئون
۵۵۹	۱۹۵	جزنی - بیژن
۱۴۲، ۱۴۳، ۳۹۱	۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰	ترومن - هاری
۳۹۳، ۴۸۴	۱۹۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹	
۵۷، ۵۸، ۳۹۶	۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۱۱، ۳۲۲	تفرشیان
۵۳۰	۱۴۶	تفضلی - جهانگیر
۴۳۰	۴۱۷	تقوی - نصر...
۵۵۹	۲۵۹	تقی‌زاده
۴۰۶	۳۹، ۴۱، ۴۶، ۴۹	
۲۰۴	۵۲، ۹۶، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵	
۴۶، ۵۳۶	۳۳۳، ۴۳۱، ۴۴۶، ۵۴۷	
۱۱۲، ۲۴۶	۵۵۹	تنگابنی - فریدون
۴۸۵	۳۵۰، ۳۵۱	توکلی - فریدون

۷۶	حجازی - مسعود ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۵۱	۱۱۱، ۱۵۴، ۴۵۰	جودت - حسین
۴۹۶	۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۳	۴۶۸، ۵۱۸	
۵۷۹	حسینی - جلال	۴۱۸	جهانیگللو - ابوالقاسم
۵۷۹	حسینی - عزالدین	۴۱۸	جهانیگللو - محمود
۵۸۳	حسینی (بانو)	۲۹، ۱۰۷، ...	جهانشاهلو - نصرت
۱۷۸، ۱۹۲	حسینی (مهندس)	۱۰۸، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۱	
۲۴۰، ۴۰۱، ۵۰۴		۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸	
۱۷۸، ۱۷۹	حق شناس (مهندس)	۱۶۰، ۲۴۰	
۱۹۲، ۲۴۰، ۲۸۱			«ج»
۳۷۲	حکمت - پرویز	۴۶۷	چارلی
۲۵۹، ۲۶۴	حکمت - علی اصغر	۱۸۹، ۲۷۳	چرچیل - وینسون
۳۷۲، ۳۷۷	حکمت - سردارفاخر	۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۴	
۴۰۷		۳۰۸	چوئن لای
۴۱۷	حکیم مشکاتی - عباس	۴۶۵	چیکاک
۲۰۸، ۳۸۱، ۳۸۸	حکیمی		«ح»
۵۳۱، ۵۳۶		۱۰۵، ۲۳۶	حائری زاده - ابوالحسن
	«خ»	۳۱۴، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۷۸، ۳۸۳	
۲۸، ۲۹، ۶۳، ۸۵	خامه‌ای - انور	۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۰۱، ۴۱۰	
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲		۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۴۱	
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷		۱۷۰	حائری سمنانی (دکتر)
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۱		۷۹	حاج سیدجوادی - علی اصغر
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰		۳۳۸، ۴۸۶	
۱۵۲، ۱۷۳، ۲۴۰، ۳۵۵، ۳۷۲		۵۴۹	حاجی اوف
۳۷۷، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸		۱۳	حافظ ابرو
۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۷۶، ۴۷۸		۴۱۸	حجازی - حشمت

۱۵۹	خمینی - حاج سید احمد	۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷
۱۶۰، ۳۴۰		۴۸۸، ۴۸۹، ۵۱۴، ۵۲۱، ۵۲۳
۵۹۱	خوارزمی	۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۶۳
۱۷۰	خوانساری - مهرداد	۴۴، ۲۲۰ (آیت...)
۳۱۱	خیابانی	۲۸، ۲۹ مهدی
۵۹۱	خیام نیشابوری	۱۰۸، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
۴۱۷	خیلتاش - حبیب...	۱۳۹، ۱۶۸، ۳۰۰
۷۶، ۳۵۰، ۳۵۲	خنجی - لطفعلی	۴۳۱ (دکتر)
۴۸۶، ۴۹۶، ۵۰۷، ۵۳۸، ۵۳۹		۱۷۰ خاور - خسرو
۵۴۲، ۵۴۳		۵۱۹ خاوری - علی
»د«		۳۵۰، ۴۸۶ خبره زاده - علی اصغر
۱۷۰	داداش پور - عفت	۵۳۴
۴۱۸	داراب (بانو)	۱۹۵
۵۵۹	داریوش - پرویز	۳۷۴
۲۴۸، ۲۴۹	دالس جان فاستر	۲۳۴، ۴۲۰
۱۲۳، ۱۳۰، ۱۵۶	دانشیان	۳۸۷
۱۶۵، ۵۱۸		۲۴۰ خلعتبری - فریده
۳۳۲، ۳۳۳	داور - علی اکبر	۴۱۷
۵۰۳	درخشش	۱۹۲
۴۱۷	دشتی - سید محمد حسین	۱۱۹، ۳۱۴، ۳۷۸
۵۶۷		۳۸۷
۲۰۱	دکرمون (ژنرال)	۲۹، ۳۶، ۱۵۸
۳۱۶، ۳۱۷	دفتری (سرتیپ)	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۲، ۲۵۶، ۴۰۸
۲۹	دوانی - علی (حجت الاسلام)	۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶
۳۴	دورانت ویل	۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۶	رادمنش - رضا	۲۳۱	دولت آبادی
۱۴۷، ۱۵۴، ۲۸۹، ۴۴۴، ۴۵۰		۴۱۸	دولو (سرلشکر)
۴۵۵، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۹۱		۴۱۷	دولونسی - کارول
۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰		۲۳۶، ۴۰۹، ۴۱۰	دوهر - جرالند
۵۹۱	رازی - ذکریا	۵۲۸	
۴۱۷	رجبی داود	۳۱۱	دهخدا
	رجوی مریم - قجر عضدانلو مریم	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۷	دهقان - احمد
۳۴۰	رجوی - مسعود	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۲	
۸۱، ۸۶، ۲۴۵	رحمانی - منصور	۱۴۵، ۱۴۸، ۳۷۷، ۳۹۱، ۳۹۲	
۲۴۵، ۲۴۶	رحیمی - امیر	۳۹۳، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۲۵	
۶۷، ۶۸، ۶۹	رحیمی - مصطفی	۴۱۸	دهناد - حسین
۳۵۵، ۴۹۷، ۵۱۱		۵۹	دیاکوف
۴۹، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴	رزم آرا	۳۵	دیاکونوف
۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۲۰، ۳۲۴		۶۱، ۳۳۵	دیا - فرح
۳۶۳، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲		۱۴۰	دیگ
۳۹۳، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰		۵۹۰	دیکنز - چارلز
۴۸۴، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳		۷۳، ۷۴، ۳۵۰	دیوشلی - عباس
۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹		۴۸۶	
۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۶		۸۲	دیهمی
۱۴، ۷۹	رستم		«ذ»
۳۸۰	رشتی میرزا کریم خان	۴۶۳	ذوالفقاری
۴۲۱	رشیدیان - قدرت...		«ر»
۴۲۱	رشیدیان - اسدا...	۹۶، ۱۱۶، ۴۳۰	رائین - اسماعیل
۴۲۱	رشیدیان - سیف...	۴۳۱	
۱۱۶	رضا - عنایت...	۳۷۳	راجر لوئیس - ویلیام

روزولت - فرانکلین	۱۸۵، ۱۸۶	رضا خان	۱۵، ۱۶، ۲۶
	۲۷۳، ۲۷۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹		۴۹، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۲، ۳۹
	۲۹۲، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶		۹۵، ۷۷، ۶۱، ۵۹، ۵۳، ۵۲
روزولت کرمیت	۴۳، ۵۱، ۵۵		۱۹۷، ۱۹۶، ۱۵۴، ۹۹، ۹۶
	۱۴۰، ۹۴، ۹۱، ۵۸، ۵۷، ۵۶		۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸
	۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۱۴۱		۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳
	۴۱۰		۲۵۸، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸
روستا - رضا	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۷		۲۷۶، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۵۹
	۴۴۶، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۳۵، ۱۲۸		۳۳۱، ۳۳۰، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۰۶
	۵۱۷، ۴۸۹، ۴۷۱، ۴۵۴، ۴۵۰		۳۷۱، ۳۶۱، ۳۴۱، ۳۳۴، ۳۳۳
	۵۱۸		۵۲۲، ۴۶۰، ۴۱۷، ۳۸۳، ۳۷۵
روکولوفسکی	۱۸۴		۵۵۷، ۵۵۰، ۵۴۸، ۵۳۶
رولان - رومن	۳۷، ۲۷۰	رضازاده - شفق	۱۶
رویتز	۴۵، ۲۲۵	رضانور (دکتر)	۴۰۵، ۴۱۷
ریاحی - اسماعیل	۲۳۹، ۲۵۳	رضوی احمد	۱۷۸، ۲۴۰، ۲۷۱
ریاحی - تقی	۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۵		۴۰۱، ۳۷۳، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹
	۳۱۷، ۳۱۶، ۲۵۲	رضی اسلامی (دکتر)	۴۱۷
ریچارد	۲۵۳	رفعت - نصرت...	۴۱۸
ریچاردز - آرتور	۷۲	رمضانی (دکتر)	۴۱۷
ریشارد - عباس	۴۱۷	روجونی - کدوک	۴۱۸
«ز»		روحانی - سیدحمید	۲۹
زاوش - الف	۳۱۵، ۴۸۴، ۴۸۵	روحانی - فؤاد	۸۹
زاهد - اسماعیل	۴۸۴	روزبه - خسرو	۱۴۷، ۱۴۶، ۱۱۸
زاهدی (مهندس)	۱۹۱		۵۲۵، ۱۴۹، ۱۴۸
زاهدی - اردشیر	۲۶، ۴۸، ۵۳، ۵۸	روزبهان - فضل...	۱۳

	«س»	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۱	
۲۲۲	ساخاروف	۲۰۸، ۲۳۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۷	
۳۷۶، ۳۸۸، ۴۵۵	ساعد	۳۸۷، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴	
۵۳۱، ۵۳۶		۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۹	
۳۲۹	ساعدلو - هوشنگ	۵۰۴، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۵، ۵۳۶	
۲۰۸، ۳۲۳	ساعد - مراغه‌ای	۴۱۷	زاهدی - حسین
۵۵۹	ساعدی - غلامحسین	۴۱۷	زاهدی - رضا
۲۶۸	ساکس - پرسی	۱۹۷، ۴۱۸	زاهدی - فضل‌ا...
۴۸۵	سالک - محمد	۴۲۰، ۴۲۱	
۱۰۴	سالمی - حسن	۳۹۴، ۴۳۹	زاینر
۵۸۳	سان سونی (بانو)	۱۶	زرین کوب (دکتر)
۴۳	سایرونس - ونس	۴۸۴	زنجان‌ی (مهندس)
۱۹۹	سایکل - امیل	۳۰۵	زنجان‌ی (آیت‌ا...)
۴۱۷	سپاهانی - محمد	۱۷۴	زندى - محمود
۳۲۵، ۳۹۰	سپهبدی - عیسی	۴۱۷	زنگنه - عزیز
۴۱۹		۱۹۳	زهرایی (دکتر)
۴۱۷	سپهر - ابراهیم	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶	زهرایی - بابک
۱۶	سپهری - ذبیح‌ا...	۳۲۴، ۳۲۵، ۳۸۸	زهری - علی
۱۳	سپهر - محمد تقی	۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۴۳	
۳۶۴، ۳۷۹	سپهر - مورخ الدوله	۱۷۲	زیبایی (سرهنک)
۳۸۰، ۳۹۸، ۴۶۳		۱۷۸، ۱۹۲، ۲۸۱	زیرک زاده
۴۱۷	سپهر - عادى	۳۱۹	
۳۸۸	سپهری (دکتر)		
۳۱۱	ستارخان		«ژ»
۵۱، ۵۳، ۳۶۱	سجادی - محمد	۲۷۷، ۲۸۴	ژوکف

۴۳	سولیوان	،۴۱۷،۴۴۹
۸۰، ۱۰۲، ۵۸۳	سوهارتو (ژنرال)	۵۵۳
۲۰۸، ۲۷۳، ۳۷۶	سهیلی	۱۰۳
،۳۸۸، ۵۱۳		۷۷
۵۰، ۵۱، ۵۲	سیاسی - علی اکبر	۵۳۱، ۵۳۲
۳۴۷	سیاه - حیب	۳۵، ۴۸۶
۴۱۷	سیلاخوری - سلطانقلی	،۴۹۰، ۵۳۴
	«ش»	۱۴
۱۴۵، ۱۴۸، ۴۸۳	شاکری - خسرو	۱۲۲، ۱۲۳، ۳۰۸
۵۳، ۴۱۸، ۵۵۸	شاملو - احمد	۱۰۴
،۵۵۹		۴۱۷
۴۸۶، ۴۹۰، ۵۳۱	شانسی - علیرضا	سلیمان میرزا
۱۷، ۲۰، ۲۵، ۴۵ - ۴۸	شاه ۵۰	(سلیمان محسن اسکندری)
،۵۲، ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۷۲، ۷۴ - ۷۶		۱۹۰، ۴۵۳، ۵۴۸
،۸۱ - ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۶		۴۱۸
،۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۴ - ۱۵۸، ۱۶۱		۲۳
،۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۱، ۱۹۵		۴۱۷
،۱۹۹، ۲۰۶ - ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۹		۲۶، ۱۷۷، ۱۷۸
،۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳		،۱۹۲، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۷۱، ۲۷۹
،۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۷		،۲۸۱، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵
،۲۷۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲		،۳۱۶، ۳۱۹، ۳۵۵، ۳۸۶، ۵۰۴
،۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸ - ۳۰۰		،۵۰۹، ۵۱۰، ۵۷۰
،۳۰۵ - ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۰		۲۲۱، ۴۹۲
- ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۱ - ۳۳۴، ۳۴۱		۴۱۷
- ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۶۱ - ۳۶۴		۱۰۲، ۳۶۰
		سعدی
		سغایی
		سفری - محمد
		سلجوقی - عباس
		سلیمان میرزا
		(سلیمان محسن اسکندری)
		سلیمی - عزت...
		سمیعی - احمد
		سمیعی - هوشنگ
		سنجایی - کریم
		سوئیزی - پل
		سودکی - حسین
		سوکازنو (دکتر)

۳۰۵	شمشیری	،۳۷۹ - ۳۸۲،۳۸۴،۳۸۷،۳۸۸
۲۵۳	شوارتسکف (ژنرال)	،۳۹۰،۳۹۵،۳۹۷،۴۰۱ - ۴۰۸
۶۶	شواردنازده	،۴۱۴ - ۴۱۷،۴۱۹،۴۲۵ - ۴۳۱
۲۱۳،۲۱۶	شوشکویچ - استانیسلاو	،۴۳۴،۴۳۵،۴۴۱،۴۷۱،۴۷۵
۲۱۷	شوشکویچ - الکساندر	،۴۸۰،۴۸۷،۴۸۸،۴۹۳،۴۹۸
۴۱۷	شوقی بدر - امیر	،۵۰۲،۵۰۴،۵۰۶ - ۵۱۴،۵۲۰
۴۱۷	شوندی - غلامرضا	-۵۲۲،۵۲۵،۵۲۶،۵۲۸،۵۳۰
۴۱۷	شهرابی - عزت...	-۵۳۲،۵۳۵ - ۵۳۷،۵۵۰،۵۵۲
۴۲۸	شهربانو	،۵۶۳،۵۶۸،۵۶۹
۱۲	شهرستانی - عبدالکریم	۳۷۳
۵۵۹	شهریاری - پرویز	۴۱۷
۱۲۳،۵۱۹	شهریاری - عباس	۴۸۶،۴۹۰،۵۳۱
،۵۲۰		شایگان - سیدعلی ۱۷۸،۱۹۲
۹۶	شیخ الاسلامی (دکتر)	،۲۳۷،۲۴۰،۲۷۹،۳۱۹،۳۲۰
۴۱۷	شیردل - اسماعیل	،۳۲۱،۳۹۷،۳۹۹،۴۰۰،۴۰۱
۴۱۷	شیمی - ویلهیم	۸۸
	«ص»	۴۱۷
۲۶۹	صابری (مدیر گل آقا)	۳۳۸،۴۰۸
۵۴۹	صادق زاده	۵۳،۲۰۸
۱۷۲،۱۷۹	صالح اللهیار	،۲۵۹،۳۸۸،۴۱۷،۴۲۷،۴۲۸
،۱۸۰،۱۸۴،۱۸۷،۱۸۸،۱۹۲		،۴۳۱
،۲۷۱،۲۷۹،۲۸۰،۲۹۶،۳۰۱		شفا - شجاع‌الدین ۴۷،۵۴،۲۶۴
،۳۰۴،۳۱۳،۵۱۰،۵۱۱		شفایی - احمد ۲۸،۱۱۹
۱۴۴،۱۷۲	صدام حسین	۱۰۵
۲۰۸،۲۵۹،۳۸۱	صدرالاشرف	۴۱۷
		شمس‌آبادی
		شمشایی - احمد

۴۴۲، ۴۳۸، ۳۹۴، ۳۸۵، ۳۸۴	۵۳۱
۵۶۷، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۴۴	۸۱ صدیقی ا۔ ع۔ محمد آقا
طباطبائی (علامہ) ۳۱۱، ۲۶۶	۴۱۷ صدیقی۔ عبدالرحیم
۵۴۶	۶۵، ۱۹۲ صدیقی۔ غلامحسین
طباطبائی۔ سید محمد صادق ۵۴۸	۳۱۹، ۳۰۴، ۳۰۱، ۲۴۴، ۲۴۲
طبری۔ احسان ۱۱۴، ۱۱۰، ۲۸	۵۰۹، ۴۲۸، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۰
۴۴۸، ۴۴۷، ۱۵۴، ۱۴۷، ۱۴۶	۵۷۹
۴۸۳، ۴۷۵، ۴۷۳، ۴۷۱، ۴۵۱	۳۷۴ صفاری (سرتپ)
۵۱۷، ۵۵۸	۴۱۸ صفاری (سرگرد)
طبری۔ محمد بن جریر بن کثیر ۱۲	۲۳، ۲۵، ۴۷ صفائی۔ ابراہیم
۶۰ طلوعی۔ محسن	۳۳۴، ۳۲۲، ۴۹، ۴۸
طلوعی۔ محمود ۴۱، ۲۵، ۲۳	۳۲۵ صفائی۔ احمد
۱۶۱، ۱۰۷، ۶۳، ۴۹، ۴۸، ۴۷	۵۱۹، ۵۱۸ صفری
۵۲۹، ۵۲۸، ۳۳۴	۳۰، ۸۵، ۸۶، ۳۹۰ صفوی۔ نواب
طوبی ← اعلامی شہناز	۴۳۳، ۴۳۲ صنعتی زادہ۔ ہمایون
طہماسبی۔ خلیل ۸۶، ۸۲، ۸۱	۴۱۸ صوتی۔ فریدون
»ع«	۵۴۶، ۳۱۱ صوراسرافیل
۴۸۴، ۳۵۰	۴۱۷ صوفی۔ نصر...
۱۳۹، ۱۳۸	»ض«
عالم پور۔ سید علی ۴۱۸	۵۸۳ ضیاء
عامری۔ مہدی ۴۱۸	۵۸۳ ضیاء الرحمن
عباسی ۱۱۸	»ط«
عبدالکریم۔ قاسم ۱۷۹	۹۳، ۹۴، ۱۵۷ (آیت...) طالقانی
عیدنا... ابن ابی رافع ۱۲	۲۶، ۹۵ طباطبائی۔ سید ضیاء
عبدالناصر۔ جمال ۳۶۰	۳۱۲، ۲۹۱، ۲۰۵، ۲۰۲، ۱۴۷

۴۱۷	علی آبادی - جواد	۴۹، ۵۲، ۵۳	عبده - جلال
۲۸۸، ۲۸۹	علی اوف - حیدر	۴۱۷، ۴۱۸	عدل - منوچهر
۱۱۴، ۱۱۵	علی اوف - رستم	۲۹	عراقی - مهدی
۱۲۸، ۱۲۹، ۲۸۲، ۴۵۱، ۴۵۶	علی بن ابیطالب (ع)	۵۷، ۵۸	عرب - حسن
۱۲	علی بن ابیطالب (ع)	۴۱۷	عزیزی - حسین
۴۱۷	علیزاده - صالح	۳۴۷	عشقی - احمد
۲۷، ۵۴۷، ۵۵۰	عمواوغلی - حیدر		عضد - ابونصر
۸۷	عمویی	۲۴۵، ۲۵۹	عظیمی - فخرالدین
۱۳۹، ۱۴۰، ۲۵۲	عمیدی - نوری	۲۷۴، ۳۶۹، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۶۳	
۳۱۴، ۳۸۶، ۳۸۷		۴۶۴	
۵۵۹	عنایت - حمید	۱۳	عظاملک جوینی
۱۲	عوانه بن حکم	۳۹۷	علاء
۳۱۱	عین الدوله	۶۳، ۱۷۱، ۱۷۲	علائی - امیر
	«غ»	۱۷۸، ۱۹۲، ۳۰۴، ۳۱۳	
۵۴۹	غفارزاده - بهرام	۵۰، ۵۱، ۸۴، ۸۶	علم اسدا...
۴۱۸	غفاری - علینقی	۱۹۸، ۲۹۶، ۳۰۳، ۴۱۱، ۴۳۱	
۲۹	غفاری - هادی	۴۳۲، ۴۴۲، ۴۸۶، ۵۰۶، ۵۰۷	
۵۱، ۵۲	غنی - قاسم	۵۰۹، ۵۱۱، ۵۲۹، ۵۳۵، ۵۶۹	
	«ف»	۹۵، ۲۴۵، ۲۴۹	علم - مصطفی
۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹	فاتح - احمد	۲۸۳، ۳۲۲، ۳۶۹	
۴۶، ۱۸۱، ۴۴۹	مصطفی - فاتح	۴۱۷	علم - منصور
۵۵۱		۲۷، ۴۴۵، ۵۱۹	علوی - بزرگ
۱۷۴، ۱۷۵	فاطمی - سیدحسین	۵۵۸	
۱۷۶، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۳۶، ۲۳۷		۴۵۰	علوی - علی
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۷۹، ۲۸۰		۴۰۱، ۴۰۲	علوی - مقدم (سپهد)

۳۷۴، ۵۵۱	فروهر - داریوش	۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۷۸، ۳۷۹
۵۵۲		۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۲
۲۰۱	فریزر - ویلیام	۴۲۴، ۵۶۴
۳۱۹	فریمان	۴۶۶، ۴۶۷
۱۷۸، ۱۹۲	فریور (مهندس)	۴۶۹، ۴۷۰
۱۳	فضل... رشیدالدین	۴۰۷، ۴۱۳
۴۱۸	فقیه - عباس	۴۱۸
۴۱۷	فقیه - عبدالوهاب	۴۱۷
۵۲، ۶۱، ۲۰۶	فوزیه	۴۱۷
۱۳۹	فولادی	۸۶
۱۸۹	فولتن	۴۱۷
۲۳۰	فهد	۴۱۸
۳۳۲	فیروز	۱۹۲
۴۳۳، ۴۳۴	فیروز - محمدحسین	۲۵، ۱۹۸، ۲۰۷
۵۵۹		۴۱۷
۲۸، ۱۳۲، ۱۳۷	فیروزحرم	۴۱۸
۱۵۹، ۱۷۵، ۳۶۰، ۳۷۱، ۴۳۳		۴۱۷
۵۳۵		۹۶
۴۳۳، ۴۳۴	فیروز - مظفر	فرمانفرمائیان مریم - مریم فیروز
۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۶۹		۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳
۴۷۰		۱۴۶، ۱۵۴، ۳۰۸، ۳۶۰، ۳۸۵
۴۱۷	فیض بخش - جعفر	۴۷۳، ۵۱۸، ۵۲۴
۴۱۷	فیض بخش - علی نقی	۳۹، ۴۵، ۴۹
۷۸	فیلیس - مورگان	۵۲، ۲۰۴، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۳
۷۲	فینچ	۳۸۸

قوام - احمد ۱۸۸، ۶۹، ۴۸، ۲۶	«ق»
۲۰۷، ۲۰۵، ۱۹۹، ۱۹۰، ۱۸۹	۴۱۸ قائم مقامی (سرهنک)
۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱	۴۱۷ قاسم زاده - مهدی
۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۶	۵۴، ۱۷۷ قاسمی - ابوالفضل
۳۷۴، ۳۷۳، ۳۲۳، ۲۹۲، ۲۹۱	۳۰۵، ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۷۸
۳۸۱، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۶، ۱۲۲
۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۸۸، ۳۸۳	۴۵۴، ۴۵۲، ۴۵۰، ۳۰۸، ۱۵۴
۴۰۷، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۹۸	۵۱۹، ۵۱۸، ۴۹۱، ۴۷۳، ۴۵۹
۴۳۳، ۴۲۸، ۴۲۲، ۴۱۹، ۴۱۴	۴۱۷ قاسمی - شاپوس
۴۶۳، ۴۶۲، ۴۴۳، ۴۳۵، ۴۳۴	۵۵۱، ۵۵۹ قاضی - محمد
۴۷۲، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۴	۱۱۹، ۱۴۲، ۴۸۳، ۱۱۹
۵۷۳، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۳۱، ۵۰۸	۳۴۰ قجر عضدانلو - مریم
«ک»	۲۴۵، ۲۴۶ قربان نژاد - هوشنگ
۴۱۷ کاتبی - حسین قلی	۱۵۸، ۱۵۹ قروه - محمدرضا
۴۰، ۸۹، ۲۵۳، ۲۵۳، ۲۵۷	۵۱۸
۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۶۸، ۲۵۷	۲۵ قروه باغی - عباس
۵۲۸، ۵۱۳، ۴۴۱	۴۱۷ قره گوزلو - احتشام الدوله
۴۳، ۲۹، ۲۸، ۷۹، ۷۷، ۷۶، ۷۰، ۶۷، ۶۶	۵۷، ۵۸ قری - آژدان
۲۰۴، ۲۰۲، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷	۱۳۸، ۱۳۹، ۲۴۰، ۱۳۸
۳۲۵، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۹۶	۱۰۱، ۱۰۵ قشقای - ناصر
۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷	۵۷۸ قطب زاده
۳۴۹، ۳۴۷، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲	۱۰۵ قنات آبادی - شمس
۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۵۰	۲۳۷ قنبر - طاهر
۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸	۳۲۹، ۳۵۰ قندهاریان - ابوالفضل
	۴۸۶ قندهاریان - پرویز

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰	۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۶
۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۴، ۴۴۵	۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۴۱
۴۵۱، ۴۷۱، ۵۱۸	۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۸۵، ۴۸۷
۱۸۶، ۲۷۸ کان - آلبر	۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۰
۴۱۷ کاویانی - محمود	۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶
کبیری	۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸
۴۶، ۴۷، ۳۳۲، ۳۳۳ کرم - جان	۵۳۹، ۵۴۳
۵۲۶ کرد	۴۳، ۶۵، ۱۵۷ کارتر - جیمی
۸۸ کرنسکی	۳۵ کارلایل
۱۵۳ کریم - ژورژ	کارول جورج ← استونمن بیتر
۱۰۵ کریمی - نادعلی	۹۳ کازووتسکی
۵۵۹ کسرائی - سیاوش	کاشانی (آیت...) ۵۱، ۵۳، ۸۱
۳۴، ۲۶۷ کسروی - احمد	۸۵، ۸۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
۲۸، ۲۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱	۱۴۷، ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۷
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵	۲۴۸، ۳۵۶، ۳۶۸، ۳۸۲، ۳۹۰
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۱
۱۵۲، ۲۴۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۴۹	۴۲۳، ۴۳۶، ۴۴۳، ۵۴۴، ۵۶۲
۴۵۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸	۵۶۴، ۵۸۹
۴۸۳، ۴۸۹، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷	۱۰۴ کاشانی - محمد
۵۲۸	۴۴ کاشانی - مصطفی
۵۵۹ کشاوری - کریم	۴۱۸ کاشفی
۵۵۹ کشاوری - هوشنگ	۷۸، ۴۵۵، ۴۶۰ کافتارادزه
۱۷۰، ۳۳۸، ۵۷۹ کشتگر - علی	۲۸۹ کامبخش - اردشیر
۳۹۶ کلالی - امیر تیمور	۲۷، ۱۰۹ کامبخش - عبدالصمد
	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰

۳۷، ۷۸، ۲۷۰، ۵۸۴	کاندی	۳۴۰، ۴۹۸	کلینتون - بیل
۲۱۳، ۲۱۷	گرافچوک - لئویند	۷۳	کمو - برنارد
۱۳۶	گرمان - عباس	۴۱۷	کمیلی - علی اکبر
۴۱۸	گریلند (بانو)	۱۹۱، ۲۷۷، ۲۹۳، ۲۹۵	کندی
۲۶۰	گلدامیر	۳۰۰، ۴۹۸، ۵۱۳	
۴۱۷	گلریز - حسین	۵۳	کوپال (سرلشکر)
۵۵۹	گلستان - ابراهیم	۲۲۲	کورچاتف
۵۵۹	گلشیری - هوشنگ	۲۸، ۳۰، ۳۱	کیانوری - نورالدین
۴۱۷، ۴۱۸	گل محمدی (سروان)	۳۲، ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۷۲، ۱۰۸	
۴۵۱	گنابادی - محمد پروین	۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸	
۵۵۹		۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴	
۴۶۹	گوبی ج. ن. س	۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷	
۱۳۸، ۱۳۹	گودرزی	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵	
۶۶، ۲۱۳	گورباچف	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰	
۴۱۷	گورکانی - حسین	۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹	
۴۸۴	گوشه - حسن	۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰	
۹۱	گیزون	۴۳۲، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴	
	«ل»	۴۷۳، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۱۸، ۵۲۵	
۱۸۱، ۲۷۲	لاجوردی - حبیب...	۵۲۶، ۵۶۵	
۲۷۵، ۳۱۰، ۳۷۰، ۳۷۳، ۴۳۵		۶۵	کیسینجر
۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۶۳، ۴۶۵			«ک»
۴۱۷، ۵۱۸	لارودی - نور...	۴۰، ۵۱	گازیوروسکی - مارک
۲۰۰	لرد - کوزن	۵۸، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۲۴۵	
۲۵، ۲۶۸، ۳۹۴	لمپتون - آلن	۲۵۱، ۳۶۹	
۴۳۹، ۵۲۸		۴۱۸	گالوسگی (بانو)

۴۱۸	متینی (سروان)	۲۸۳	لنجونسکی
۴۶	مجتهدی	۲۴۰، ۲۴۱، ۴۷۱	لنکرانی - احمد
۴۱۷	مجتهدی - حمید	۱۴۹	لنکرانی - حسام
۱۷۰	مجیدی (مهندس)	۳۶، ۱۹۴، ۲۶۶، ۲۹۲	لنین
۵۵۹	محبوب - محمدجعفر	۴۹۴، ۴۹۲، ۴۷۷، ۳۱۲	
۵۵۹	محدبی - منوچهر	۲۷۵	لوروژتل - جان
۱۱	محسن - مهدی	۲۴۵	لورن - دومولانس
۱۷۶	محسنی (دکتر)	۱۸۱	لیندن
۱۲	محمدبن اسحاق	۳۰۸	لیوشائوچی
۱۴۲	محمدزاده (ستوان)		«م»
۲۹	محللاتی (حجت الاسلام)	۳۰۸، ۳۶۶	ماقوتسه تونگ
۴۸۵	محمدی - محمدامین	۴۱۷	مارتین - مانویک
۴۸۵	محمدی (ملکه)	۲۹۸، ۵۷۴	مارکس - کارل
۱۹۹	مخبر - عباس	۸۸، ۴۳۴	مازاریک
۲۶	مدرس - سیدحسن	۵۷۹	ماسالی - حسن
۶۳، ۱۷۱، ۳۳۵	مدنی - احمد	۳۵	ماسینیون
۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۲۹، ۴۳۷		۴۱۷	مالکی - حسین
۵۴۴		۳۴	ماله - آلبر
۴۳۶، ۴۳۷	مدنی - جلال الدین	۴۱۸	ماهو تچی - حسین
۷۴	مزینی (سرتیپ)	۲۲۸	ماندلا - نلسون
۴۷	مستوفی - میرزا عبا...	۱۳۷، ۳۲۴	مبشری - احمد
۴۱۷	مستشاری - حسین	۴۶۷	متقی
۴۱۷	مستوفی - ناصر	۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲	متین دفتری
۱۱۷، ۱۱۸، ۵۲۵	مسعود - محمد	۵۳، ۲۰۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۶۲	
۵۲۶		۴۱۷، ۵۷۰	

۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲	۱۲	مسعودی - علی بن الحسین
۳۶۳، ۳۶۸، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۳	۱۱	مسعودی - مجید
۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶	۵۵۹	مسکوب - شاهرخ
۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸	۴۱۷	مشاور - محمود
۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴	۴۱۷	مشایخ
۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۲	۴۱۷	مشکل گشا - نادعلی
۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹	۵۳۵	مصدق - غلام حسین
۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۳	۲۶، ۲۸، ۳۸، ۴۳	مصدق - محمد
۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۳	۵۱، ۵۵، ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۷۴	
۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸	۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱	
۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹	۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۷	
۵۱۰، ۵۱۲، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۳۱	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۸	
۵۳۵، ۵۳۸، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۴	۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸	
۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱	۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷	
۴۱۸	۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴	مظاهری (سرهنک)
۴۱۷	۲۰۷، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	مظفری - مسعود
۵۳۷	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴	معصومه (حضرت)
۳۹۹، ۴۰۰	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱	معظمی (آقای دکتر)
۲۶۱	۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۹	معظمی (خانم دکتر)
۱۶	۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶	معین - دکتر محمد
۱۵۳	۳۰۴، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷	معینی - جواد
۱۵۷	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲	مقدم
۵۴، ۱۷۷، ۱۷۸ ...	۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷	مقدم - خلیل ا...
۱۹۲	۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۴۸	
۲۴۰	۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶	مکری

۲۸۶، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۲	مک کارتی (سناتور) ۲۵۷، ۸۹
۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹	مک کلور (ژنرال) ۲۵۱، ۲۵۲
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۴	مک گی ۳۲۲
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰	مکی - حسین ۱۵، ۴۱، ۴۷
۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸	۲۳۶، ۱۰۵، ۹۴، ۷۲، ۶۳، ۴۸
۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳	۳۵۹، ۳۵۶، ۳۵۰، ۳۱۴، ۲۹۵
۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹	۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۸، ۳۶۸، ۳۶۳
۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷	۴۱۴، ۴۱۰، ۴۰۱، ۳۸۷، ۳۸۶
۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۲	۴۲۶، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱
۴۰۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۴۱	۷۳
۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸	ملک المتکلمین ۵۴۷، ۳۱۱
۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴	ملک - حسین ۴۸۵، ۴۸۲، ۷۹
۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲	۵۱۵، ۵۱۴
۴۶۳، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶	ملک فاروق ۲۰۶، ۱۸۴
۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵	ملکوتیان - خاجیک ۴۱۷
۴۸۷، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰	ملکی - احمد ۲۳۶، ۷۲، ۶۸
۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵	۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۷۸، ۳۱۴
۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱	۴۱۰، ۴۰۹
۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶	ملکی - حسین ۴۸۵
۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲	ملکی - خلیل ۶۷، ۶۶، ۲۹، ۲۸
۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۰	۷۴، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸
۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳	۸۸، ۸۱، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵
۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹	۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۷، ۹۸
۵۴۰، ۵۴۳، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۶۸	۱۹۱، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۳۴، ۱۲۱
۵۶۹	۲۸۴، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۳۵، ۲۳۴

۱۶۱	میرزایی - فرج‌ا...	۹۳، ۱۵۷، ۲۲۹	منتظری
۴۱۷	میرهادی‌زاده (مهندس)	۵۸۸	منتظری - محمد (شهید)
۵۱۸	میزانی	۴۱۸	منتظمی - تقی
۳۷	میکل آنژ	۴۱۷	منتظمی - زین‌العابدین
۲۱۴	میکیان - گنادی	۵۵۹	منزوی - علی نقی
۲۰۵، ۲۷۲، ۲۷۳	میلیسپو آ - سی	۴۳۴، ۴۳۵	منش - ادوارد
۱۷۰	مهاجرانی - عباس	۴۱۷	منشی - ناصر
۴۴، ۸۶	مهدی‌نیا - جعفر	۵۷، ۵۵۱	منشی‌زاده - داریوش
۱۹۱	مهربان - رسول	۲۰۴، ۵۳۱	منصور - رجبعلی
۴۱۸	میهن (سرتیپ)	۲۶۱	منصوری (دکتر)
۳۳۸	میهن دوست - فرشته	۲۴۰	منتظمی - عبد... موبور - امیر
	«ن»	۳۴۷	
۳۲۹، ۳۵۰، ۴۸۶	نادرپور نادر	۲۲۹	موسوی (مهندس)
۵۵۹		۵۸۶	موسوی خوئینی‌ها
۱۹۹	نادرشاه	۴۱۷	موسی‌زاده - علی‌اکبر
۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۴	ناصرحی (مهندس)		مؤمنی باقر
۹۶	ناصرالدوله	۱۰۸	(اسم مستعار حسین فرزانه)
۳۵	ناصرخسرو	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۳، ۴۴۴، ۴۴۵	
۴۱۷	ناطق - ناصح	۱۸۹	مونتگمری
۴۱۷	نامدار (دکتر)	۴۱۸	مهاجر (سروان)
۱۸۰، ۲۴۱، ۵۵۹	نامور - رحیم	۴۱۷	مهدی - مصطفی
۵۳۷	نایب‌التولیه	۳۹۵، ۴۱۴، ۴۱۵	میدلتون
۲۳، ۲۷، ۴۲، ۵۵	نجاتی - غلامرضا	۷۲	میراشرفی
۵۶، ۵۸، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۴		۴۸۶	میرحسینی - مجتبی
۹۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴		۱۳	میرخواند

۴۵۰، ۴۵۲، ۴۷۳، ۵۱۸	۲۴۵، ۲۵۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۵۴
۶۸، ۷۰، ۷۷ - آرمان	۳۸۳، ۴۲۰، ۴۲۵، ۵۲۲، ۵۲۹
۵۱۱	۵۷۰
۳۵، ۷۸، ۲۰۹ - جواهر لعل	۴۶۷ نجفی
۲۱۰، ۴۹۴، ۵۸۰، ۵۸۴، ۵۹۰	۲۵۳ نجمی - ناصر
۲۵۵ - نیمان - دیوید	۴۱۸ نجومی (سروان)
۳۷۴ - نیک پی	۱۰۰، ۴۱۷، ۴۲۹ نراقی - احسان
۶۵ - نیکسون	۴۴۹ نراقی - عباس
۵۵۹ - نیما یوشیج	۴۰۱ نریمان
۴۱۷ - نیوندی حسن	۱۶۸، ۱۷۱، ۳۳۵ نزیه - حسن
»	۳۳۸
۳۱۱ - واعظ - اصفهانی	۱۵۷، ۲۴۵ نصیری
۱۸۶ - والاس - هانری	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶ نظری - حسن
۲۱۸ - والس - لخ	۱۷۵
۸۸ - وایلی	۱۶۳ نظری - حسین
۲۰۴، ۲۷۲، ۳۷۵ - وثوق الدوله	۴۱۸ نظیری پور - غلامرضا
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۵۰۴ - ناصر	۳۹۲ نقشینه
۳۲۹ - وثیق	۴۱۷ نقیبزاده - جوانشیر
۴۱۸ - وزیر نظامی - خلیل	۱۷۰، ۲۳۳ نگهدار - فرخ
۱۵۳، ۵۵۹ - وزیر - صادق	۱۳۷، ۴۸۵ نوائی - محمود
۱۹۳ - وزیر - هوشنگ	۵۳، ۱۹۷، ۴۱۸... نوبخت - حبیب
۵۸، ۹۱ - واسیلی - زن	۴۱۷ نوری - حسین
۴۶۷ - وفائی زاده - تربیت	۱۵۹، ۱۶۰... نوری - شیخ فضل
۴۱۷ - وکیلی - علاءالدین	۱۷۰ نوری زاده - علیرضا
۳۵ - ولز - جرج	۱۲۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۴۸ نوشین

۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۸	۵۹	ولز - هربرت
۴۱۵	۴۳، ۸۹، ۹۵، ۲۵۷	وود - هاوس ۲۵۷، ۸۹، ۹۵، ۴۳
۴۱۸	۲۵۸، ۳۲۴، ۳۹۴، ۴۱۱، ۴۱۴	همایون (سرهننگ)
۱۶۷، ۳۳۸	۴۱۷	ویدا - یحیی
۳۳۹، ۳۵۸، ۴۹۸، ۵۵۱	۲۴۸	ویلسون - چارلز
۴۳، ۷۲، ۹۳	۴۶۵	ویلونوی
۲۴۹، ۲۵۲، ۴۱۵	۳۷۳	ویلیام - وبری
۱۹۸، ۲۰۸		هویدا - امیرعباس
۲۰	۲۳۸	هویدا - فریدون
۴۱۷	۴۱۷	هیئت - علی
۵۲، ۱۹۶، ۱۹۷	۵۵۳، ۵۶۱	هیتلر - ادولف
۲۵۷، ۲۷۷	۵۵۳	هاشمی رفسنجانی - علی اکبر
	۵۸۵، ۵۹۰	«ی»
۴۴۰	۴۰۸	هاشمیان (حجت الاسلام)
۴۵۵	۴۱۷	هاشمی نژاد - حسین
۱۲۳، ۴۴۷، ۴۵۰	۴۱۷	هاکوب - ویکتور
۴۵۳، ۴۶۲، ۴۷۳، ۴۸۹	۴۹۲	هالیدی - فرد
۴۵۳	۲۵۳	هاوکس - کلادیس
۱۳۶، ۱۴۹	۴۳، ۱۵۷	هایزر (ژنرال)
	۲۷۱، ۳۷۳	هدایت - خسرو
	۳۷۸، ۵۶۸	
	۳۷۱، ۳۷۲، ۵۵۹	هدایت - صادق ۵۵۹، ۳۷۲، ۳۷۱
	۲۸۶	هریمن
	۳۲۲	هریمن - اورل
	۳۶۴، ۳۷۹	هزیر - عبدالحسین